۸۴ چیر	۸۵ فیروزگر	۸۶ اورمزد
غالب بر همه زیردستان	فتحمند و بخشنده و فیروزی	جان بخشنده
۸۷ خداوند	۸۸ ابرین کمان توان	

خداوند هر دو عالم - تواناست بر هر چیز یکه هست بوده باشد

۸۹ ابرین نتوا	۹۰ وسپان	۹۱ سفر
قادر برانگیزانیدن مخلوقات	فریادرس خلایق	نگهبان گیهان
۹۲ اهو	۹۳ اوخشیدار	۹۴ دادار
نیک کار کننده	همیشه بیدار و بخشنده	پیدا کننده مخلوقات
۹۵ رایومند	۹۶ خره مند	
خالصی دارنده	نور مند	
۹۷ کرفه گر	۹۸ داور	۹۹ بوختار
خداوند کرفه	انصاف کننده	رستگاری به بندگان دهنده
۱۰۰ فرشکر	۱۰۱ هدهمه	
رستاخیز کننده و انگیزش دهنده	از خودی خود پیدا شده	

باٰداٰدرگر [۶۳]	اٰدرنم گر [۶۲]	آدرباد گر [۶۱]	مینو نهنب
هوارا آتش کننده	آتش را آب کننده	آتش را هو کننده	پیدا کننده غالبان را
ادرکبریت توم [۶۷]	باد گر توم [۶۶]	باٰدرگل گر [۶۵]	باٰدنم گر [۶۴]
از سنگ جواهرات پیدا کننده	پیدا کننده باد و خاک	هوارا خاک کننده	هوارا آب کننده
گل آدر گر [۷۰]	آبتوم [۶۹]		باد گر جای [۶۸]
خاک را آتش کننده	آب روشن و صاف را پیدا کننده		پیدا کننده باد بوقت گرما
گراگر [۷۴]	گرگر [۷۳]	گل نم گر [۷۲]	گل و دگر [۷۱]
خاص انسان را پیدا کننده	مراد بخشنده	خاک را آب کننده	خاک را هوا کننده
آگرآگرگر [۷۷]	آگرآگر [۷۶]		گرآگرگر [۷۵]
پیدا کننده ارکان و ستارگان	پیدا کننده چهار عناصر در یکجا		پیدا کننده همه مخلوقات
اخوا [۸۰]	از مان [۷۹]		آگمان
ناخفته و همیشه بیدار	زمان پیدا شدنش معلوم نیست		بی شک و شبه
پدمانی [۸۳]	پشوتنا [۸۲]		ایمنت هوشر [۸۱]
اندازه دارنده	نگهدار و پاسبان همه خلایق		همیشه هوشیار

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان
زند و پازند اوستای
سروش باج

خشنوتره اهورهه مزدا اشم وهو وهیشتم

خشنود دارم دادار اورمزد پاک و نیکو بلند است خدا

استی اشتا استی اُشتا اماعه هید

هستی و بودی و جاویدیش بی آغاز انجام است یکتا و

اشاعه وهشتاعه اشم سه بار

داناست همتا ندارد از آلایش پاک است

فره ورانه مزدیسنو زره تشترش

آشکارا میکنم دین به مازدیسنان راکه زره تشت آورده

ویدیو و اهوره دکیشو هرگاه که باشد

دیو از او جداست وحکم خدای در این دین است

سروشهه اشیهه تخمهنه تنومانتربهه درش

سروش اشوی باقوت وتنومند صاحب ازره سوه

دروش آهیربهه خشنوتره یسناچه

وگیتی ومینو بیاری/مارسد برای خوشنودی او یزشن می کنم

وهماچه خشنوتراچه فرهستیچه

نیایش می کنم خوشنودی سیدهم آشکاراست پاکی او

یتا اهو ویریو زوتا فرامی

چون یگانه وپاکست دانا اورمزد ای پیغمبر خدا ظاهر مرا

مریتی اتارتش اشاچید ہچه

راه نما باش کار خوب وپاکی وپرهیزگاری وهمه

فرا اشه وه ویده وا

خوبیها از پاک یزدان است واز دیوان جز

مروتی اهونم ویریم تنیم

بدی نیاید از فرشتگان میخواهم که جسم وروان وتن من

فیته سه بار یتااهو وئیریو

پاک شود چون یگانه و پاکست دانا اورمزد

اتارتش اشاد چید هچا ونگهی عش

کار خوب و پاکی و پرهیزگاری همه نیکی و خوبی از یزدان رسد

وزدا منگهو شیوتنه نام عنگهی

بمنیت پاک و دل روشن بکردار و گفتار و نیکو چون نیکی

عش مزداعه خشترمچا اهوراعه

و خوبی از خداست پادشاه عادل خدای مهربان

آیم دره گو بیو دد دوا ستارم

است پناه میبرم از بدیها بخدای که اهریمن و دیو از من دور شود

کیمنا مزدا مویتی فاییم ددا

ای دادار اورمزد دشمنان و اهریمنان بما دشمنی و کینه دارند

هید مادره گوا دیدارشتا اینین کهی

ای یکتا خدا ما را و والدین و همسران مرا از بدان در امان بدار هر کسیکه اهریمنان را سزا بیند

ایتیم توه ماد آترسچا منتکھسچا
ایشانرا و آنهاکه پاسبانی خلق می کنند

یهیا شیو تناعش اشم
وهرکس که کار پاک و نیکو می کند پاک

سروشتا اهوراعه توم موعه
سروش را بادادار اورمزد پاسبان کن و بیاری مابرسان

دانستوام دینیا فراوچا کی ورتریم
تا همگی استوان باشیم در این دین که روشن و پاک ست کیست که دروندان

جاتو فوعه سی غنکها یوعه
و گنه گاران را باد افراه کند و دفع بدان نماید روشن و

هنتی چترا[1] موعه دام
آشکار است که چهار تن در این دین استوار بودند

[1] چترا:۔ بمعنی چهار است که گشتاسپ و جاماسپ
واسفندیار و پشوتن

اهیم بشرتیم چیثروی ادهوعه

وراه پاک و دین نیکو داشتن ما راهم نیکی راهی بنما وازبدی دوردار

وهی سروشو جنتی منکها

وبخوبی برسان سروش پاک بفریاد ما برسان ای دانا

مزدا اهماعه یهماعه وشی

اورمزد همیشه باد نیکوئی وفراخی نعمت تا دین

کهما عچید فاتنو دبیشید

بسیوشانس برسانم اهرمن بمن راه نیابد

فیره مزداسچه اریتسچه

یا یزدان پاک

ودرج دورشود خورداد اشاسفند

سفن تسچه نسه دیوو درخش نسه دیوو

وسفند ارمد امشاسفند اربیاری ما برسان که زمینی ودرجرا ازمن دورگرداند وزمینی ودرج ودیو

چتره نسه دیوو فره گرشته نسه دیوو

چنانکه از چهار تن دوربود زمینی درج ودیو ازتن وروان ما دورشود زمینی ودرج ودیو

فره داعته افه درخش نـ

بروشنروان ما رسد امیدوار هستم که دور شود پلیدی و ریمنی

افه درخش دواره افه دُرخش

امیدوار هستم که دور شود درج امیدوار هستم که دور شود

دی نسه افا خدره افه نس یهه

کردار پلید و ریمن خدایا از گناهان من درگذر امید که از پلیدی دور باشم

مامرن چی نشش گیتا استه وتیشش

پاکی و روشنی همراه من کن تا در گیتی هستم مرا تن درست بدار

اشهه نمسچا یا آرمتیش ایشراچا

پاکے بمن ارزانی دار یا خوداد امشاسفند مرا پاک کردان

سه بار یتا اهو ویریو اتارتشش

چون یگانه و پاکست دانا اورمزد کار خوب

اشاوچید هچا ونگهی عشش وزدا ملنگهو

و پاکی و پرهیزگارے همه نیکی و خوبی از یزدان رسد به نیت پاک و دل روشن

شیوتنه نام غنگهی غش مزدا

بکردار وگفتار نیکو چون نیکی و خوبے از خداست

خشترمچا اهوراعه آیم دره گوبیو

پادشاه عادل خدای مهربان است پناه میبرم از بدیها بخدا

ددو واستارم دوبار یسنمچه وهمچه

که اهرمین و دیج از من دور شود یزشن میکنم نیایش میکنم

اوجسچه زوه رچه آفرینامه

از صدق دل بزور و قوت امشاسفندان پذیرفته باد دعائی که کردم

سروشهه اشیهه تخمهه تنومانترهه

سروش اشوے پر قوت و تنومند

درشش دروش آهیریهه اشنم

صاحب از ره سوه وگیتی و مینو بیاری ما برسد پاک و

وهو وهشتم استی اشتا

نیکو بلند است خدا هستے

و بودسے

استی اشتتا اهماعه هید اشاعه
وجاویدیش بی آغاز و انجام است یکتا و دانا است

وهشتاعه اشم اهماعه رشیچه
همتا ندارد از آلایش پاک است همی باد نیکی و ارزانی

خره نسیچه اهماعه تنوو دروه
خره و نوری همی باد تن افزونی و فیروزی

تاتم اهماعه تنو دزد وه رم
وسلامتی همی باد تن افزونی و زیادتی نعمت و تندرستی

اهماعه تنوو درترم اهماعه
همی باد تن افزونی و دولت همی باد

ایشتیم فوعرو خاترام اهماعه
مال و خواسته و بسیاری نعمت عیش و خرمی همی باد

اسانچد فره زنتیم اهماعه دره غم
پاک بهترین فرزندان همی باد دراز

ورە غو جیتیم اہماعە وہشتم اہیم

وە وور زندگانی ہمی باد خوب ترین جاے

اشونام روچنگہم ویسفو خاترم

پاکان دران جہان واین گیتی ما رارستگاری ورامش بخش

اشم وہو وہشتم استی

پاک ونیکو وبلند است خدا ہستے

اشتا استی اشتا اہماعە ہید

وبودی وجاویدیش بی آغاز وانجام است یکتا

اشاعە وہشتاعە اشم ہزنگرم

ووانا است ہمتا ندارد از آلایش پاک است ہزار بار پناہ میبرم بخدا

بیشە زنام بیورە بیشە زنام

کە من را از درد و رنج دور دارد وہزار بار پناہ میبرم کە من را از درد و رنج دور دارد

سە بار اشم وہو وہشتم

پاک ونیکو وبلند است خدا

اشاعه هید اهماعه استی اشتا

وداناامست یکتا بی آغاز وانجام است وجاویدیش

او تکهه جسه‌ می ✠ اشم وهشتاعه

اے دانا برس بیاری ما پاکست همتانداردوازآلایش

هوتاشتهه اعهه سه بار مزدا

صاحب همت و فرشته اورمزد

اهوره ورہ ترغنهه هوروده

خدایا ورہرامرا شاہ ورہرام ایزداست خوبصورت وفیض رسان

تا تو آفرہ ونن تیاسچہ داتهه

برسان بیاری ما دہندہ اہرمن باشد کرشکست

اکرنهه زروانهه خداتهه تواشهه

بیکنار وزمانہ ازخداست سراسرخوبیها

اشم خداتهه درہ غو زروانهه

پاک ازخداست دور و دراز وزمانہ

وهو یک زدن نشش زدار

نیکو زنشن ادم به نشش دیو زنشن باد

دیو و درج پاکهٔ تن اشوے

به دیو و درج پاکے تن پاکے

روان خویش سه بار هیربد

روان من بمثل هیربدان

پاک سد اشو سه بار پاک بیم

پاکی بمن بسته باد مثل پاکان پاک باشم

پاک وه اشو بیم شادبیم شاد

پاکترین و بهترین از پاکان جهان باشیم همیشه خوشحال باشیم خوشدل باشیم

دین وه اشو بیم اشوے بهشتی بیم

در دین بهی پاک باشیم تا از پاکے به بهشت رویم

اشم وهو یکث کرفه مزدا

پاک نیکو ثواب مارا زیاده گردان

گناه گذارشن مرا گم اشوبه روان
گناهی که از من رفت بگیر به پاکی روان را

دوشارم مرا هم کرفه هم کاهان
بدوشنامی بدستان هم ثواب ثواب کاران

هفت کشور زمین پهنا ور دره نا
که در هفت اقلیم هستند مثل بود دراز مثل

خورشید بالا بنیاد برساد
خورشید بلند به همه کرفها هم بهره شوم

اشو بید ویر زی عته
پاکان عمرشان دراز باد این

جمیاد بیته آفرینامه
دعا قبول و پذیرفته باد

اشم وهو یک
پاک و نیکو

زند و پازند اوستای کشتی

فنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان

بنام خدای بخشاینده بخشایشگر مهربان

دادگر هومت و هوخت و هورشت

داد دهنده نیت من و گفتار من و کردار من

منشنی گوشنی کنشنی تنی

آنچه بخیال من گذشته و گفته ام و کرده ام از تن

روانی گیتی مینو اجش همه کونه

و روان در گیتی و مینو از همه جور

و ناهی اجش اواخش و پشیمان و پتیتم

و دیده و خار و از افسوس و پشیمانی توبه کردم

هید هر جسته گفته کرده منیده

به یکتا گناهی که از من جست بزبان گفتم و بدست کردم و بخیال گذرانیدم

اوستای کشتی

شنیده فرموده اجش همه گونه دناهی

گناهی ازا...را

از همه جور

وازکسان شنیدم بدیگران گفتم

شکست اهریمن باد س...

وپشیمان وپتتم

زنش بر اهریمن باد

وپشیمانی توبه کردم

شکست وزدّ وزده باد گنا همینوی

زنش زننده وزننده تر باد بر اهریمن

اواهما دیوان ودروجان وجادویان

باهمه دیوان و دروجان وجادویان

گنجته تنگ دار دوزخ نگونه ونگونسار

بدکردار زیر زیرترین دوزخ سرنگون ونگون...

مرگ ون وهیچکارشان بگامه نبو...

تمام شوند وهیچکارشان بگام

هرکارد کرفه اشو که بوت

هرکاری خوب وثواب پاک کرباش

اورمزد خدا دی وسه امشاسفند

اورمزد خدا وسی وسه امشاسفند

فیروزگرباد هست وبودش بکامه باد دین

فتح مند باد هستی وبودیش کم مباد دین

پاک اورمزد مس ده وفیروزگر

پاک اورمزد بزرگ ونیکو وفتح مند

باد دادار اورمزد رایومند وخره مند

باد دادار اورمزد که راه راست وخره نور را ازاو ست

خشنوتره اهورهه مزدا تروعه

خشنود دارم دادار داورمزد بشکستم

دیتی عنکرهه مینی عش هیتیا ورشتام

وخار داشتم اهرمن نیست شد و دوزخی را آشکارا ستایش گویم

هید وسنا فره شوتمم ستومی اشم

بریکتا خداوند ظاهر کنم دین خدای را نماز بجا آدرم بپاکی

وهو یک خشنوتره اهورهه

ونیکو خشنود دارم دادار

مزدا اشم وهو یک یتا اهو ویریو

اورمزد پاک ونیکو چون یگانه پاکست دانا اورمزد

دو اشم وهو یک مزده یسنو اهمی

پاک ونیکو دین مازدیسنان از همه دینها برتر است

مزده یسنو زره تشترش فره ورانه استی

دین مازدیسنان برزه تشت استوار گشت آشکار امیکنم دیخواهم ومیجویم

تسچا فره وره تسچا استویه هومتم

به پاکی آشکار اپرستش یزدانرامیکنم ثنا وستایش گویم به نیت نیکو

مینو آستویه هیختم دچو استویه

برای آخرت ثنا وستایش گویم بگفتار خوب ثنا وستایش گویم

هورشتم شیوتنم آستویه دین

بکردار پسندیده وشایسته ثنا وستایش گویم دین ده

مازدیسنیم فرس فایو خدرام نداسنی

مازدیسنان را که خدای برما فرو فرستاد و مارا راه پاک

تشام خیست وده ثام اشونیم

آسان بازنمود دعقل وفهم ادراک بما کرامت فرمود پاک دبی عیب

یاهی تنامچه بشتین تنامچه مزشتاچا

یزدانی که قادر وتواناست در تندرستی ورنج آزاد است وتغیر وبرتراست

وهشتاچا سریشتاچا یاآهیرش زره تشترشش

واز همه چیز بی نیاز وبر اسرار های غیب آگاه است بزرگی وشناخت خدا برزره هویدا گشت تشنت

اهوراته مزداته دیسفا دهی چهنمی

دادار اورمزد همه مردم را بخوبی خلق فرمود

ایشا استی دینیا مازدیسنو عش

شناسائی وهستی خود را دردین مازدیسنان بیشتر

آستی عتش جسه می اونکهه مزدا

آشکار گردنید برس یاری اے دانا اورمزد

سه بار اهمه هوتاشتهه هورودهه

فرشته نما حسب است و خوبصورت وفیض رسان

وره ترغنهه اهوره داتهه ونن تیاسچه

شاه ور بهرام ایزد است خدایا ورهرام که شکست دهند اهریمن باشد

اُفره تاتو تواشتهه خداتهه زروانهه

بیاری ما برسان سراسر خوبیها از خداست زمانه

اکرنهه زروانهه دره غو خداتهه ÷ اشم

بے کنار زمانه دور دراز از خدا است پاک

وهو یک بار همازور وبیم همازور هما اشویم همازوروبیش

نیکو امید که هم بهره گرنده کاران باشیم امید که هم بهره کاران باشیم امید که هم کسانیکه بهشتی

گرفه بیم هم گرفه کاران بیم دیر اژ وناه وونه

کرفه دار خدا باشیم هم صواب صواب کاران باشیم دور از گناه و گنا

کاران بیم هم کرفه بسته کشتیان

کنندگان باشیم هم صواب بسته کشتیان

ونیکان ووهان هفت کشور زمین

ونیکان وخوبان هفت کشور ردی زمین

بیم سرسراط چینود پل بزرگ

باشیم از سر پلصراط وراه پل بزرگ

سبک خرم وشاد آسان مان

سبک و خرم وشاد وآسان مارا

ودوارنی یادادار اورمزد بهشت

بگذرانے اے دادار اورمزد بهشت

گروثمان فشوم اخوان روشن

برین وجاے نیکان وهم دینان وپاکان روشن

گروثمان هماخاره مان اور رساد

در گروثمان به آسانی مارا برسانے

اشم وهو یک فیروز باد خروه

پاک دنیکو شاد و فتح مند باد نور خوب

اوئیره وه دین مازدیسنان سه بار

وپاکیزه بهترین دینا مازدیسنان

اشم وهو یک فه یزدان

پاک ونیکو به ایزدان

وامشاسفندان کامه باد ایدون

وفرشتگان درود باد اکنون

باد ایدون ترج باد اشم وهو

باد اکنون پذیرفته باد پاک و نیکو

برساد و بپذیراد

برساد - و به پذیراد - و مینو شاد - دادار - اورمزد - و سپند یزدان - باد - هیارهٔ - دهان - رساد - بخشنودی مینوی - دادار - اورمزد - رایومند - خروه - مند بخشنودی - اورمزد - اوا - گاه - سه - دی - و یسفی

شام - بخشنودی - مینوی - وهمن - و ماه - و گوش - و رام
بخشنودی - مینوی - اردی بهشت - بلند - و آذر - و سروش
و ورهرام - بخشنودی - مینوی - شهریور - و خیر - و مهر - و آسمان
دانا رام انغر - روشن گاه - خدا - بخشنودی - مینوی سفندار
مزد - و آبان - و دین - و ارد - و مانتره - سفند - بخشنودی
مینوی - خرداد - و تشتر - و باد - و فروردین - بخشنودی
مینوی - امرداد - و رشن - و اشتاد - و زامیاد بخشنودی
مینوی - هاون - و رفتون - و ازیرن - و عیوه ثریترم - و اشهن گاه
باد - بخشنودی - مینوی - گاه گاتها - بیو - آهنود - او شتود -
و سفنتمد - و بخشتر - و وشتوعش - باد - بخشنودی
مینوی - هوم - ایزد - بزر - ایزد - نیریو - سنگ - ایزد -
و دهمان - و دبان - و آفرین - ایزد - باد - بخشنودی
مینوی - امروز - روز - فیروز - فرخ - روز - فلان - و ماه - خجسته
ماه - فرخ - ماه - فلان - گاه فلان - برساد - و قبول - و

پذیرفته - داوار - اورمزد - باد - ایدون - باد - ایدون -

ترج - باد - اشم - وهو - یک

تندرستی بُن

یزدان - پناه باد - دیر - زیوشنی - شاد - باد - تیااهو -
ویریو - یک - تندرستی - دیر - زیوشنی - اوآید - خره - نیکهد
اشویه دار - یزدان - مینوان - ویزدان - گیتیان - هفت
امشاسفندان - میزد - روشن - هما - برساد - این - دودمان
شاد باد - آفرین باد - همه - اندر - کسانرا - زرتشت - دین
شاد باد - ایدون باد - خواهان باد - اورمزد - خدارا - همه
انجمن را - شاه بهرام - ورجاوند را - دستور - پشوتن را
پیغمبر - اشیدر را - اشیدرماه را - اشیدر - بامے را -
سیوشانس را - کیخسرو - پادشاه را - دین - زرتشتی را
همهٔ - بهدینان را - تندرستی - نیکنامی - تندرستی - زندگانی

تندرستی۔ مشکل۔ آسانی۔ تندرستی۔ فراخ روزی۔ تندرستی
شادی۔ وراmشنی۔ تندرستی... بازن۔ وفرزندان۔ ہزار
سال زندگانی۔ باد۔ دیر۔ بدار۔ شاد۔ بدار۔ تندرست۔ بدار
ایدون۔ بدار۔ برسر۔ ارزانیان۔ بدار۔ سالہای۔ بیشمار
جاوید۔ وپاینده۔ بدار۔ صد۔ ہزاران ہزار۔ آفرین۔ باد۔
سال۔ خجستہ۔ باد۔ روز فرخ۔ باد۔ ماہ فرخنده۔ باد۔
چندین روز۔ چندین ماہ۔ بسیار سال۔ ارزانی۔ دار
یزشن۔ وینایشن۔ رادی۔ و۔ زور۔ برشنہ۔
اشوئیئی۔ دار۔ اور۔ ہماکار۔ وکرفہا۔ تندرستے۔ باد
رادی۔ باد۔ نیکی۔ باد۔ خوبی باد۔ ایدون باد۔ ایدون ترج
باد۔ فہ۔ یزدان۔ و امشاسفندان۔ کامہ۔ باد۔ اشونہ۔
اشیم۔ وہو۔ یک بیمان دین۔ زرشتیا۔ چیتیا
مزده داتیا۔ اشونیا۔ دینیا۔ ونکھیا۔ مازدیسنو عش
زمین۔ بہی۔ راست۔ و درست۔ کہ خدا برمردم۔ فرستاده

اینست - که - اشو - زرتشت - پیغمبر آورده است

دین - دین اورمزد - داد - زرتشت - اشونه - اشم - وهو

یک - دادار - پاک - دین - بهی پاک - پیغمبر پاک راه

اشو - زرتشت - مهر - اسفنتمان - انوشه - روان -

بیشک - وبیگمان - براسته - ودرسته - دین پاک

یزدان - اشونه - اشم - وهو - پاک.

ویسف - ستایش - دادار - اورمزد - رایومند -

خرده مند - هروسف آگاه - دانائے - توانائی - توانگردار

هفت - امشاسفندان - شاه - شاهان - شاه - ورهرام

ایزد - پیروزگر - درفشدار - دشمن -

زدار - اهمه - هوتاشته - برساد

اشونه - اشم - وهو

+ پاک +

زند و پازند خورشید نیایش

بنام ایزد

مس وه فیروزگر باد مینوی خورشید

بزرگ نیکو . فیروزمند باشد بنده خورشید

امرگ رایومند خرومند اروند اسف

بی مرگ راست رفتار نورده‌منده بزرگ فیض رسان است

هُمت وهیخت و هورشت + نمو هورخشتیاعه

از نیت پاک و گفتار خوب و کردار نیک نماز به چشمه خورشید

ارود اسفاعه ۳ سه بار خشنوتره اهورهه

کرفیض رسان گیتی و مینو است خشنود دارم دادار

فردا نه ستی اهوره مزده ۳ سه بار سیر شید

اورمزد نماز ستایش بر دادار اورمزد تا از من خشنود باشد

فرو اینیاعش دامان نمودو امشاسفنتا

آشکارا ستایش میگویم نماز برجمله امشاسفندان

ویسفی هوره هزوثا مزاعنتم تم می

در همه گزیدگان خدارا واتفاق کنندگان وازایشان نیکی میخواهم

داتیا نیکهی داعته فیته ونکهو نسریته

بمن دهد بدهش نیکو وپاکترین جای نیکویان

نمو هورخشتیاعه ارود اسفاعه خشنوتره

نماز به چشمه خورشید که تیغ سان گیتی ومینواست خشنوددارم

اهورهه مزدا ترعه ویتی عنکرهه مینی عش

دادار اورمزدرا بشکستم وخوار داشتم اهرمن نیست شده را دروزخیرا

هیتیا درشتام هیدوسنا فره شوتمم

آشکارا درزیدم وسپاس گویم به خداوند یکتا ظاهر میکنم دین خدای را

فره ستویه همتوعه هیچیا هیختوعه

ظاهر ثنای خداگویم باندیشه نیک بکردار نیک بگفتار نیکو

بیسچا هورشتوعه بیسچا ماتوعه بیسچا

و پندار پاک به گردار نیکو و بگفتار پاک به راه رست و پندار پاک

وخدودعه بیسچا ورشتوءِ بیسچا عیبه کیریا

به فعل نیکو عمل نمایم به پندار پاک به روشن نیکوروم به پندار پاک فرا گیرم عیبی چونکه کنم

دیتی ویسفا هوپتاچا هیختاچه هورشتاچا

تن فرادهم همه پندار نیکو گفتار نیکو کردار نیکو

فیته رچیا دیتی ویسفا وشمتاچا ذر هیختاچا

پاک در راه گذارم تن فرادهم همه بدی که در نیت داشتم و هر بدی که بزبان آوردم

وذر وشتاچا فراوپراهی امشاسفنتا یسنیچا

و هر بدی که کرده ام آشکار نماز و طاعت میکنم امشاسفند ازا پرستش میکنم

وهمیچا فرامنگها فراوچنگها فرا شیوتنا فرا

نیایش میکنم ظاهر میکنم نیت خوب ظاهر میکنم گفتار خوب ظاهر میکنم کردار خوب ظاهر

عنگهایا فراتنو و سپید خه خیا اشتینم

کنم راه پاک ظاهر کنم تنم را فدای شما جان خود فدا کنم

ستومی اشم وهو یکث

ثنا و ستایش گویم به پاکے پاکث و نیکو

نمو اهوراعه مزداعه ۳ بار نمو امشی عه

نماز بر توای دادار اورمزد نماز بر امشاسفندان

بیو سفنتی عه بیو نمو متراعه وؤعرو گو یو

پاک نماز بر مهر ایزد فراخ دادار که بر همه جا

عتی عه نمو هورخشیاعه اروو اسفاعه

حاضر است نماز بر چشمه خورشید که فیض رسان گیتی و مینوا ست

نمو آبیو دو عترابیو یا اهورهه مزدا نمو

نماز برآب و چشمهای آب یا دادار اورمزد نماز

گی عش نمو گیهه نمو زره تشترهه سفتاهه

میبرم بر گوش ایزد نماز بر کیومرث نماز بر زره تشت مهرسفنتمان

اشونو فره وشی عه نمم ویسغیا اشونو ستوعش

پاک و برگزیده که ظاهر دین خدا را نماز میبرم بر همه پرهیزگاران پاکان جهان ستایش بجا

ہمتیا عچہ بوان تیا عچہ بیشیان تیا عچہ

اسہ پاکان کہ اکنون ہستند وایشان کہ بودند پیش ازما وایشان کہ پا کنند وبعد ازاین پیدا میشوند

در بامداد چنین باید وہی اخشیا منگہا

بھی وفضل بمن بخش ونیت مرا نیکو دار

خشترا اشاچا اشتا تنیم

ایجد امہربانی نیکی وپاکے جاو دانے بدہ کہ خوبی یا بم سہ بار ✦ در نیمروز چنین باید

عمارو چا برہ زشتم برہ زہ منام سہ بار

ایمن جاودان دل من روشن گردان بلند تر و برتر و رستگار بخش روان بہ بلندی بلندر سان تا انجا کہ آفتاب است

درعصر چنین باید ✦ یھی سفنتا توا مینی اروسیی

امید کہ دولت دو بیفزاید ونظر اشا سفند آن شد درآن با و آخرت معمور

جسو سہ بار اشم وہو یک ہور خشتیم

وفیض دنیا حاصل آید پاک و نیکو چشمہ خورشید

اشم ریم ارو داسفم یزہ میدہ تترم وہ عرو

آنچہ ہرگز نمیرد ونیکو رفتار وفیض رسان است یزشن میکنم مہریزد فراخ داد

گویو غئیتیم یزه میده عرش وچنگهم ویاخنم

که در صحراها وکوهها حاضرا ست زشن میکنم ارد ایزد فرشته را گفتار نور دهنده

هزنگره گوشم هوتاشتم بیوره چشمنم بره

هزار گوشش نیکو خلق ده هزار چشم بلند و برتر

زنتم فره تو ویده نیم سیرم اخفنم جغا

و بزرگ ظاهر و بلند پرتو آگاه کردار که غذا نمیخورد و خواب ندارد و از هیچ

اروا عنگهم مترم ویسفنام دخیونام دنگهو

چیز ملال نگیرد مهر ایزد است که بر جمله دهها و شهرها و بیابانها حاضر است و همه چیز داناست

فیتیم یزه میده یم فره ذشد اهورو مزدا

و پاکست یزشن میکنم پاک آفرید و ظاهر کرد اورا همه جا دادار اورمزد

خره نگهتم یئیه دنام یزه تنام تدتو

که خره و نور دارد و فیض رسان است جمله امشاسفندانرا و یزشن میکنم و میستایم و بزرگ و شریف

جمیاد اونگهه متره اهوده بره

میگویم دانا مهر ایزد خداوند بزرگی

زنته خره تنگهد انگها مچا منیچا اته

داده است ونورمند گرداینده ستاره های پاک نوردهنده بیشمار

اروینم هیمم + تشتریم دره وو چشمنم

آفرید و هریک را تاثیری بخشید فرشته موکل باران آبها و دریا ؛ و به چشمها را

یزه میده شه بار تشتریم ستارم ریونتم

یزشن میکنم وپاک گویم فرشته باران را و ستارهای نیکو رفتار

خره تنگهنتم یزه میده تشتریم یزه میده

و نوردهنده را یزشن و ستایش میکنم فرشته باران یزشن میکنم

تشتری اینیو یزه میده تشتریو ریوا خره نگها

ستارها و فرشته بارانها تا تبه را یزشن میکنم ستارهای تیار نوردهنده را

یزه میده ونتم ستارم مزده داتم

یزشن میکنم ونند ستارها دادار اورمزد داده است

یزه میده تواشم خداتم یزه میده زروانم

یزشن میکنم فرشتگان بیشمار که خدا آفرید یزشن میکنم زمانه

ـــــ

له جمله فارسی را گوینده در برج جوزا و سرطان نیز آمده -

اگرنم یزه میده زروانم دره غو خداتم

بی کنار را یزشن میکنم زمانه دور و دراز که خدا داده است

یزه میده زرشتام جتام مزده

یزشن میکنم اسرارهای غیبی و حکیمان و عالمان و دانایان را خدای

واتام اشونیم یزه میده و ینام ونکهینم

آفریده به پاکی همه را یزشن میکنم دین پاک و نیکوی

مازدیسنیم یزه میده ویسفیچه اشه ونم مینیو

مازدیسنا را یزشن می کنم همه خوبان و پاکان آنجهان را

یزه تم یزه میده ویسفیچه اشه ونم گیتیم نیره تم

ستایش مینمایم یزشن میکنم همه خوبان و پاکان این جهان را

یزه میده هیوم اروانم یزه میده هوام

یزشن میکنم روان خویش را یزشن میکنم و پاک کویم تن خویش را

فره وشیم یزه میده اشونام ونکهیش

که ظاهر است یزشن میکنم پاکان و نیکان

سیرا سفنتا فره وشیو یزه میده

ویزدان پرستان و امشاسفندان دردان نیکان را یزشن می کنم

هور خشتیم امشم ریم اروداسفم یزه میده

چشمه خورشید آنکه هرگز نمیرد نیکو رفتار و فیض رسان است یزشن میکنم

اشم وهو نه خواندن فره ورانه هرگاه که باشند

پاک و نیکو آشکارا میکنم دین به

هور خشیهه امشهه ریوهه اروداسفهه

خورشید بی مرگ و نیکو رفتار و فیض رسان است

خشنوتره یسناعچه وهماعچه خشنوتراعچه

برای خشنودی او یزشن میکنم به پاکی نیایش میکنم خوشنودی میدهم

فره سستهئچه یتااهو ویریوزدتا تاسر

ظاهر میکنم پاکی اورا چون یگانه و پاکیست دانا او رمزدی پیغمبر خدا

هور خشتیم امشم ریم اروداسفم

چشمه خورشید آنکه هرگز نمیرد نیکو رفتار و فیض رسان است

یزه میده آعدید هوره روخشنه تافه یه عتنه

یزشن میکنیم اورا درهمه هنگام خورشید بروشنی همی تابد

آعدید هوره روچو تافه یه عتنه هشتنه

درهمه حال خورشید تاثیر دهنده وبانور همیستابد ایستاده اند

مینتته واعنگهو یزه تاعنگهو ستمچه هزکرمچه

میتوان بفرمان خدا یزشن وثنا وستایش میگوییم خدارا که صد هزاران هزار

تدخره نو هم باره مینتة تدخره نو نغاره

ستاره های نوردهند درآسمان پدید گردانید ستاره های نوردهنده رابچرخ

مینتة تدخره نو بخشنته زام فیته اهوره

آورد ستاره های نوردهند راتاثیر بخشید زمینهای پاک را خدای

داتام فراده تچه اشهه گیتا فراده تچه

آفرید آشکارا گردانید اشوان را درگیتی آشکارا گردانید

اشهه تنویه آعدید هوره ازخشیه ته

اشوان بی عیب وپاک گردانید درهمه حال خورشید همی تابد ونوردهد

بود زام اهوره داتام یوژ داثرم

آبهای زمین را خدای آفریده پاک گرداند

آفم نچینتام یوژ داثرم آفم خیه نام

آب های روان را پاک گرداند آب های چشمه ها را

یوژ داثرم آفم زره‌نیه‌نام یوژ داثرم

پاک گرداند آبهای دریا را پاک گرداند

آفم ارمیشتام یوژ داثرم بود دامه

آبهای کوهها دگندها پاک گرداند آبهای زمین را

اشه وه یوژ داثرم یا هنته سفنته

پاکی و نیکوئی پاک گرداند تا نیکویان چون فرشته شوند

مینیوش یعده زی هوره نوعد ازخشیه‌ته

وا هرمینان بد و زخ دوارند اگر نه این خورشید بی نور بودی و درخشش نیافتی

عده دیوه ویسفا مرنچینته یا هنته هفتو

این دیوان همه جهان را تباه گردندی و مردمان نیکو در هفت

کرشوو هوه نوه چِشس مینیه وه یزه ته

کشور نبودند وتباه می گشتند فرشتگان ومینوان خورشید را ستایش

عنکهوه استه دنته فیته درام نوعد

می کنند همیشه هست خواهد بود و پاکست اگر خورشید نبودے

فی تشتام ویدنته یونیره ته هوره یدا مشتم

نور خدا در دل کس نتافتی باید همه کس بدانند ونماز برند آفتاب را که نور دهنده

ریم ارود اسفم فی تشتاتیعه تمنکهام

و بزرگ ونیکو رفتار وفیض رسان است تا نور خدا در دلشان تابد پاک شوند هر کس راستی دارد

فی تشتاتیعه تمس چیتره نام دیوه نام

نور خدا در دلش تابد هر کس از تاریکی چهار گونه که راه دیوان است بگذرد

فی تشتاتیعه تایو نامچه هزسنامچه فی تشتاتیعه

نور خدا در دلش تابد هر کس براه پاک رود و پاک اعتقاد بود نور خدا در دلش تابد

ایتیه جنکهو مرشونهه یزه ته اهورم مزدام

و علت و طاعون و بیماریها و دردها از او دور شود نماز و ستایش میکنیم دادار اورمزد را

یزه ته امشی سپنتی یزه ته هوم اروانم

نماز ستایش میکنم امشاسپندانرا نماز و ستایش میکنم جمله روان ها را

خشناوه یعنه وهیشته یثنیه وچه یزه ته

خشنود و بزرگ دارم همه مینوان پاک را نماز و ستایش میکنم

گیتیاعچه یویزه ته هوره یدامشم ریم

پاکان گیتی را که بدانند و نماز برند خورشید که نور دهنده بیمرگ و نیکو رفتار

ارود اسپم یزاعه مترم ووعرو گویو

و فیض رسان بزرگ دارم مهرایزد فراخ دادار که در همه جا

عتیم هزنکره گوشم بیوره چشمنم یزاعه

حاضر است هزار گوش ده هزار چشم بزرگ دارم

ورزم هنه وختم مکروه فیتته دیوه نام

جلد فرشتگانرا که پلیدی دیوانرا از ما دور کنند و پاک گردانند مارا از شر ایشان

متر ویو ووعرد گویو عتوعش یزاعه

مهرایزد فراخ دادار که در همه جا کو همه جا حاضر است بزرگ دارم

هخذرمچه یداسته هخذره نام وهشتم انتره

روانهای پاک که هستند همه روانان از نور جدا بلند و شریف اند چنانکه اندر

مانگهمچه هوره چه عهه ریه خره ننگهچه تمم

ماه و خورشید پیداست ثنا و ستایش گویم نور پاک یزدان را که سزاوار

یزاعه سهروه وته یسنه هورخشتیم امشم

بزرگیست بدرستی و رستی خدایرا بستایم خورشید بیمرگ

ریم ارود اسفم زوترابیو هورخشتیم امشم

نیکو رفتار فیض رسان نماز و نیایش کنم خورشید بیمرگ

ریم ارود اسفم یزه میده هومه یوگوه

نیکو رفتار قوی اسف فیض رسان پرستش میکنم یزدان پاک بر زبان گوشتی گویائی داد

برسمنه هزدد ونگهنگهه مانتره چه وچه چه

و دل روشن و زبان و دانائی عطا فرمود سخن پاک یزدان را بگفتار نیکو

شیوتنه چه زوترا بیسچه اره شسخذیعه

و کردار نیکو ادا کنم نماز میبرم به پندار پاک براه نیکو میبردم بگفتار راست

ف - چون مهر گفت و مهر الصلوات از گرفتن آفتاب پیروی آید از این سبب ماه را نیز در یاد آورده است

بیسچه واغژه‌بیو ینگهی هاتام آعدیسنه

و پندار پاک وکردار نیکو از جان دل دعامی کنم درهمه وقت یزشن میکنم

فیته ونگهو مزدا اهورو دیتا اشاد

پاک بهترین اورمزد دادو دهنده راکه اوّل آخر ندارد از قدرت

هچا ینگها هچا تا نسچا تا سچا یزه میده

بزرگی خود مردم رااشرف مخلوقات گرد مردپاک وزن پاک راآفرید یزشن میکنم

یتا اهو ویریو دوگفتن یسنچه و همچه

چون یگانه وپاکست داناورمزد یزشن میکنم نیایش می کنم

اوجسچه زوه رچه آفرینامه هورخشیتهه

از صدق دل صاف بزور وقوت امشاسفندان امید که پذیرفته باد خورشید

امشهه بریوهه اردو اسفهه اشم وهو یکتا

بی مرگ نیکو رفتار وفیض رسان است پاک ونیکو

اهوراتیشن اهوراعه وهشتابیو زوتراییو

خدا بهمه چیز توانا است خدای بزرگ شرنفتر وبزرگتر دنیا گست نماز وستایش کنم

سریشتا بیو زوترا بیو دهمو فیره

بر جمیع اسرار غیب آگاه است نماز و ستایش کنم او را بزور و قوت ورج و پلیدی

عنگهرشتا بیو زوترا بیو اهماعه ریشچیه

و اهرمن از خود دور گردانم نماز و ستایش کنم ادا همی باد نیکی وارزانی

تا اوعه ویسفو خاترم ✢ اشم وهو یک

ما را رستگاری بخشش پاک و نیکو

مهر نیایش بن

بس ده و فیروزگر باد مینوی مهر ایران

بزرگ و نیکو و فیروزمند باد بلند مهر ایزد که در همه جا حاضر است

داور هزاره گوش بیور چشم راست راست

فرشته دادگستر هزار گوش ده هزار چشم راست راست

داور تیشر تیشر داور خشنوتره اهورهه

فرشته دادگستر نور دهنده و سوزنده دشمنان فرشته دادگستر خشنود دارم دادار

مزدا اشم وهو سه بار فره ورانه

اورمزد پاک ونیکو آشکارا می کنم

هرگاه که باشد مترهه ووعرد گویو

مهرایزد فراخ دادار که در به جا

عتوعش رامنسچه خاسترهه خشنوتره

حاضراست ورامش وخرمی بردم میرسانند برای خشنودی او

یسناعچه وهماعچه خشنوتراعچه فره

یزشن میکنم ونیایش میکنم خشنودی میدهم او را ظاهر

ستهیچه ؛ یتااهو ویریو

ومشهور می کنم خوبی او را چون یگانه وپاک است اورمزد ای پیغمبر خدا

زوتا تاسر مترم ووعرد گویو عتیم

مرا حالی کن مهرایزد فراخ دادار که درهمه جا حاضراست

یزه میده عرشس وچنگهم ویاخنم هزنگره

یزشن می کنم ارد ایزد فرشته راست گفتار نور دهنده هزار

گوشم هوتاشتم بیوره چشمنم ره زنتم

کوشش نیکوخلق ده هزار چشم بلند بزرگ برتر

فره تو ویده نیم سیرم اخفم جغا

ظاهر و بلند پرتو آگاه کردار که خورد خواب ندارد از هیچ چیز

اُرَوا عنگهم مترم عیوه دخیم

عدالت نگیرد مهرایزد است که عیبها دفع کند

یزه میده مترم انتره دخیم

پرشش میکنم مهرایزد است که در دور بخرا دفع کند

یزه میده مترم آدخیم یزه میده

پرشش میکنم مهرایزد است که آسیب را دفع کند پرشش میکنم

مترم افیره دخیم یزه میده مترم

مهرایزد است که دیوان را دفع کند پرشش میکنم مهرایزد است

ادیره دخیم یزه میده مترم فیره

که دزدانرا دفع کند پرشش میکنم مهرایزد است که دشمنانرا

دخیمیم یزه میده مترم ایفه دخییم

دفع کند یزشن میکنم مهر ایزد است که طاعون بلا را دفع کند

یزه میده متره اهوره بره زنته اتییه

یزشن میکنم مهر ایزد فرشته یزدان به بیماره مندی ها برسد و علت از ما

جنگهه اشه ونه یزه میده ستری

دور کند بپاکے و قلب صاف یزشن میکنم ستاره هاے

عشچه ماںگهه هوره چه اروراهو

نور دهنده را و ماه ایزد و خورشید را آفریدی تا ارورا نزا به پرورند مثل آنها

فیته برسمنه یاهو مترم ویسفنام

پاک شود دل ما از نور خدی پاک مهر ایزد بر جمله اسرار آگاه است

دخیو نام دںگهو فیتیم یزه میده

بر همه جاده ها و شهرها حاضر ست و همه چیز دانا و پاک است یزشن میکنم پاک گویم

عهه ریه خره ننگهه تم یزاعه

ثنا و ستایش گویم نور پاک یزدان را که سزاوار بندگی است

سرونه وته یسنه مترم ووعرو

بدرستی وراستی خدایرا می‌ستایم مهرایزد فراخ دادار

گویو عتیم زوترابیو مترم ووعرو گویو عتیم

درهمه جا حاضراست نماز ونیایش کنم مهرایزد فراخ دادار و درهمه جا حاضر است

یزه میده رامه شیه نم هوشیه نم ایریابیو

یزشن میکنم دایم براه نیک میروم بخدای مهربان پناه میبرم که راه نمای پاک است

ونکهوبیو آچنو جمیاد عونکهه آچنو جمیاد

وفرشتگان پاک آفرید ای خدای مهربان دانائی وفهم ارزانی دار ای خدای مهربان

رونکهه آچنو جمیاد رفنکهه آچنو جمیاد ثرزدکاعه

رونیک بما بنما ایخدای مهربان ازسر تقصیر ما درگذر ایخدای مهربان دل ما از نور خود روشن گردان

آچنو جمیاد بیشه زاغه آچنو جمیاد وره ترغناعه

ایخدای مهربان عیب ودرد ورنج از ما دور دار ایخدای مهربان دره رام ایزد لشکر یاد ما برسان

آچنو جمیاد هونکهاعه آچنو جمیاد اشه هوستاعه

ایخدای مهربان ما را از علم خود آگاهی بخشش ایخدای مهربان پاکی دل بما کرامت فرما

اغرد عیوه تیرو یسنیو وهمیو اینوه

گناهان و عیب ما را پوشیده دار یزشن میکنیم نیایش میکنیم ستاره های ارومند را

درخدو ویسفاعه عنکهه استه ده عته

که از نور خود آفریدی و همیشه بوده وگردنده و تا جاوید هستند و خواهند بود

متروییو ودعرو گویوعتش تم امه وتتم

مهر ایزد پاک فراخ دادار که در همه جا حاضر است و ما را همه وقت یاوری کند

یزه تم سیرم دامو هو سوشتم

یزشن میکنیم آنرا که خورد و خواب ندارد از نور خدای آفریده شده

مترم یزاعه زوترابیو تم فیره

مهر ایزد یزشن و نماز میبرم او را به پاکی که ما را از درج دور دارد

جساعه و نشتچه منکهچه تم یزاعه سروبه وته

و بیاری ما برسد ثنا گوییم خدای پاک را که سزاوار ستایش است بدرستی و راستی خدای را

یسنه مترم ودعرو گویوعتیم زوترابیو

هیستام مهر ایزد فراخ دادار که در همه جا حاضر است نماز و نیایش کنم

مترم ودعود گویوعتیم یزه میده هومه

مهر ایزد فراخ داوار که درهمه جا حاضر است یزشن میکنم یزدان پاک

یوگوه تااوعه طاسچا یزه میده بیتااهو

بر زبان ما گویائی داد وزن را آفرید یزشن میکنم چون یگانه

ویریو دو ییسنیچه تا آفریناهه مترهه ودعود

و پاکست دانا او مزد یزشن میکنم امید که قبول پذیرفته باد مهر ایزد که درهمه جا حاضر است

کویوعتوعش رامنیچه خاسترهه اشیم وهو یک

و عیان و رامش و خرمی بردم میرساند پاک و نیکو

اهماعه رشیچه تااوعه فیروز باد

همی باد نیکی داد زرانی شاد و فتح مند باد

زند و پازند ماه نیایش

مُس وه فیروزگر باد مینوی وهمن و

بزرگ نیکو و فتح مند باد بلند وهمن امشاسفند

ماه گوشه ورام نمو اهوراعه مزداعه

وماه وگوشه ورام نماز بر دادار اورمزد

سه بار نمو امشی عه بیو سفنتی عه بیو نمو ماکهاعه

نماز برماه ایزد پاک نماز برامشاسفندان

گوچیتراعه نمو فیته دیتاعه نمو فیتیه

سبک رفتار نماز بر پاک اختران وسپهران نماز بپاک

دیته خشنوتره اهورهه مزدا اشئم

ماه ایزد خشنود دارم دادار اورمزدا پاک

وهو سه بار فروارانه هرگاه که باشد

ونیکو ظاهر می کنم دین به

مانگهه گوچترهه گی عشچه ایو دا ایتا

ماه ایزد سبک رفتار وگوش ایزد که شریک ماه ایزد است

گی عشچه فوعرو سره دیا خشنوتره یسناعچه

گوشش ایزد که موکل برحیوان زنده بار است برای خشنودی او نیز یشن میکنم

وهماعچه خشنوتراعچه فره ستهیچه یتا

نیایش میکنم خشنودی میدانم ظاهر میکنم پاکی اورا چون

اهو ویریو زوتا تاسر نمو اهوراعه

یگانه و پاکست دانا و مزد ای پیغمبر خدا نماز بر دادار

مزداعه سه بار نمو امشی عه بیو سفنتی عه بیو

اورمزد نماز برامشاسفندان پاک

نمو مانگهاعه گوچتراعه نوفیته ویتاعه نمو

نماز بر ماه ایزد سبک رفتار نماز بر پاک اختران وسپهران نماز

فیتته دیته کده ماخشیه عتة کده مانزفیتته

بر پاک ماه ایزد که یکچند روشن و فروغمند است دیگچند تاریک و کم نور

فنچه دسه ماخشیه عته فنچه دسه

پانزده روز درخشند درتزاید است پانزده روز

مانزفیته یاهی اخشیانستاتو تازه فیانستاتو

کم نور و در تناقص تا نیمه ماه روشنی او زیاد میشود بعد روی بکاستن نور کند

تا زافسانستاتو یاهو اخشیانستاتو اسپچد

بعد از کاستن نور نیمهٔ دیگر روشنی او روی بزیادتی نور نهند. بزرگ خدایا

گی یاما اخشیه عتّه نره فیته توه

ستایش سزاوار است که چنین اختران کلبی درخشان نور مند گاهی کم نور و تاریک بیگینه چنین

مانگهم گوچترم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده

ماه روشنی داده سبک رفتار با افسون خود پاک و بزرگست بروشن میکنم

تَه مانگهم فیته ونیم تد مانگهم فیته ویسیم

چنین ماه پاکرا که گاهی او را روشن می‌بینم چنین ماه پاکرا که گاهی از نظر تاریک و مخفی می‌بینم

روخشنم مانگهم عیوه ونیم روخشنم مانگهم

خورشید فروغمند ماه پاک بے عیب را نور میدهد خورشید فروغمند ماه پاک

عیوه ویسیم هشتنته امشاسفنتا

بے عیب را نور می نماید ایستاده اند امشاسفندان

خره نو داره ینته هشتنته امشاسفنتا

برای نور گرفتن ماه را از خورشید ایستاده اند امشاسفندان

اهوره فیته زام بخشنته خره نو

خدای پاک را زمینهای پس دادن او برای نور گرفتن و

تافه یعته روخشنه مانگهم آعدید داتام

وتابان است ازخورشید نور میگیرد ماه ایزد درهمه حال آفرید

گونه نام زیره اوروره نام شته

گونه پرورش میابد و میوه های گونه اوروران و نباتات و از نور ماه

انتره ارخشینته زماده فیته زره میم

از فرمان یزدان روشنی میدهد در شبهای تاریک پاک ماه ایزد و ثمر می دهد

ویشفه ماانگها عشچه فره نو ماعنگها عشچه

بخشش و فیض پاک ماه ایزد امشاسفندا آشکار میگردد و مخفی میشود و پنهان ظاهر ماه ایزد امشاسفندا

اشهه اشه وئم مانگهم انتره تتاسچه

پاک و بزرگ با اشوی خود روشنی می دهد ماه ایزد ازفرمان ایزد تا دانم

اشه وئم ماعنگهم فره نو یزه میده رتیم

با اشوی خود ماه ایزد ظاهر و پنهان میشود یزشن میکنم است

اشهه رتیم یزه میده وشیف تتم اشه ونم

پاک و بزرگست یزشن میکنم ماه ایزد پاک را و فیض بخش سپیدانم باشوئی خود

اشهه رتیم یزه میده نیزاعه مانکهم گوچترم

پاک و بزرگست یزشن میکنم نماز میبرم ماه ایزد سبب رفتار را

بغم ریوتم خره نشکهنتم افسنکهنتم

خدای راست گفتار و خلقت کننده نورها را ماه ایزد را در گردش آورد

تفسنکهنتم درچنکهنتم خشتاونتم

و بعالم سفلی نزدیکی گردانید و اثر کلی او بخشید نور ماه خورشید است

ایشته ونتم یو خشته ونتم سوکه ونتم

رفتارش بریکقرار است گاهی سعادت بخشد و خوشدل است گاهی نحوست بخشد و

زیره میاونتم وهی واونتم بغمی

غمگین است سعادت و نحوست او درین عالم ظاهر نیکی و بدی این جهان از اوست خدا

بیشه زم عهه ریه خره نشکهچه تم

که از درد و رنج و خوشی و ناخوشی آزاد است شناوستایش گویم نور پاک یزدان را که سزاوار

یزاعه سروه وته یسنه ماعنکهم

ستایش است بدرستی و راستی خدایرا ستایش میکنم ماه ایزد

گوچترم زوترابیو ماعنکهم گوچترم

سبک رفتار را با اشوی خود نماز و نیایش میکنم ماه ایزد سبک رفتار را

اشه ونم اشهه رتیم یزه میده هومه یو گوه

با اشوی خود پاک و بزرگست یزشن میکنم یزدان پاک زبان گویائی بماداد

برسمنه هزود ذنگهنکهه مانتره چه وچه چه

بادل پاک و زبان دانائی بماکرامت فرمود تاسخن یزدانرا بگفتار نیکو

شیوتنه چه زوترا بیسچه ارشخذیعه

وکردار نیکو ادا کنم نماز میبرم بگفتار نیکو واعتقاد پاک براه نیکو میروم

بیسچه واغژه بیو ینگهی هاتام تاوعه

بگفتار نیکو واعتقاد پاک وکردا نیکو ازجان و دل دعامی کنم پاک

طانسچا یزه میده یتا اهو ویریو دو

وزن پاک راآفرید یزشن میکنم چون یگانه وپاکست داناو فرزد

یسنیچه تا آوعه آفرینامه مانگهه هه کوچترهه
یزشن میکنم امید که این دعا پذیرفته باد ماه پاک سبک رفتار

گی عشچه ایوو داتیا گی عشچه فوعرو
وگوش ایزد که با ماه ایزد شریکیست گوش ایزد برجمله حیوانات زندیار

سره دیا دسته امم وره ترغنچه دسته
موکلست روی ودست ماه ایزد باشاه وبهرام ایزدا بست دست دروی

گی عش خاترو نهیم دسته زرام
گوش ایزد نور پاک اوست دست وروی جمیع فرشتگان

فوعرو تاتم ستا همیه نام ویاخنه
جمله بنور پاک خداست ستایش می کنم خدای را واز بدیها وپلیدی

نام ونه تام اوه نمنه نام هتره ونه نام
دورشوم وراه راست روم ودل خود را پاک گردانم وزنش میدهم اهرمن را

همره تی هتره ونه تام دشس مینوشش
ورستگار شوم زنش میدهم اهرمین گجسته دوزخی را

ستیره فتام چتره اونگهام یزه ته فوعرو

تا نور خدا در دل من تابد از قلب صاف بدانائی او رمزد یزشن میکنیم جمله نورها و

خره نتکهه یزه ته فوعرو بیشه ره چتره

خلقت کننده نورها را یزشن میکنیم جمله نورها را که در درد و رنج آزاد شوم از قلب صاف

دو بیاریش منا چتره دو زوه نو

خود بپاکان نزدیک شوم به بلندی بلند رسم از قلب صاف خود از پلیدی و بدیها

سود چترم بوعد ییچم چد خره نو یز مناعه

دور شوم از قلب صاف ماه را ستایش گویم و نماز برم بر جمله نورها نماز میبرم

آفو دایته + اشم وهو یک اهماعه

بر چشمهای آب پاک و نیکو همی باد

ریشچه تا اوعه دزه غو خداتهه اشم وهو

نیکی و ارزانی دور و دراز خداداده است پاک و نیکو

یکث فیروز باد ماه خدا بوختیار بختیار

شاد و خجسته باد ماه ایزد نورمند روشنی آب

روشن روشن دیدار روشن روشن

روشن و درخشنده است دیدار او روشن و درخشنده است

کردار گوسفند تخمه گاو سرده اشوئی

ستایش او گوسفند زهی و گاو و همه زند بار باو متعلق است پاک

فیروزگر باد سه بار درون چون کوهی فره ست

و فتحمند باد این دعا که ما کردیم چون کوه بلند ظاهر و روشن باد

چین چکاتی ماتوی چین ماتوی گاو سرزرین

چون در هر ماه نو می شوی چون همیشه ماه نوی مانند گاو زرین سر

سروزرین سم سیمین شیتوتلش لعل و

جمله اندامش طلا گاهی مانند نقره است درونش از لعل

فیروزه و مروارید حاجت حاجت مان

و فیروزه و مروارید است حاجت و امید ما را

رواکن کام دنی مراد آخرت اشوی

بر آورده گردان کام و آرزوی دنیا و مراد آخرت بخش پاک

روانی مینوی دودنی همسایه واهم بوم

روان مارا به بلندی دوگیتی برسان اهم صواب همسایگان وهمشهریان

واهم بر نیکان و وهان بیم دور اثر

وخویشان ونیکوکاران وجمله بهدینیان باشیم و دور از

بدگویان واشموغان بیم چشم حسودان

بدگویان ودیوان باشیم چشم حسودان

وزبان بدگویان ودست ظالمان ازبالای

وزبان بدگویان ودست ظلم کنندگان ازبالای

سرمان کوته داری تو ماه ایزد امشاسفند

سرماها کوتاه داری توماه ایزد امشاسفند

فیروزگر + اشم وهو یک

فتح مند پاک ونیکو

فیروزباد سه بار اشم وهو یک

شاد وخجسته باد پاک ونیکو

گاه هاون

هاون - فرشته ایست موکّل بر رزق و روزی مردم و نزد شاه مهر ایزد است و ساونگهی با او شریک است در روزی خلق را قسمت می نمایند ساونگ و ویس هردو تعلق به هاون دارد و موکّل بر و برق میباشند و فرشته باران هستند ازین سبب باید همیشه گاه هاون بخوانند که ثواب عظیم دارد و نسیف دنیا و آخرت است

مس و وه دفیروزگرباد مینوی مهرایران
بزرگ و نیکو و فتح مند باد بلند مهرایزد خوب

داور هزارگوش بیور چشم راست
دادگستر هزار گوش ده هزار چشم راست

راست داور تیثر تیثر داور خشنوتره
نی کاست دادگستر نوردهنده وسوزنده دشمن دادگستر خشنودارم

اهورهه مزدا + اشم وهو سه بار
زدادار اورمزد پاک و نیکو

فروورانه مزدیسنو زره‌تشترش ویدیود
ظاهر میکنم دین به مازدیسنا را که زره‌تشت آورده دیو را او جدا است

اهوره دکیشو هاونیعه اشونه اشهه
و حکم خدای در این دین است فرشته هاون پاک است با پاکی خود

رتوه یسناعچه وهماعچه خشنوتراعچه
بزرگ است یزشن میکنم نیایش میکنم برای او خشنودی می دهم

فره‌ستهیچه ساونگهی عه ویسیاعچه اشونه
و ظاهر می کنم پاکی او را فرشته ساونگ که با هاون همکار است فرشته ویس پاک است

اشهه رتوه یسناعچه وهماعچه
با شوئی خود بزرگ است یزشن می کنم نیایش می کنم

خشنوتراعچه فره‌ستهه مترهه ووعو
برای او خشنودی می دهم ظاهر می کنم پاکی او را مهر ایزد فراخ داد ام

گویوعتوعش هزنگرو کوشهه بیوره
که در همه حاضر است هزار گوش ده هزار

چشمنو اوختو نامه نو یزه‌تهه رامنو خاسترهه

چشم بیاری همه کس برسد یزشن می کنم رام ایزد رامش دهنده را

خشنوتره یسناعچه وهماعچه خشنوتراعچه فره‌ستیئیچه

برای خوشنودی او یزشن میکنم نیایش میکنم خشنودی میدهم ظاهر و مشهور میکنم که چون

یتا اهو ویریو زوتا تاسر اهورم مزدام

یگانه و پاکست دانا اور مزدای پیغمبر خدا دادار اورمزد

اشه ونم اشهه رتیم یزه میده زره تشترم

با اشوی خود پاگ و بزرگ است یزشن می کنم زره تشت پیغمبر

اشه ونم اشهه رتیم یزه میده زره تشترهه

با اشوی خود پاک و بزرگ است یزشن میکنم زره تشت راه پاک

اشونو فره وشیم یزه میده امشی سفنتی

و خوب ما و آشکار گردانید یزشن می کنم امشاسفندان

اشاانام یزه میده اشاانام و نگهیشش

و پاکان را یزشن میکنم پاکان و اشوان و نیکان را

سیرا سفنتا فره وشیو یزه میده
ویزدان پرستان وامشاسفندان وروان نیاکان پاک را یزشن می کنم

استه وتو منه خیاچه افه نوتمم رتوام
پادشاهان عادل دیندار و پاک که امید همه کس را روا میگردانند و پاک بوده اند

یزه میده یئی تشتمم یزه تنام عنگهه
یزشن میکنم دستوران و موبدان ویزشن کاران و دانایان

تشتمم اشهه رتوام عیوه نسانستمم
و علمایان که پاک و بزرگ و نورمند بودند و عیبها را پوشانیدند

جغ میشتمم اشونو اشهه رتوو رتو
و هیچ وقت بدی نکرده اند و پاک و نیکو و دادگستر نورانی و راه خدا ظاهر

فره تیمم یزه میده هاونیم اشه ونم اشهه رتیم
و آشکارا میگردانند یزشن میکنم فرشته هاون با اشوی خود پاک بزرگست

یزه میده همه اروه تاتم اشه ونم اشهه رتیم
یزشن میکنم خورداد امشاسفند با اشوی خود پاک و بزرگست

یزه میده   امره ته تاتم   اشه ونم   اشهه رتیم

یزشن میکنم   امرداد امشاسفند   با اشوی خود   پاک وبزرگاست

یزه میده   آهیرم   فرشنم   اشه ونم

یزشن میکنم   آنها که   غورزسی خلق میکنند   با اشوی خود

اشهه رتیم   یزه میده   آهیرم   دکیشم

پاک وبزرگ است   یزشن میکنم   آنها که پاسبانی خلق می کنند

اشه ونم   اشهه رتیم   یزه میده   یسنم

با اشوی خود   پاک وبزرگست   یزشن میکنم   یزشن کاران

سیرم   هفتنکها عتیم   اشه ونم   اشهه رتیم

که خورد و خواب ندارند   وهفت کواکب را ستایش میکنند   با اشوی خود   پاک وبزرگست

یزه میده   ساونکهیم   ویسیچه   اشه ونم

یزشن میکنم   فرشته ساونگ   و ویس   با اشوی خود

اشهه رتیم   یزه میده   ایریه منم   عشیم

پاک وبزرگست   یزشن میکنم   رادان وراستان   واشویان

اشه و نم اشهه رتیم یزه. میده امه و نتم

با اشوی خود پاک و بزرگ است یزشن میکنم هر کس همه وقت

وره تراجنم و دبیشنکهم ویسفه دبیشیاته

کار خیر می کنند و فیض بمردم میرسانند همه پرهیزکاران جهان که

اروه ینتم ویسفه دبیشاته رنته یو

براه نیکو می رفتند همه پرهیزکاران که راه نیک بمردم آموختند

اغه مو یومده مو یوفره تمو

انها که دیوان شکست دادند آنها که از بدی دور بودند ظاهر کردند راه نیک

زوزی زیه ترو مانترم فنچه گاتا

هر ساعت یزشن میکنم ایشانرا از قلب صاف کلام خدا را در پنج وقت میخوانم

مترمچه و وعرو گویو علتیم یزه میده

مهر ایزد فراخ دادار که در همه جا حاضر است یزشن می کنم

رامچه خاسترم یزه میده ویسیهه

رام ایزد پاک که فیض و خرمی میرساند یزشن میکنم فرشته ویس

رتوو یسناعچه وهماعچه ویسیمچه

فیض رسان است یزشن میکنم نیایش میکنم ویس پاکست

اشه ونم اشهه رتیم یزه میده میترم

با اشوی خود پاک وبزرگست یزشن می کنم مهر ایزد

ووعرو گویوعتیم هزنگره گوشم بیوره

فراخ دادار که از همه جا حاضر است هزار گوش ده هزار

چشمنم اوختو نامه نم یزه تم یزه میده

چشم دارد بیاری همه کس میرسد ثنا و نماز گویم ویزشن میسکنم

رامه خاسترم یزه میده توام آترم

رام ایزد که فیض وخرمی میدهد یزشن میکنم فرشته برگزیده آدر ایزد را

اهوررهه مزدا فترم اشه ونم اشهه رتیم

دادار اورمزد نور داده است با اشوی خود پاک وبزرگست

یزه میده هده زوترم هده عیویا عنگهنم

یزشن میکنم جمع فرشتگان را نماز میبرم جمله فرشتگان عیبها را پوشیده دارند

عمد برسمه اشیه فرستره تم اشه ونم

امشاسفندان دلهای ما را از نور خود پاک کرداند و دایم پاسبانی می کنند با اشوی خود

اشهه رتیم یزه میده افام نفتارم

پاک و بزرگ اند یزشن می کنم آبها که پلیدی را پاک کرداند

یزه میده نیرم سنگهم یزه میده

یزشن میکنم آبها که نیرو و زور و قوت می دهد یزشن می کنم

تخمم داموعش اُفه منم یزه تم

پهلوانان تنومند که دیوان را نیست کردند پاک گویم

یزه میده عستنام اُروانو یزه میده

یزشن می کنم روان گذشتگان که رفته اند یزشن می کنم

یا اشا انام فره وشیو رتیم بره زنتیم

ای پاکان و روانان فره هر اشوی پاک خودم از شما یاری می طلبیم

یزه میده یم اهورم مزدام یو اشهه

یزشن می کنم پاک دادار اورمزد از نور پاک خود

افه نوتمو یواشهه جغ میشتمو ویسفه

دیوانرا تمام گرداند از نور پاک خود دل ما را خالص گرداند همه

سره وا زره تشتره یزه میده ویسفچه

پیروان و امشان زره تشتت را یزشن میکنم همه پاکان که

هورشته شیوتنه یزه میده ورشتچه

راه و دین بهی و به کردار نیکو رفتند یزشن میکنم آنهارا که براه پاک رفتند

ورشیمنچه ینگهی هاتام آعدیسنه فیته

و کلام اوستا خواندند از جان و دل سپاس گویم حال در همه وقت پاک

ونگهو مزدا اهورو ویتا اشادهیچا ینگهامچا

و برتر اورمزد بزرگوار را که اول و آخر ندارد و قدرت بزرگی خود انسان را اشرف مخلوقات گردانید

تانسچا طاسچا یزه میده یتا اهو ویریو

و مرد پاک زن پاک آفرید یزشن میکنم چون یگانه و پاکست دانا اورمزد

دو پ یسنمچه تا اوعه آفرینامه مسترهه

امید که قبول و پذیرفته باد مهر ایزد یزشن میکنم

ودعو گویو عتوعش هزنگره گوشهه

فراخ دلوار که درهمه جا حاضر است هزار گوشش

بیوره چشمنو اوختو نامه نو یزه تهه

ده هزار چشم دارد و بیاری هر کس میرسد ثنا گوییم یزشن میکنم

رامنو خاستره + اشم وهو یک اهماعه

رام ایزد راش و هنده را پاک و نیکو همی باد

ریشچه تا اوعه فیروزباد سه بار اشم وهو برساد

نیکوئی و ارزانی شاد و فتحمند باد پاک و نیکو

زندوپازندگاه رفتون

رفتون فرشته ایست در نزد اردی بهشت است مردم را از غیب خبر
می دهد و یاری کند چنانچه در دل مردم نوری تابد و بخاطر آید و یاوری کند و
قراده فشوه زنتو ماچه بارفتون شریک است و درمیانه ظهرگاه رفتون
خواندن ثواب عظیم دارد فیض گیتی است

مس وده و فیروزگر باد میینوی اشه

بزرگ نیکو و فتح مند باد بلند اردی بهشت

وهشت خشنوتره اهورهه مزدا ۞ اشم

خشنود دارم دادار اورمزد پاک

وهو ۳ فره ورانه مزده یسنو زره تشترش

ونیکو ظاهر می کنم دین به مازدیسنان راکه زره تشت آورده

ویدیو اهوره دکیشو رفتوناعه اشونه

و دیو از او جد است حکم خدای در این دین است رپیتون اشاسفند پاک برگزیده است

اشهه رتوه یسناعچه وهماعچه خشنوتراعچه

یا اشوی خود بزرگست یزشن می کنم نیایش میکنم خشنودی میدهم

فره ستهئیچه فراده فشوه زنتوماعچه

ظاهری کنم پاکی اورا فرشته فرادفشوه زنتوماعچه با رفتون شریکیست و گیا

اشونه اشهه رتوو یسناعچه و هماعچه

و برگزیده است با اشوی خود بزرگ است یزشن می کنم نیایش میکنم

خشنوتراعچه فرستهٔ یچه اشهه

خشنودی میدهم ظاهر می کنم پاکے اورا اردی بهشت امشاسپند

وهشتهه آتر سچه اهورهه مزدا

بزرگ وآدرایزدرا نورداده است دادار اورمزد

خشنوترا یسناعچه وهماعچه خشنوتراعچه

برای خوشنودی او یزشن میکنم نیایش میکنم خشنودی میدهم

فرستهٔ یچه ۞ یتااهو ویریو زوتا تاسر

ظاهر میکنم پاکی اورا چون یگانه دانا اورمزد

اهورم مزدام تااوعه درگاه هاون بایدخوانده شود

دادار اورمزد

رتوو رتوفره تیم یزه میده رفتونم

و نوردهنده ودادگر بودند وراه خدارا ظاهر میکردند یزشن می کنم رفتوان

اشه ونم اشهه رتیم یزه میده اهونه

با اشوی خود پاک وبزرگست یزشن می کنم اهود

وِتیم گاتام اشونیم اشهه رتیم یزه میده
امشاسفند فرشته بزرگست باشوی خود پاک و بزرگست یزشن میکنم

اشته وِتیم گاتام اشونیم اشهه رتیم
اشتود امشاسفند فرشته بزرگست باشوی خود پاک و بزرگست

یزه میده سفنتامنیم گاتام اشونیم
یزشن میکنم سفنتمه امشاسفند فرشته بزرگست باشوی خود

اشهه رتیم یزه میده وهوخشترام گاتام
پاک و بزرگ است یزشن می کنم وهخشتر امشاسفند فرشته بزرگست

اشونیم اشهه رتیم یزه میده وهشتوعشتیم
باشوی خود پاک و بزرگ است یزشن می کنم وهشتوعش امشاسفند

گاتام اشونیم اشهه رتیم یزه میده
فرشته بزرگست باشوی خود پاک و بزرگست یزشن می کنم

فرادد فشاعُم زنتومیچه اشه ونم اشهه رتیم
فرادد فشاعم شریک رفتون است و نوردهنده است باشوی خود پاک و بزرگست

یزه میده فسی شمچه مانترم یزه میده
یزشن میکنم از قلب صاف کلام خدا را یزشن می کنم
ارشخدمچه واچم یزه میده واچه ارشخده یزه
عرش وکرسی وافلاک را یزشن می کنم چرخ وآسمانها را یزشن
میده واره ترغینش دیو وغنیخته یزه میده
می کنم دربرام ایزد پاک که دیو از اشکست میدهد یزشن میکنم
افسچه زمسچه یزه میده اُرو راسچه مینیه
چشمهای آب وزمین ها را یزشن میکنم ارورکیاها وسبزها ومینوی آتش
وشیشچه یزه تم یزه میده یوو نکهزدا
وباد را نماز میبرم پاک گویم یزشن می کنم همه فرشتگان پاک و
اشه ونو اشیشچه سفنتی اشا اُنام یزه میده
نور دهنده وامشاسفندان و فرشتگان وروان فره وهران یزشن می کنم
اشا اُنام ونکهیش سیراسفنتا فرد وشیو
پاکان فره وهران ونیکان که خورد وخواب ندارند وروح نیاگان فره وهرا

یزه میده برشنیشچه اشهه ید وهشتهه

یزشن میکنم خداوند دآن اردی بهشت اشا سفند؛ از نور خود

فرشته مانتره فرشته وره زیه

پاک گردانید واز کلام خود خلق را پاک گردانید و دینداران وپیغمبر ازا

فرشته اُروه تیه فرشته هیتیه

پاک گردانید نیک خواهان سخن را پاک گردانید درد و رنج را

وره زیه فرشته دین داتیا دینیا

از مردم نیک کردار پاک گردانید راه راست و پاک در دین

ونگهیاد مازدیسنوعش یزه میده اود

بهترین است که زره تشت آورده دین خداست یزشن میکنم چندین هزار

ویامچه هنچه منمحه ید استه

فرشتگان را خدا آفرینش کرده نور داده همیشه هستند

امشنام سفنتام برشنود اونگهه اشونو

امشا سفندان تا بدی و زشتی را دفع نمایند از دانائی خود از پاکان

یسناعچه رتو د زنتو مهه غمه تم

یزشن میکنم بلند پر تورا خورشید امرگ رنج و درد را دفع کرداند

اشهه ریتم اشه و نم زنتو ممچه وهماعچه

پاک و بزرگست باشوی خود خورشید نوردهنده و بزرگست نیایش میکنم

اهو رهه آترمچه وهشتم اشم یزه میده

داداد آدرایزدرا اردی بهشت پاک یزشن میکنم

آترم تو ام یزه میده فترم مزدا

آدرایزدرا فرشته برگزیده یزشن میکنم نوردادهاست اورمزد

ییتا اهو یزه میده تاسچا تانسچا تاآوعه

چون یگانه پاکست یزشن می کنم زن پاک را آفرید مرد پاک

اشهه تاآفرینامه ✤ ییسنمه وَدو ویریو

اردی بهشت امید که قبول و پذیرفته باد یزشن میکنم دانا اورمزد

اشم مزدا اهورهه آترسچه وهشتهه

پاک و نوردهاست ادرمرد دادار آدر رایزدرا امشاسفند

وهو یَک اهماعه ریشیچه تاآوعه
و نیکو همی باد نیکی و ارزانی

فیروزباد برساد

شاد و فتح مند باد

زند و پازند گاه ازیرن

ازیرن فرشته ایست که به فرو رفتن خورشید یا بر آمدن ستارگان تعلق دارد و خود از پیش ستارگان در آسمان ظاهر است لازم است که در هر عصر گاه ازیرن و نماز بخوانند تا از درد و رنج محفوظ باشند فرادد ویراعه دخیوماعچه - جمله ستارها گویند و با ازیرن شریک اند

مس و ده فیروزگر باد مینوی رُت
بزرگ خوب فتح باد بلند ستارهای

برزت خشنوتره اهورهه مزدا اشم وهو
نوره هنده بزرگ خشنود دارم دادار اورمزد را پاک و نیکو

۳ بار فروراند مزده یسنو زره تشترش
زره تشت آورده مازدیسنا زراکه ظاهر میکنم دین به

اشونه ازیر ناعه دکیشو اهوره ویدیود
پاکست ازیرن دراین دین است وحکم خدای دیواز وجداست

خشنوتراعچه وهماعچه یسناعچه رتوه اشهه
خشنودی میدهم نیایش میکنم یزشن میکنم وبزرگست است یا اشوی خود پاک

دخیوماعچه ویراعه فرادو ییچه فرهستره
که در آسمان نور میدهند بیشمار ستاره های پاکی اورا ظاهر و مشهور میکنم

وهماعچه یسناعچه رتوه اشهه اشونه
نیایش میکنم یزشن میکنم وبرگزیده اند پاک یا اشوی خود

اهوره بره زتو تیچه فرهستره خشنوتراعچه
خالق کل مخلوق و نور است پاکی اورا ظاهر و مشهور میکنم خشنودی میدهم

داتیا مزده افسچه افام نفدرو
دانا است خدای فرموده است راخلق وآنها را نوربخشید ستاره ها او نزد داواره

بیتا اهو ویریو زوتا تاسر اهورم مزدام

چون یگانه پاکست وانا اورمزدای پیغمبر خدا وادار اورمزد

ازگاه هاون تا اوعه + رتو فزه تیم یزه میده

آنانکه نور رسند بودند وراه خدا را ظاهر میکردند یزشن میکنم

ازیرنم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده

فرشته ازیرن اشوئی خود پاک وبزرگ است یزشن میکنم

زوتارم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده

نور پاک ستارگان با اشوی خود پاک وبزرگست یزشن میکنم

هاونانم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده

فرشته روزیکه هاون باشد با اشوئی خود پاک وبزرگست یزشن میکنم

آتره وخشم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده

آذر ایزد نور دهنده با اشوی خود پاک وبزرگست یزشن میکنم

فره برة تارم اشهه ونم اشهه رتیم یزه میده

فرشتگان عالم علوی با اشوی خود پاک وبزرگست یزشن میکنم

آبره تم اشه ونم اشهه ریتم یزه میده
آبهای روان با اشوی خود پاک است و بزرگ است یزشن میکنم

آسنه تارم اشه ونم اشهه ریتم یزه میده
ستاره گان بیار با اشوی خود پاک و بزرگست یزشن میکنم

ریث و شکرم اشه ونم اشهه ریتم یزه میده
فرشته موکل باد با اشوی خود پاک بزرگست یزشن میکنم

سروشا ورزم اشه ونم اشهه ریتم یزه میده
سروش ایزد امشاسفند با اشوی خود پاک و بزرگست یزشن میکنم

فراود ویرم وخیو ممچه اشه ونم اشهه ریتم
جمله ستارهای بیشمار که در آسمان نور می دهند با اشوی خود پاک و بزرگست

یزه میده ستری عشچه مانگهچه هوره یچه
یزشن میکنم ستاره های نور دهنده و ماه ایزد و خورشید امرگ

روچا یزه میده الغره روچا یزه میده
نور دهنده بزرگتر یزشن میکنم انارام ایزد نور دهنده بزرگتر یزشن میکنم

آفره سنگهامچا خاترم یزه میده یازشش

ستاره های گران رفتار نوردهنده یزشن می کنم بزرگ خدایاستایش ست

سادره دره که وتو هیتیا وره زم

که چندین هزار ستاره که شماره ایشان را خود داند خلق فرمود ستاره های که دایم بگردش اند نور می دهند

اشه ونم افه رمچه دکیشم یزه میده

با اشوی خود پاک و بی عیب اند در دین با ستایش هر یک از زم آ یزشن می کنم ست

هیتیا وره زم اشه ونم اشونو

ستاره های که دایم بگردش اند و نور میدهد اشوی خود پاک اند

ستیم یزه میده فیته استم فیته

جمله ستار ها را یزشن میکنم پاک شوم و به ایشان نزدیک شوم پاک شوم

خشفم یسویره تا بیو زوترا بیو

و از بدیها دور شوم از قلب خالص و پاک نماز و ستایش کنم بر

دخیومهه رتود یناعچه وهماعچه

ستاره های بزرگ بلند پرتو یزشن می کنم نیایش می کنم

زیتمه یزه میده اشهه رتیم اشه ونم دخیوعیچه

یزشن می کنم پاک وبزرگند با اشوی خود برستاره های که در آسمان نور میدهند

افام خشتیم خشترم اهورم زنتم بره

پاکی آفریدو به بلند و بزرگست خدا عادل دادگر که پروردگار همه مخلوقات است

افیچه یزه میده اروداسفم نفاتم

به پاکی یزشن میکنم سراسر فیض و خوبی از دست در جهان نیاورده

توام + یزه میده اشونیم داتم مزده

فرشته برگزیده یزشن می کنم خدای مهربان که پاک و بزرگست

یزه میده طاسچا تانسچا تا آوعه آترم

یزشن میکنم وزن پاک را مرد پاک آذر ایزد را

تا اوعه دو یسنیچه ویریو یتا اهو

یزشن میکنم پاکست دانا اورمزد چون یگانه

نفدرو اهورهمه زتو بره آفرینامه

که همه ستارگان نور بخشید دادار اورمزد خالق کل مخلوق و نور ها است امید که قبول و پذیرفته باد

افام افسچه مزده داتیا اشم وهو

وآبها وان جاری گردانید خدا برهمه چیز دانا است پاک و نیکو

یک اهماعه رئیشچه تااوعه فیروزباد برساد تا بر

همی باد نیکی وارزانی شاد وفتح مند باد

زند وبازگاه عیوه تریترم

عیوه تریترم فرشته ایست درزند فروردین وفره وهر اشوان یعنی روحانیان پاک و متعلق بر زندگانی وتن آسانی خلق وارد و پاسبان شب است که مردم از دزد و راه زنان و دیوان درجان درامان باشند ازین جهت باید دربر شب در شب گاه عیوه تریترم ونماز بخوانند از جمله بلاها محفوظ باشند تعبیه کاعم یعنی فرشته عیب پوشش نگاه دارنده خلق از بدیها درشب با عیوه تریترم همراه است فرادد وسفظم یشتا علوم غیبی یعنی عطارد که از هر غیبی دانا است

مس دوده دفیروزگرباد میسنوی اشوان

بزرگ وخوب وفتح مند باد بمند پاک

فره هر مینوی وُرج ورهرام ایزد

فره وهران بلند و نور ورهرام ایزد

اشوی ورجاوید هماوند فیروزگر خشنوتره

پاک وبرترو بلند و نور دهنده بزرگست فتح مند خشنوودارم

اهوره مزدا اشم وهو ۳ فره ورانه

دادار اورمزد پاک و نیکو ظاهر میکنم دین به

مزده یسنو زره تشترش ویدیود اهوره

مازدیسنانراکه زره تشت آورده ودیوازوجدا است وحکم خدای

دکیشو عیوه ثریترناعه عیبه کیاعه

دراین دین است فرشته عیوه ثریترم که پاسبان شب است وعیب پوشست

اشونه اشهه رتوه یسناعچه وهماعچه

با اشوی خود پاک و بزرگست یزشن می کنم نیایش می کنم

خشنوتراعچه فره ستیُچه فرادد

خشنودی می دهم ظاهر می کنم پاکی اورا ستاره علوم غیبی

وسفام هوجیاعتی عه زره تشترو

یعنی عطارد که بهمه علمی داناست واز حکم خداوند زره تشت را از

تماعچه اشونه اشهه رتوه یسناعچه

جمله علوم آگاه گردانید با اشوی خود پاک و بزرگست یزشن می کنم

وهماعچه خشنوتراعچه فره ستیئچه اشاانام

نیایش میکنم خشنودی می دهم ظاهر میکنم پاکی او را پاک فروردین و

فره وشنام غینونامچه ویرو وانته وه نام

امشاسفندان وجمله فرشتگان پاک که راه نیک بردم می دهند

یاعریه یاسچه هشه توعش اهمه چه

ومردم را راه خوب میبرند واز بدی دور میدارند یاد میکنم فرشته صاحب همت

هوتاشتهه هوروده وره ترغنهه چه

ونیکوخلق مهربان وخوبصورت وفتحمند وبهرام ایزد است

اهوره داتهه ونن تیاسچه افره تاتو

خداوندا اوراکه شکست دهنده اهرمن است بیاری ما برسان

خشنوتره یسناعچه وهماعچه خشنوتراعچه

برای خوشنودی او یزشن میکنم نیایش میکنم خشنودی میدهم

فره ستة ئُچه یتا اهو ویریو زوتا آ سر

ظاهر میکنم پاکی اورا چون یگانه و پاکست دانا اورمزد ای پیغمبر خدا

اهورم مزدام ... تا اوعه ... رتو و رتو

دادار اورمزد آنهاکه نورمند بودند و راه خدا یرا

فره تیم یزه میده عیوه ثریترم اشه ونم

ظاهر میکردند یزشن میکنم فرشته عیوه ثریترم که موکل شبست با اشوی خود

اشهه رتیم یزه میده عیبه گائم اشه ونم

پاک و بزرگ است یزشن می کنم فرشته عیبه گائم که بلاها را دفع کنند با اشوی خود

اشهه رتیم یزه میده تواهم آترم

پاک و بزرگ است یزشن می کنم فرشته برگزیده آدرایزد را

اهورهه مزدا فترم اشه ونم

دادار اورمزد نور داده است با اشوی خود

اشهه رتیم یزه میده هده زوترم هده

پاک و بزرگست یزشن می کنم جمله فرشتگان را نماز و نیایش میکنم جمله فرشتگان

عیوه یاعنگهنم عمد برسمه اشیه فرستره تم

عیب پوش هستند و دلهای ما را از نور خود پاک گردانند و شب و روز پاسبانی کنند

اشه ونم اشهه رتیم یزه میده افه اوریه

با اشوی خود پاک و بزرگ اند یزشن میکنم آبهای روان و از درزونده

یزه میده هواروه تام اروُ نه

یزشن میکنم یزدان پاک خورداد امشاسفند موکل بر آب گردانید

اشه ونم اشهه رتیم یزه میده فرادد ویسفام

با اشوی خود پاک و بزرگ است یزشن میکنم ستاره علوم عیبی یعنی عطا که از همه علمی داناست

هوجیاعتیم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده

و از حکم خدا علم بر دم می آموزند با اشوی خود پاک و بزرگست یزشن می کنم

زره تشتترم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده مانترم

زرتشت سپنتمان پیغمبر با اشوی خود پاک و بزرگ است یزشن میکنم کلام خدا مانتره

سهفنتم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده گی عش
سفند باشد باشوی خود پاک وبزرگست یزشن میکنم گوش ایزد امشاسفند

اُروانم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده زره تشتره
موکل بر حیوانات است باشوی خود پاک وپاک است یزشن میکنم زره تشت راه

تمچه اشه ونم اشهه رتیم یزه میده
پاک بمردم بازنمود باشوی خود پاک و بزرگ است یزشن میکنم

زره تشترم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده
زرتشت پیغمبر باشوی خود پاک وبزرگ است یزشن میکنم

آتره ونم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده
آذر ایزد باشوے خود پاک وبزرگ است یزشن میکنم

رتیشتارم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده
پادشاہان وپہلوانان باشوے خود پاک وبزرگ است یزشن میکنم

واستریم فشوینتم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده
بزرگ دان آباد کننده باشوی خود پاک وبزرگست یزشن میکنم

نمانه نمانو فیتیم اشه ونم اشهه ریتم یزه میده
کدخدای خانه وکدبانو خانه باشوی خود پاک وبزرگ است یزشن میکنم

ویسو ویس فیتم اشه ونم اشهه ریتم یزه میده
صاحب برزن باشوی خود پاک وبزرگ است یزشن میکنم

زینتی عش زنتو فیتیم اشه ونم اشهه ریتم
فرشته بزرگ نوردهنده که درشبها نورمیدهد وپاسبان خلق است باشوی خود پاک وبزرگ است

یزه میده ونکهی عش دنکهو فیتیم اشه ونم
یزشن میکنم پیشوایان دین وموبدان ودستوران پاک باشوی خود

اشهه ریتم یزه میده یوانم هو منشکهم
پاک وبزرگ اند یزشن میکنم همیشه ازخداست نیت خوب

هو وچنکهم هوشیوتنم هو دینم
ازخداست گفتارخوب ازخداست کردارنیکو ازخداست دین پاک

اشه ونم اشهه ریتم یزه میده یوانم
باشوی خود پاک وبزرگ است یزشن میکنم همیشه

اخذو وچینگهم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده

از پیغمبران است گفتار خوب با اشوی خود پاک و بزرگست یزشن میکنم

خیتهه وه دثم اشه ونم اشهه رتیم

پیغمبران نیکو کردار وخوب گفتار با اشوی خود پاک و بزرگ است

یزه میده دنگهو اورویسم اشه ونم

یزشن می کنم دستوران داننده علم و برسم داروییس با اشوی خود

اشهه رتیم یزه میده هماعم فیره جتنم

پاک و بزرگ است یزشن میکنم موبد اینکه از دبو درج دور بودند

اشه ونم اشهه رتیم یزه میده نمانهه

با اشوی خود پاک و بزرگ است یزشن میکنم دانایان

نمانو فیتیم اشه ونم اشهه رتیم یزه میده

وخوانندگان علم حقیقت با اشوی خود پاک و بزرگ اند یزشن میکنم

نیره کامچه اشونیم یزه میده فرایو

آنهاکه راه دین بمردم آموختند و پاک بودند یزشن می کنم پیش ردم

هومتام فرایو هیختام فرایو هورشتارم

به نیت نیکو پیش روم بگفتار خوب پیش روم بکردار نیکو

هش هام ساستام رتخشترام اشونیم

هرکس راستی دار و بی آزار است و براه خود میرود پاک است

یام آرمیتیم سفنتام یاسچه تی غینا

جمله فرشتگان وامشاسفندان و پادشاهان و پهلوانان را

اهوره مزده زرمچه اشه ونم اشهه رتیم

دادار اورمزد خلق فرموده جهانگی با اشوی خود پاک و بزرگ اند

یزه میده فرایو همتم فرایو هیختم

یزشن میکنم پیش روم به نیت نیکو پیش روم به گفتار نیکو

فرایو هورشتم وستو فردعرتیم عوستو

پیش روم بکردار نیکو دور شوم آشکار و پنهان از کمار بد کار ها

کیبه دم بینکهی شیوتناعش کیتا

زشت و پلید از دل پاک براه نیکان و ثواب کاران روم تا در گیتی

اشه فرادنته زره تشترو تمهه

پاک باشم وبراه دین زره‌تشت استوار باشم از قلب صاف

رتوو یسناعچه وهماعچه زره تشترو

وپاک یزشن می‌کنم نیایش می‌کنم وبراه دین زره‌تشت

تمچه اشه ونم اشهه رتیم یزه میده

کوشش نمایم باشوی خود پاک وبزرگ است یزشن می‌کنم

اشونام ونکهیش سیراسفنتا فره وشیو

پاکان ونیکان وخوبان که خورد وخواب ندارند وروح نیاکان وفره‌وهران

یزه میده غناسچه ویرو واننه‌ دو

یزشن می‌کنم ستاره‌های نورانی که از فرمان یزدان درگردش میباشند

یزه میده یاعریامچه هشه تیم یزه میده

یزشن می‌کنم هرکس که براه پاک میروند واز بدوری می‌کنند یزشن میکنم

امچه هوتاشتم هوردم یزه میده

فرشته بزرگ صاحب همت ونیکو خلق مهربان وفتح مند وخوبصورت یزشن میکنم

وره تر غنیچه اهوره داتم یزه میده

ورهرام ایزد پاک را دادار اورمزد نورواده است یزشن میکنم

ونن تیمچه آفره تاتم یزه میده توام

ورهرام شکست دهنده اهریمنت و یاری ما برسد یزشن میکنم فرشته برگزیده

آترم ❖ تاآوعه ❖ تانسچا طاسچا یزه میده

آدر ایزد را مرد پاک وزن پاک یزشن میکنم

یتا اهو ویریو دو ینیچه تاآوعه

چون یگانه و پاک است دانا اورمزد یزشن میکنم

آفرینامه اشونام فره وشنام غینو نامچه

امید که قبول و پذیرفته باد پاک فروردین اشاسفندان و جمله فرشتگان پاک

ویرو وانته وه نام یاعریه یاسچه

راه نیک بردم می دهند و مردم را براه نیک میبرند

هشته توغش اهیچه هوتاشتهه هوروداهه

واز بدیها دوری دار مدیاد میکنم فرشته صاحب همت و نیکو خلق مهربان و خوب صورت فتح مند

ورە ترغنهە اهورە داتهە ونن تیا سچە

ورهرام ایزد است خداوند اوراکه شکست دهند اهرمنست

اُفرە تاتو + اشم وهو یک اهماعه

بیاری ما برسان پاک و نیکو همی باد

ریشچە تااوعه فیروزباد تاسرته بار برساد تاسر

نیکی و ارزانی شاد و فتح مند باد

زند و پازند گاه اشهن

اشهن فرشته ایست که همراه سروش ایزد است و نگهبان خداوند خانه میباشد و فیض روزی میدهد ازین سبب باید در هر شب سروش یشت بخوانند و در هر سحرگاه اشهن را نماز بخوانند تا آن منزل و مکان و جوانان آن از دزد و دیو و دروج و بلاها در امان باشد و نماز سحر خواندن بسیار لازم است اگاه اشهن باید خواندن رزق و روزی و دولت زیاده میشود و چهار نمانیه عجیه با او همراه است

مس و وه و فیروزگر باد مینوی سروش

بزرگ خوب و فتح مند باد بلند سروش ایزد و

ورشن و اشتاد خشنوتره اهورهه

رشن ایزد واشتاد ایزد خشنود دارم دادار

مزدا اشم وهو ۳ فروارانه

اورمزد پاک و نیکو ظاهر میکنم دین به

مزده یسنو زره تشترش ویدیود اهوره

مازدیسنا زاکه زره تشت آورده و دیواز وجدا است و حکم خدائے

دکیشو اشهناعه اشونه اشهه رتوه

دراین دین است فرشته اشهن با اشوی خود پاک و بزرگست

یسناعچه وهماعچه خشنوتراعچه

یزشن میکنم نیایش می کنم خشنودی می دهم

فره ستئیچه بره جیاعه نمانیاعچه

ظاهر می کنم پاکے اورا فرشته موکل بر بجرکه شریک اشهن است

اشونه اشهه رتوه یسناعچه وهماعچه

با اشوی خود پاک وبزرگ است یزشن می کنم نیایش میکنم

خشنوتراعچه فره ستة ئیچه سروشهه

خشنودی میدهم ظاهر می کنم پاکے اورا سروشش ایزد

اشیهه اشه وتو وره تراجنو فراددگیتهه

پاک وبرگزیده وپاک کننده بدیها وزیادت کننده کارخیر وفتحمند ونیکی برسان در گیتی

رشنوعش ززشتهه ارشتاتسچه فراددگیتیا

رشن ایزد راد وراست وشاه اشتاد ایزد پاک فتحمند نیکی رسان در گیتی

وره ددگیتیا خشنوتره یسناعچه وهماعچه

وفیض وراحت می دهد درگیتی برای خشنودی او پرستش میکنم نیایش میکنم

خشنوتراعچه فره ستة ئیچه یتا اهو

خشنودی میدهم ظاهر میکنم پاکے اورا چون یگانه وپاکست دانا

ویریو زوتا تاسر اهورم مزدام تا اوعه

اورمزد ای پیغمبر خدا اورمزد ونورانی بودند

رتوو رتو فره تیم یزه میده اشهنم

وراه خدا ظاهر میگرداند پرستش میکنم فرشته اشهن

اشه ونم اشهه رتیم یزه میده اشام

با اشوئی خود پاک و بزرگ است یزشن میکنم اشهن

سریرام یزه میده اشاعنکهم

فرشته برگزیده است یزشن میکنم اشهن بر همه چیز داناست و بر اسرار غیب آگاه و آمده اوست

یزه میده خشوعتنیم رود اسفام فره‌من زام

یزشن میکنم اشهن دیوان را دفع کند و فیض و راحت میرساند ظاهر همیشه در دنیا با تمام و کمال است

فره‌من نرو ویرام یا خاتره یه عته

ظاهر همیشه در شهرها با سپاسان است عقل و هوش مردم را زیاد گرداند و نور می دهد و مردم را

نما نیاعته اشاعنکهم یزه میده رویم

از دنیا دور می گرداند اشهن بر همه چیز دانا و بر اسرار غیب آگاه است ۱۵ یزشن میکنم بهی و خوبی از خدا است

رنجد اسفام یاسند اوعه هفتو

درد و رنج دور میگرداند و خوشی و خرمی میرساند بزرگ خداوندی که به هفت

کرشویریم زام اوام اشام یزه میده

کشور زمین و تمام گیتی و مینو دانا و توانا است فرشته اشهه را یزشن می کنم

اهورم مزدام اشه ونم اشهه رتیم

داوار اورمزد با اشوئی خود پاک و بزرگ است

یزه میده وهومنو یزه میده اشم وهشتم

یزشن میکنم وهمن امشاسفند را یزشن میکنم پاک اردی بهشت امشاسفند

یزه میده خشترم ویریم یزه میده سفنتام

یزشن میکنم شهریور امشاسفند را باشرکان او یزشن میکنیم سفندارمزد

ونگهیم آرمیتیم یزه میده بره جیم اشه ونم

که و نکی برزمین است یزشن می کنم فرشته اشهن با اشوی خود

اشهه رتیم یزه میده برجا ونگهیش

پاک و بزرگ است یزشن میکنم اشهن نیکی بمردم میرسانه

اشهه بره جا دینیا ونگهیا مازدیسنوغش

پاکی جهان از اشهن است دین بهی افضل همه دینها است و دین مازدیسنان از همه پسندیده تر است

نمانیه هه رتود یسناعچه وهماعچه نمانیمچه

وانند صبح و مرسنی زرتشت پاک را یزشن میکنم نیایش میکنم زرتشت علم دین به مردم آموخت

اشه ونم اشهه رتیم یزه میده سروشم

با اشوی خود پاک و بزرگست یزشش میکنم سروشش

اشیم هورودم وره تراجنم فرادد گیتم

اشوی خوب صورت و نوردهنده و زیارت کننده کارخیر و فتحمند و نیکی رسان در گیتی

اشه ونم اشهه رتیم یزه میده رشنیم

با اشوی خود پاک و بزرگست یزشن میکنم رشن ایزد

زرشتم یزه میده ارشتا تمچه فرادگیتام

رادو راست را یزشن میکنم اشتاد ایزد را فتحمند و نیکی رسان است در گیتی

وره دو گیتام یزه میده توام آترم

و پیدا کننده فیض راحت در گیتی یزشن میکنم فرشته برگزیده آذر ایزد را

تاآوعه ؛ تانسچا طاسچا یزه میده

و مرد پاک وزن پاک آفریده یزشن میکنم

یتا اهو ویریو دو یسنمچه تاآوعه آفرینامه

چون یگانه و پاکست دانا او رمزد یزشن میکنم امید که قبول و پذیرفته باد

وره تراجنو اشه وتو اشتهه سروشهه

سروش ایزد اشو پاک کننده بدیها وزیادت کنندهٔ کار خیر

ارشتاتسچه زرشتهه رشنوعش گیتهه فرادد

فتح مند و نیکی رسان گیتی رشن ایزد رادوراست واشتاد ایزد پاک

یک وهو اشم وره دد گیتا فرادد گیتا

و فتح مند و نیکی رسان گیتی و فیض دهندهٔ در گیتی پاک و نیکو

تا سر فیروز باد تا اوعه رشیچه اهماعه

همی باد نیکی وارزانی شاد و فتح مند باد

زند و پازند اورمزد یشت بُن

اورمزد دادار مینوی وه و فیروز گرباد مس

بزرگ و نیکو فتح مند باد بلند دادار اورمزد

دانای هروسف آگاه خروه مند رایو مند

راست گفتار و خلقت کننده نورها و عالم الاسرار و دانا

توانائی توان کردار آمرزیدار آمرزش کردار

و توانا و بهرکس میخواهد توانائی و دولت میدهد و بخشاینده و آمرزنده نیکوکار

اوخشیدار اوخشایشنیکر هروسف نیکه دادار

بخشنده و مهربان بخشنده و پاسبان برهمه جا نیکی دهنده

هروسف نیکه واشتار هروسف اناکه اواشر

ازهمه جا نیکی پدیدارنده ازهمه جا هلاکی باز

داشتار پرخروه کرفه گر وس هوج فیروزگر

دارنده بسیارنور آمرزیدار بلند پرتو و فتح مند

پچمنامی تکین خاور آفریدار فریادرس

و معنی هرچیزی پدیدارآورده خداوخدیو خلقت کننده هرمخلوقی فریادرس بندگان

اروخشان نامیان نامتوم خدایان خداتوم

بخشش دهنده بخشایشگر و فیض رسان پادشاه پادشاهان

کرداران کردارتوم ردهروسف دینیان دین

شناسنده کردار و کارهای هربنده راستی او درهمه جا هویدا است و بهردینی پیغمبران

بُرواران ایدون باد ایدون ترج باد خشنوتره
و پیشوایان رسیده اکنون پذیرفته باد اکنون طلبند و پرنور و قبول باد خشنود دارم

اهورهه مزدا تروعه دیتی عنکرهه مینیوش
دادار اورمزد را بکشتم و خوار داشتم اهرمین نیست شده را

هتیاورشتلم هیدوسنا فره شوتمم فره ستویه
آشکار دیدم و سپاس گویم به خدای یکتا ظاهر میکنم دین خدا ظاهر ثنای خدا گویم

همتوعه بیسچا هیختوعه بیسچا هورشتوعه
به نیت خالص و به اعتقاد پاک گفتار راست روم به اعتقاد پاک به کردار نیکو مردم

بیسچا مانتوعه بیسچا و خدووعه بیسچا
به اعتقاد پاک به راست روم به اعتقاد پاک به فعل نیکو عمل نمایم به اعتقاد پاک

ورشتوعه بیسچا عیبه گیریا ویتی ویسفا
به روش نیکو روم به اعتقاد پاک جهد کنم تن فرادهم همه

همتاچار هیختاچا هورشتاچا فیته رچیا
نیت نیکو و گفتار نیکو و کردار نیکو پاک رها گذارم

ویمتی ویسفا دشمتاچا دژهیختاچا دژ

وتن فرادهم همه بدیهاکه درنیت داشتم وهربدی که بزبان آوردم وهربدی که

ورشتاچا فرادیرا هی امشاسفنتا یسنیچا

کرده ام آشکار انماز وعبادت کنم امشاسفندان را یزشن میکنم

وهمیچا فرامنگها فراوچنگها فراشیوتنا

نیایش میکنم ظاهر کنم گفتار خوب ظاهر کنم کردار خوب

فراعنگهویا فراتنو سپید نخیا اشتنم

ظاهر کنم راه پاک ظاهر تن من فدای شما باد جان خود فدا کنم

ستومی اشم وهو سه فره ورانه هرگاه

ثنا وستایش گویم به پاکی پاک ونیکو ظاهر میکنم دین به

نباشد ✤ اهورهه مزدا ریوتو خره ننگهتو

دادار اورمزد راست گفتار خلقت کننده نورها

خشنوتره یسناعچه وهماعچه خشنوتراعچه

برای خشنودی او یزشن میکنم نیایش میکنم خشنودی میدهم

فره ستته ییچه یتااهو ویریو زوتا تاهر

ظاهرمیکنم پاکے اورا چون یگانه وپاکست دانا اورمزد ای پیغمبر

فره سد زره تشترو اهورم مزدام

پرسید زره تشت از دادار اورمزد

اهوره مزده مینیو سفی نشته داتره

که ایخدای بزرگ درمینو رستگاری جاوید و خرمی

گیتام استه وتنیام اشاعم کداستة

درگیتی هست مارا بیاموز که رستگار باشیم کدام است

مانتراهه سفنتهه امه و ستمم کدوره

کلام خدا که عقل را بیفزاید وهوش را زیاد نماید کدام است که گفتار

تره وستمم کدخره نکهتمم کدیاس

خوب وخصال نیکو افزوده شود کدام است که نوردل را زیاد کند کدام است که

کرستمم کدوادره ترغنیو تمم کدبیشه

قوت بدان را بیفزاید کدام است که شاه ورسام ایزد بفریاد رسد کدام است که دزد وریخ را دور گرداند

زیوتمم کدد بیشوته اروه یاشتمم دیوه نام

وتندرستی دهد کدام است که خیر و فیض را زیادت کند و دیوان

شیانامچه کدو ویسفهه عنکهی عش استه وتو

و مردم بد را دور کند کدام است که همه عقل و دانش زیاد کند و از هستی فیض

منه استه وی جغ میشتم کدو ویسفه عنکهی عش

و راحت رساننده است و اندیشه بد از دل بیرون برد کدام است که همه عقل و دانش زیادت

استه وتو آعنکهام استه وی مره زشتمم

از وست و فیض دنیا و آخرت از وست و اندیشه نیک و رستگاری آورد

آعد مرود اهورو مزدا اهماکم نامه

چنین پاسخ رسید از دادار اورمزد که اے پور

سفنتمه زره تشتره یداشنام سفنتنام

سفنتمان زره تشت پیغمبر حال امشاسفندان به بین

تداستمه ماتر هه سفنتهه امه وستمم

آن اوستا که کلام خدا بود و عقل را بیفزاید و هوش و خرد را زیاد کند

تدوره تره وستمم تدخره ننگهستمم

وآنکه گفتار خوب وخصال نیک را بیفزاید وآنکه نور دل را زیاد نماید

تدیاس کرستمم تدواره ترغینو تمم

وآن قوت تن را زیادت کند وآن کلام که شاه و رهرام ایزد را بفزاید شما رسانم

تدبیته زیوتمم تددبیشوته اروه یا ستمم

وآنکه درد و رنج را از شما دور کند وآنکه خیر و برکت ونعمت را زیادت کند

دیوه نام مشیاناچه تد ویسفهه عنگهی عش

ودیوان ودرجان و مردمان بد را دور کند آن همه که عقل ودانش را زیاد کند

استه وتومنه استه وی جنغ میشتمم

بیفزاید وفیض راحت دهد واندیشه بد از دل بیرون کند

تد ویسفهه عنگهی عش استه وتو آعنگهام

آن همه که عقل ودانش را زیاد کند وبیفزاید وفیض دنیا وآخرت دهد

استه وی مره زشتم آعد اوختة زره

وزیادتی وخوشی وعیش ورستگاری آورد وچنین که این کلام عزیز را به زره

تشترو فروعدمی تدنامه فره مرلید

تشت آموختم سخن او سخن من است که به زره تشت آموختم

اشاعم اهوره مزده یدتی استه

هر کس بخواند رستگاری باید از من که داوار اور مزدم و جمله خوبها بیفزا

مزشتمچه وهشتمچه سریشتمچه یاس کرستمچه

وزیادی عقل ازشناختن نام منست که اور مزدم واردی بهشت که اور انوردادم و ستارهای نوروبهشته که پیرنورداوم

واره ترغینو تمچه بیشه زیو تمچه دبیشوته

که ورهرام ایزد پاک را نوردادم که درد و رنج دور گرداند و سلامتی و خیر و برکت

اروه یانستمچه دیوه نام مشیانامچه یته ازم ته

و نعمت را زیاد کند و دیوان و مردمان بد را دور کند از خواندن کلام من

اروه بینه ویسفی دریوو مشیایسچه

و بی خورد و خوابی و ریاضت همه دیوان و مردمان بد را اشکسته گردانم

یته ازم ته اروه بینه ویسفی یاتوو فیره کاسچه

از خواندن کلام من به کثرت ریاضت همه درج و دیوان پلید را دور گردانم

ید مام ییخشته اروه یاد نوعد دیوو ینده

هرکس از خود دور شد بمن رسید نه مرا آشنا و دل بمن بست (خبث) همه دیوان واهریمنان

مشیو نوعد یاتوو نیده فیره کا

و مردمان بد را از وی دور گردانم درج و دیوان و اهریمنان پلید را دور گردانم

آعد مرود اهورو مزدا فرخشیته

چنین فرمود دادار اورمزد که این کلاهای بزرگ از

نامه اهمه اشاعُم زره تشتره

نام منت هرکس بر زبان آورد رستگاری یابد چنانکه به زر (تشتت) آموختم راه زر (تشتت)

بتیو وانته دیو سره تیو اده

نیک است دویم هر بنده را آفریدم باید همه را خوب بدانند سیم دانند و

تینو تیریه اشه وهشته پخده وسیفه

و فریادرس همه کسم چهارم اردی بهشت را نور دادم پنجم همه

وهو مزده داته اشه چتره خشتوو

یاد بستانانزا من که اورمزدم نور دادم چنانچه چهارتن برگزیدم ششم

یداهمه خره‌نَش هفته تو خره‌تما اشتمو ید اهمه

ای پیغمبر من ترا عقل و خرد دادم هفتم بردم بیاموز تا از من آگاه اشتم ای پیغمبر من

خشتش ناعمو چستوا دسه‌مو ید اهمه سفانو ایوُن دسو

نزد من آمی نهم راز خود را بتو آموختم دهم ای پیغمبر من سراسر خوبیها از منست یازدهم

سفه‌ننکها دوه‌دسو اهورو سره‌دسو سوشتو

آسمانها بگردش آورم دوازدهم دادوهنده و پاکم سیزدهم همه کس خواستار منند

چیتره‌دسو عمو‌ویده ویشته‌وو فنچه‌دسه اوه‌نمنه

چهاردهم که کم و بیشی ندارم و همیشه بر یک قرارم و جاوید پانزدهم خلاق خلق منم

خشه‌وش‌دسه هاته مره‌نش هفته دسه

شانزدهم ثواب و گناه را شمار کنم هفدهم

ویسفه عشمس اشته دسه بیشه‌زیه نوه‌دسه ید

همه جا حاضر و عیانم هجدهم سلامتی و رنج از منست نوزدهم ای

اهمه داتو ویسانستمو اهمه یداهمه

پیغمبر سراسر خوبی از منست بیستم از نامهای بزرگ ای پیغمبر

مزدا نامه اہمه یزیشه مام زره تشتره

اورمزد نام منست ستایش وثناگوئید که زره تشت را فرستادم بر شما

فیته اسنه فیته خشفنه یسوبره تا بیو

تا به پاکے اندر روزهای روشن وپاک واندر شبها ودر هرسو که روشنی ونور است

زوترابیو جسانی اونکچه رفنکهه ازم یو

مرانماز برید ومرا بستائید تا من بیاری رسم وبدانائی خود تورا شادمان کردانم

اہورو مزدا جساعته تی اونکچه رفنکچه

وادار اورمزدم ترا به مقصود رسانم وبدانائی خود توراشادمان گردانم

یوونکهیش سروشو اشیو جساعنته تی

وبیاری تو رسانم سروش ایزد اشوے پاک بیاری تو رسانم

عونکچه رفنکچه یا آفو یاسچه اوروایاسچه

وبدانائی خود توراشادمان گردانم آبهای روان دار درونباتات

اشوام فره وشیو یزه وشه زرتشتره

وپاکان وفره وران یزشن کینه زرتشت را

اوادبیشاته اروه یا دیوه نام مشیانامچه

از برای شما فرستادم و رازخود را به او آموختم تا دیوان و مردمان بدرو شوند

یا توام فیره کنامچه ساترام کویام

و درج و پلیدی درجهان دور شود ستمگاران و جادویان

کره فنامچه میریه نامچه بزنگره نام اشموغنامچه

برافتند وبدکرداران وگزندگان و اشموغان

بزنگره نام و هرکنامچه چتوره زنکره نام

و گزندگان و ستمگاران وجباران زیان کار دور شوند

هی نیاسچه فره تو اینه کیا فره تو

سپاهیان بسیار دانش و بلندپرتو فراخ روی بلندپرتو

درفشیا اردوو درفشیا ازکرفتو

باد رفش وحربه وشکست دهنده دشمن و بادرفش وحربه وصاحب علم آگهی،

درفشیا خریرم درفتم برنتیاعته

و باد رفش وحربه و نورانی میباشند وحرب مینماینده ازین نامهای عزیز

عمانامی نیش درنجیوفره مره وه وسیفاعش

وکلام من دشمنان راظاهر شکست می دهد و همه جا پیروز میشود

ایانچه خشف نسچه فایوشیچه همه

این همه نامهای عزیز را بخوان و از حفظ بکن اندر

داتاچه سراتاچه اهمه جناتاچه

روزان و شبان و در همه جا بخوان و بزبان آر

مینوشیچه اهمه سفنتو تمو بیشه زیه

تا از دیوان و بلاها محفوظ باشی تا همه امشاسفندان یاوری کنند نامهای عزیز من مست بیشه و رینداری

نامه اهمه بیشه زیوتمه نامه اهمه

نام منست یعنی طبیب طبیبانم و مردم را از درد و رنج وارهانم بیشه ریندارتوم نام منست

آ تره وستمه نامه اهمه اهوره نامه اهمه مزدا نامه اهمه

نیک خواه نامم دادار نامم اورمزد نام منست

اشه وه نامه اهمه اشه وستمه نامه اهمه

اشو دادار نامم پاکترین پاکان نامم

خره نکهه نامه اہمه خره نکهتمه نامه اہمه

خدائے دو جہان نامم خدائے توم یعنی پادشاه پادشاہان نامم

فوعرو درشته نامه اہمه فوعرو درشتمه

برنگریدار یعنی از ہمه کس اُمی انم نام منست برنگریدار توم

نامه اہمه دیری درشته نامه اہمه دیری

نامم دور نگریدار نامم دور

درشتمه نامه اہمه شفشته نامه اہمه ویته

نگریدار توم نامم پاسبان نامم افضل الفضلا

نامه اہمه واته نامه اہمه فاته نامه اہمه

نامم خواستار نام منست فانه ونگهدار نامم

سراته نامه اہمه جبناته نامه اہمه

سرایندار نامم شناسه نامم

جنوشته نامه اہمه فیشما نامه اہمه فشیشو

شناسنده نامم سخی نامم سخی دہنده ام

مانتره نامه اهمه عسه خشتره نامه اهمه عسخشتر یوتمو

وکلام اعظم نام منست یعنی همه خواستار خدا الطلب میکنند وخواستار او منست کیم بینندلم خواستارتوم

نامه اهمه ناموخشترو نامه اهمه ناموخشتر یوتمه

نامم آزاده نامم آزاده توم

نامه اهمه اوه ویش نامه اهمه وده یش نامه اهمه

نام منست نامی خدا یتوم نام منست خدا نام منست

فیته فایوش نامه اهمه دبیشوته اُروانامه

افریفته[1] نام منست رنج آزاردور کننده نامم

اهمه هتره ونه نامه اهمه ویسفونه نامه اهمه

نگهدار نامم همه جا دیندار نام منست

ویسفه تشه نامه اهمه ویسفه خاتره نامه اهمه

همه جا دیندار توم نام منست همه جا حافظ نام منست

---

[1] آفریفته :- یعنی هیچ کس نمی تواند من را فریب دهد هر کس خواهد من را فریب دهد خود فریب خواهد خورد

نوغو غاتره نامه اهمه خاتره وانامه اهمه وره زه سوکه

برنگر بیدار مهین نور نام منت پادشاه پادشاهان نام منت بخشنده کامه وسود

نامه اهمه وره زه سوانامه اهمه سوی نامه اهمه

نام منت بخشندبخشایندگان نام منت سودمند نام منت

سیرانامه اهمه سوشمه نامه اهمه اشه نامه

بی خورد خواب نامم سودهنده نامم پاک نامم

اهمه بره زه نامه اهمه خشتریه نامه اهمه

بلند وبرتر نامم نورکل نامم

خشتریو تمو نامه اهمه هودانش نامه اهمه

آفریننده نورها نامم عقل کل نامم

هودانتمه نامه اهمه دیری سیکه نامه اهمه

دانای دانایان نامم دورنظر نامم

طاسچه عمانامی نیش یسچه می امیشتهه

این نامهای عزیز که گفته شد هرکدام راکه بیاموزند

عنکهوو یداسته وبته سفتمه زره تشتره

واز برکنند درعوض نیکی یابند ای سفنتمان زره تشت

عمانامی نیشں درنجیفره مره وه فیته وااسنه

نامهای عزیز که گفته شد دشمن را شکست میدهد ظاهر فتح میکنید پاک شوید و از بدیها دور گردید

فیته واخشفنه فره مره وه عس وا

پاک شوید و رستگار گردید و از دیوان ظاهر فتح کنید هرکس این

هشتو نیوافیده یمنو نیوافیده یمنو

نامهای عزیز را بخواند در وقت خواب بیداری بخواند در وقت خواب و بیدار

عس وا هشتو عیو یا عنکهنم واعیو یا

هرکس این نامهای عزیز را بخواند و بهمراه کند و بداند و بکسان دیگر

عنکهه یمنو عیو یا عنکهه نم وابیچه یمنو فرا

بیاموزد و بهمراه کند و بداند چون کشتی دربندد ظاهر

واشیسه ابچه گاتاد فراواشیسه ابچه زنتو و

چون از خانه بیرون رود بفرمایش رسم پاک کنم دل او را ظاهر چون از خانه برون رود و بفرمایش رسم پاک کنم دل او را

فراواشیسه هچه دنگهود اوه جه وخیما

ظاهر چون از خانه بیرون رود نفر یادوش رسم و پاک کنم روان او را در همه جا بیاری او رسم و محافظت کنم او را

نوعدم نره عنکهه ایان نوعد عنکهیا

دور می گردانم بدی را از ان کس جمله بدیها را دور میگردانم در روز و شب

خشفنو ایشمو دریهته درخش منکهو

دیوان خشمگین را زنش میدهم دور می گردانم پلیدیها و بدیها را

اوه سیاد نوعد اکه وو نوعد چکه وو نوعد

و شر دیوان را دور میگردانم حرص آز از انکس دور میگردانم مال حرام از انکس

اشه وو نوعد گره تو نوعد وره زه نوعد

دور میگردانم پاکی با و میسازم دور میگردانم حربه دشمن خصمان دزد و ان را

ویننته اسانو اوه سیاد ویسانتیچه

بیت کلام عزیز که گفته شد هر کس بخواند از شر دشمن دور شود این بیت کلام عزیز

عمانا می نیش فرشش تسچه فیره وار سچه

از نامهای عزیز من است آن نامها را بخوانید تا درج از شما دور شود

ویستہ فیرہ مینویاد دَرجد ورہ نیا اوچہ

از آن بیست کلام دَرج و دیوا ازادور گردانم درجان نیست شوند

درود اتیاد زہ زہ بیشد چہ کیہ داد

دہ و زشتی و درج و پلیدی از خود شماها هست بدی نیا فریدم از من بجز خوبی

ویسفو مہرکا اوچہ فیرہ دروہ تاد

نیاید سراسر خوبیها کران تا کران از من است پلیدی و زشتی نیافریدم

یدعنکراذ مینود مونزین اہہ یتہ ہزنکرم

هر کس از پلیدی بگذرد بهشت تواند رسیدن و روان او رستگار کنم و در بهشت جای دہم هزار گونه

نرام اویم نرم عیویا خشیوعد کیورترم جا

مردم هستند که از پاکی و راستی خود را بمن رسانند و از درجاد و در همیشه بشناسند شوند و این نماز را بخوانید که کیست در دندان

توا فوعہ سی عنکها یوعہ ہنتی چیترا موعہ

و گناه کاران را پادافراه کند و دفع بدان نماید روشن آشکار است که چهار تن در این

دام اہیم بشش رتیم چیشردی ادہوعہ

دین استوان بودند راه پاک و دین نیکو داشتند ما را نیز راه به نیکی نما و از بدی دور دار

وہی سروشو جنتی غنگہا مزدا اہمائی
وبخوبی برسان سروش پاکرا بفریاد ما برسان ای دانا اورمزد ہمی باد

یہماعہ وشی کہماعچید نمم کویم
نیکوئی و فراخی نعمت تا این دین را بنیوشانش بیانم نماز برم وسجده کنم

خره نو نمو ایره نیه ویجہہ نمو
نور پاک خدایرا نماز برم امشاسفندان پاک را نماز برم

سوکہ مزده داتہ نمو افہ دیتیا
پادشاہان وپہلوانانرا کہ خداوند بر منافع ہر چیز گماشتہ نماز برم آبہای روان را

نمو اره دیا آفو اناہیتیا نمم ویسفیا
نماز برم ارور واز درخت وآبہای کوہہا وکند ہا را نماز برم ہمۂ پاکان

اشونو ستوعش یتا اہو ویریو ده گفتن
واشوان وہستی تن خویش چون یگانہ و پاکست دانا اورمزد

اشم وہو ده گفتن اہونم ویریم
پاک ونیکو تن خودرا درد ازا

یزه میده اشیم و هشتم سریشتم

یزشن میکنم تا پاک شوم پاک دار دبهشت امشاسفند و سروش اشو

امشیم سفنتیم یزه میده امچه سره مچه اوجسبچه

و همه امشاسفندان را یزشن میکنم دعا می کنم و نماز میبرم از صدق دل صاف

وره ترمچه خره نسچه زوه رچه یزه میده

به وره‌رام ایزد نور دهنده پاک بزور قوت امشاسفندان یزشن می کنم

اهورم مزدام زیونتم خره ننگ هنتم

دادار اورمزد که از وهم و خیال ما بزرگتر است و خلقت کننده نورها است

یزه میده ینگهی هاتام آعد ییسنه

یزشن میکنم ارجان و دل دعا می کنم در همه وقت یزشن میکنم پاک

فنیته ونگهو مزدا اهورو ویتا اشاد

و بهترین و بهترین اورمزد داد دهنده که اول و آخر ندارد و از قدرت بزرگی خود

هچا ینگهامچا تانسچا طاسچا یزه میده

مرد مرا اشرف مخلوقات کرد و مرد پاک و زن پاک آفرید یزشن میکنم

ییتا اهو ویریو دو یسنیچه تا اوعه

چون یگانه و پاک است دانا اورمزد یزشن میکنم

آفرینامه اهورهه مزدا ریوتو خره

امید که قبول بپذیرفته باد دادار اورمزد راست گفتار خلقت

تنکهتو نفا یوعش مشیم اروه تم یوے

کننده نور رها نور پاک یزدان بطریق وحی والهام فرمود که اے

تاعته زره تشتره اُروه تاد فرودشش مینود

پیغمبر برحق زره تشت پاک من جای دادم خود را در دل تو وظاهر گردانیدم مینوا نزا

ماتم اروه تم فرایوی یوعش

و بر دل تو تاختم سخن خود را ظاهر و باطن تو را از پلیدی دور گردانیدم

سنه تاعه مادژ بره تیعه زیا نام

زنش دادم دیوان و مردمان زیان کار را از تو

افه یتی عه عماعسوعش ادم نزم

دور کردم ترا از بدی و درشتی و کارهای بد برزبان آور نام مرا کلام مرا

داعته یمنا مزشتم یسنم یزاعته

به اعتقاد پاک تا از من مزد و نیکی یابند یزشن کنید و نماز برید مرا

کشتم یسناد فراتیاد اهمه یان

که آفریننده دو جهانم یزشن کنید مرا آشکارا به اعتقاد پاک همه فرشتگان

امشی سفنتی عده استه وهو منو

وامشاسفندانرا هرگاه فرشته چون وهمن امشاسفند

منه دامه زره تشتره عده اشم

ازوی خشنود باشد زره تشت خشنود است هرگاه پاک

یدو هشتم منه دامه زره تشتره عده

اردی بهشت امشاسفند ازکسی خشنود باشد زره تشت خشنود است هرگاه

خشترم ویریم منه دامه زره تشتره عده سفنته

شهریور امشاسفند ازکسی خشنود باشد زره تشت خشنود است هرگاه سفندارمد

آرمیتش منه دامه زره تشتره عده هه اروه ته امرتاته

امشاسفند پاک ازکسی خشنود باشد زره تشت خشنود است هرگاه خورداد امشاسفند وامرداد

یوستو ثردم اشانام فرواسته

امشاسفند و فرشتگان برگزیده خدا و پاکان واشوان و جمع فرشتگان

جسنتام منه دامه زره تشتره ویتاچه

وامشاسفندان ازکسی خشنود باشد زره تشت خشنود است هر کس این

تدچه کیتیچه آعه اُشاعم زره تشتره

کلامهای عزیز را در گیتی بداند و بخواند رستگاری یابد زره تشت را

منه خره تواچه چیتیچه یاعش

من از خود خلق کردم بے شک بشبهه و یقین اورا

اعنکهی عش فوعریو بود یتاچه

پیغمبر پاک بدانید و نماز برید اول بدانید که زرتشت از هر کس خشنود باشد منکه اورمزدم

عنکهد افیمم عنکهش ❊ نزنکرم

از آنکس خشنودم نماز برید مراچنین هزار بار پناه میبرم بجدا

سته بار گفتن اهمه هو تاشتهه

فرشته صاحب همت و نیکو خلق مهربان

هورودهه وره ترغنهه اهوره داتهه

وخوبصورت وفیض رسان ورهرام ایزد است خدایا اورا

ونن تیاسچه اُفره تاتو سفنتهسچه

کر شکست دهنده اهرمن است بیاری ما برسان سفندار مزد

آرمتوعش ارمیتچه سفنتیه ایشام

وخورداد امشاسفندرا بفرمای تا راحت وخرمی

دبیشو سچنده یدوم فیره

وخیر وفیض بما ارزانی دارند دروج پیدیها دور شود

اشه واره یدوم هام گوه ندره

پاکی وخوبے همراه من باد زبان گویاهی وکلام خدا

زیدوم هام زنه وه زم بہ یدوم

بما ارزانی باد زبان مارا ازگفتهاے بد ودروغ به پرهیز

ایغه دره زوه نم دره زیدوم کداشه وه

ناخوشی وبلا ازتن ما وفرزندان ما وخویشان ما دوردار کدام مردانشوه

مزده وند دروتم اشه وند درجم

از راه خدا دور شود اما دروندان از راه پاک دور شوند ودرج گردند

اشه وناد دروتم آعد اوخته

از راه پاک دورند دروندان درهمه حال پیغمبر

زره تشتره افه توا ازم میره

زره تشت برحق است آبهای روا ازا نماز میبرم ومی ستایم

انو دیده ید سفنتیا آرمتو عش دوعترابیو

پیروان زره تشت را نیکو دانم سفندارمزد وخورداد وچشمهای آبرا

او استره یته میریو گوگره نهه سیراهه

و دارو درخت دار ورا نماز میبرم ومیستایم پیغمبران برحق که خورد وخواب ندارند

مزداتهه گوگره نم سیرم مزده داتم

و در راه خدا رفته اند وپیغمبران برحق که خورد وخوب ندارند وبخدا رسیدند

یزره میده اشه اهورهه مزدا یزره میدیٔ

یزشنشن می کنم پاک دادار اور مزد یزشن میکنیم

درە ترا عە مانترهە سفنتهە خرە تیم

هرکس که کوشش نماید و کلام عزیز خدا را بخواند نور خدا در وی شود

اهورهە مزدا یزە میدە مرترا عە

دادار اورمزد را یزشن می کنم پیغمبرانیکه

مانترهە سفنتهە هزوام اهورهە مزدا

کلام عزیز خدا را خواندند بحق رسیدند دادار اورمزد را

یزە میدە فرە واکاعە مانترهە سفنتهە

یزشن میکنم آشکارا خدای پاکرا کلام عزیز خود را به

اوم گیریم یزە میدە یم اشە دام

پیغمبران و بر در آموخت یزشن میکنم از قلب پاک به اعتقاد پاک

اُشە درە نم فیتە اسنە فیتە خشفنە

و راه راست پاک شوم و از بدی یا دور شوم پاک شوم و از دیوان دور باشم

یسو برە تا بیو زوترا بیو سە بار وامیم یزە میدە

به فرشتگان نماز میبرم و نیایش میکنم خدای بزرگرا یزشن میکنم

یام آرمتیم سفنتام یهه داثره اشه ہچه

جمله امشاسفندان وسفندارمزد که برگزیده خداست وپاکست پاک گویم

اشو نامچه اشه فوعریه نامچه دامنام

پاک پیغمبران وپاک زره تشت برگزیده را وپادشاهان

ایتده دم ویسفنام مزشتم وزدیاعه

عادل که براه نیکو رفتند همه را پاک گویم به قوت نامهای بزرگ

اهیمچه رتیمچه یم اهورم مزدام

وکلامهای خدای پاک پناه می برم به دادار اورمزد

سنه تاعه عنگرهه مینی عش ورو تو

وزنش میدهم به اهرمین دیوان ودرد ندان

سنه تاعه اشمهه خره ویدروش سنه تاعه

زنش میدهم به هشیم دیو پلید بے نور زنش میدهم

مازی نیه نام دیوه نام سنه تاعه ویسفنام

به مازنگان دیو وزنش میدهم بهمه

دیوه نام وره نیه نامچه دروه تام فره وتاعه

دیوان ودرجان ودروندان بزرگ دارم

اهورهه . مزدا ریوتوخره ننکهتو

دادار اومزد راست گفتار وخلقت کننده نورها

فره دتاعه امشنام سفنتام فره دتاعه

بزرگ دارم امشاسفندان را بزرگ دارم

تشترهه ستارد ریوتوخره ننکمتو

تشتر ایزد ستاره راست رفتار نوردهنده را

فره دتاعه نرش اشونو فره

بزرگ دارم مردان اشور بزرگ

دتاعه ویسفنام سفنته مینی غش

دارم همه امشاسفندان ومینوان

وامنام اشونام استشم دهو یکث

وپاکان جهان واشوان را پاک ونیکو

اهماعه ریشچه تا آوعه فیروز باسته بار

همی باد نیکی و ارزانی شاد و فتحمند باد

اشم وهو یک برساد

زند و پازند اردی بهشت یشت بن

مس وه و فیروزگر باد مینوی اردی بهشت

بزرگ و نیک و فتح مند باد بلند اردی بهشت

بلند و آدرو سروش و ور هرام ایزد

بلند و آدر ایزد و سروش و ور هرام ایزد

اشوی ورجاوند هماوند فیروزگر

پاک نیکو و برگزیده و فتح مند

خشنوتره اهورمهه مزدا اشم

خشنود دارم دادار اورمزد پاک

وهو ۳ گفتن فره ورانه هرگاه که باشد

ونیکو ظاهر می کنم

اشهه وهشتهه سریشتهه ایریه منو

اردی بهشت امشاسفند نوردهنده فیض رسان گیتی ومینو

عشیهه سیرهه مزدا داتهه سوکیا

دموگل بر آتش وبی خورد وخوآ از فرمان خدای پیدهارا

ونکهیا ووعرو دوعتریا مزده داتیا

پاک گرداند ودرهرجا غوررسی نماید واز فرمان خدای

اشونیا خشنوتره یسناعچه وهماعچه

پاک کننده است برای خشنودی او یزشن میکنم نیایش میکنم

خشنوتراعچه فرستیچه یتا اهو

خشنودی می دهم ظاهر می کنم پاکی او چون یگانه دیاگست دانا

ویریو زوتا تاسر مرود اهورد

اورمزد ای پیغمبر خدا چنین فرمود دادار

مزدا سفنتماعه زره‌تشتراعه آعدید اشه

اور مزد به سفنتمان زره‌تشت که در همه وقت پاک

وهشته فره دیدیشه سفتمه زره‌تشتره

اردی بهشت ظاهر است و فیض میدهد ای سفنتمان زره‌تشت

ستوتره چه زوتره چه زباتره چه

ستایش کنید نور اردیبهشت را و بوهای خوش با آتش سوزید و نماز برید اردی بهشت را

مانتره بچه یشتره چه آفرتره چه

و کلام من که عزیز است بر زبان رانید و عبادت کنید مرا که آفریننده دو جهانم و خلقت کننده

عیبه جره تره چه ونکهانه خشیته

نورها هستم و بدیرا از مردم دور دارم از نور خود در همه وقت نور اردیبهشت

روچا خنه دی تیشچه وره زواهماکم

ظاهر است و در شبهای تاریک مددخواه است همیشه

یسناعچه وهماعچه یدامشنام سفنتنام

نیایش کنید و ستایش برید نور امشاسفندان را در حال این کلام عزیز بتو

آعد اوختــه زره تشتره مرلیده بادوچو

آموختم ای زره تشت پیغمبر هرجا روشنی است

ارش وچو اهوره مزده یته تی

از نورمنست که دادار اورمزدم نورخودرا

عنکمن اشه وهشته فره واهیشه سفتمه

به پاک اردیبهشت امشاسفند ظاهر گردم بگو بمردم ای سفنتمان

زره تشتره ستوتره چه زوتره چه

زره تشت که ستایش کنید اردیبهشت را دبوی بهای خوش بآتش بسوزید

زباتره چه مانتره نخیه یشتره چه

ونماز برید اردیبهشت را وکلام من عزیز است بخوانید وعبادت کنید مرا که

افره تره چه عیبه جره تره چه

آفریننده دوجانم واردیبهشت را وبدی را از مردم دور کردم از نور اردی بهشت

ونکهانه خشیته روچا خنه وی تیشیچه

وهمه وقت نور اردی بهشت ظاهر است درشبهای تاریک روشنی میدهد

وره زو ییشماکم یسنیچه و همیچه

و ه د خواه است دایم الاوقات یزشن کنید نیایش کنید

یداشنام سفنتام آعد فره مرومه

نور اشا سفندان را درهمه وقت ظاهر کردم

اشم وهشتم یزه فره مرومه

پاک اردی بهشت و از نور خود ظاهر کردم

اشم وهشتم آعد اینی شام امشنام سفنتام

پاک اردی بهشت درهمه وقت موکل کردم امشاسفندان را

هوایونم یم فیته مزداعه همتاعش یم

برمردم و مرا که پاک او مزدم از نیت صاف نماز برید مرا

فیته مزداعه هیختاعش یم فیته مزداعه

که پاک او مزدم بگفتار خوب نام برید مرا که پاک او مزدم

هورشتاعش کرونانم اردیو

از کردار نیک بستانید که پادشاه پادشاهانم پاکترین و بزرگم و همیشه بودم

استه اشادو یو هیچش دروه تام

هستم خواهم بود پاکانم واز دروغگویات واز دردندان

ایه نیه فیتیجه گرونانم ره وهواشیونم

دورم وپاک وبی عیبم وپادشاه پادشاهانم ره نیک وپاک بردم آموختم

چترم اهورم مزدام جنیتة ویسفیشو

چهارگونه از پاکی سن کرداوار اور مزدم همیان وجادوان وهمه دروغگویان

عنکرو مینیوش اهماعه یاتوام فیره کناچیه

واهریمنان نیست گردند همی درج وپلیدی زجهان دورکردم

ایریه منم مانتره نام مزشتم مانتره نام

فیض گیتی ومینو ازکلام عزیز منست پاکی مردم از نورکلام عزیز منست

فره شتموتمم مانتره نام وهشتم مانتره نام

راستی وپاکی از کلام منست وارد بهشت از نور کلام منست

وهشتوتمم مانتره نام سریشتم مانتره نام

نورارد بهشت وشریکان پاک او از نورکلام منست نور اشاسفندان از نور کلام منست

سرِیشتوتمم مانتره نام اغرم مانتره نامم

جمیع نورهای پاک و روشن از نور کلام منست نور خورشید از نور کلام منست

اغروتمم مانتره نام درزرم مانتره نام

نور ستارگان پاک و روشن از نور کلام منست نور قوت مردم از نور کلام منست

درزورتمم مانتره نام واره ترغنم

زور قوت پهلوانان پاک از نور کلام منست نور ورهرام ایزد

مانتره نام واره ترغنیوتمم مانتره نام

از نور کلام منست نور ورهرام پاسبان خلقت و پاک از نور کلام منست

بیشه زم مانتره نام بیشه زیوتمم مانتره نام

تندرستی مردم از نور کلام منست تندرستی مردم پاک از نور کلام منست

اشوبیشه زو . اتوبیشه زو کره تو

پاک شوید تا تندرستی یابید از بد دور شوید تا تندرستی یابید خشم و حسد

بیشه زو اورو بیشه زو مانترو

از خود دور کنید تا تندرستی یابید از ارورو و نباتات تندرستی یابید از کلام عزیز من

بیشه زو بیشه زنام بیشه زهمه

تندرستی یابید تندرستی دهم درد ورنج دورکنم و تندرست باشید

بیشه زیو یدمانترم سفنتم بیشه زیو

تندرستی یابید از نور کلام عزیز من وسلامتی دهم

یوزشن اشونو هچه ارتوان بیشه زیوعش

از عبادت کردن پاک شوید وپاکی یابید از راستی ودرستی تندرستی یابید

ایشوزی استه بیشه زنام بیشه زیو

دایم ستایش مراکنید همیشه بودم وهستم وخواهم بود تندرستی دهم درد ورنج تندرستی هم

تتویسکه افه دوه رته مهرکه افه دوه رته

از خواندن نام من اهرمنان دور شوند عهدشکنان دور شوند

دیوه افه دوه رته پتیاره افه دوه رته اشموغه

دیوان دور شوند پلیدان دور شوند غمازان

انرشوه افه دوه رته مشیوساسته افه دوه رته

دروغگویان دور شوند مردم بدکردار و بیدینان دور شوند

اژه چتره افه دوه رته وهرکو چتره افه دوه رته

ستم کاران دور شوند جادوگران چهارگونه دور شوند

بزنگره چتره افه دوه رته ترومته افه دوه رته

دشمنان دور شوند دشمنان دور شوند

فیره مته افه دوه رته تفنو افه دوه رته

پلیدان دور شوند زناکاران دور شوند

سپزگه افه دوه رته اناخشته افه دوه رته

ترس دهندگان دور شوند بدفعلان دور شوند

دژ دو عتره افه دوه رته دره‌گوواخش

کسانیکه بی عبادت هستند ونماز نمیخوانند دور شوند ساحران

درو وجشته افه دوه رته جهه یاتومیته افه دوه رته

دروغگویان دور شوند زشت خویان دور شوند

جهاکه خره دینه افه دوه رته واتو فوعو فاختره

زشت کیشان بی نور دور شوند کسانیکه حرف بد بمردم میزنند

افه دوه رته واتوافه روا فاختره افه نس یته

دور شوند کسانیکه بردم اذیت کردند تمام کردند

یسنیه‌می ایتی شام ید اژه چیتره نام

پرستش کنید و نماز برید مرا تا از پاکی نور من ستمکاران چهار گونه

بوجدند ایشام دیوه نام هزنگراعه

جنیان و پریان و دیوان دور شوند هزاران

هزنکرو فیره بیوراعه بیونو فنیته

هزار پلیدیها و هیوران بیورمرتو پلیدیها را پاک کردانم

یسکه جنته مهرکه جنته دیوه جنته

اهریمنان نیست شوند عهدشکنان نیست شوند دیوان نیست شوند

پتیاره جنته اشموغه انه شوه جنته

پلیدان نیست شوند غمازان دروغگویان نیست شوند

مشیو ساسته جنته اژ چیتره جنته

مردم بدکردار و بدبینان نیست شوند ستمکاران چهار گونه نیست شوند

وهرگو چیتره جنته هزنگرو چیتره
نیست شوند جادوگران چهارگوش نیست شوند گزندگان چهارگونه

جنته ترومته جنته فیره مته جنته
نیست شوند دشمنان نیست شوند پلیدان نیست شوند

تفنو جنته سپزکه جنته اناخشته
زناکاران نیست شوند ترس دهندگان نیست شوند بدفعلان

جنته دژدوعتره جنته دره گوواخش
نیست شوند کسانیکه بی عبادت هستند نیست شوند ساحران و دروغگویان

دروجشته جنته جهه یاتومیته جنته
باتند ویر نیست شوند زشت خویان نیست شوند

جهه کهخره دینه جنته واتو فوغرو فاختره
زشت خویان بی نور نیست شوند کسانیکه بمردم حرف بدی زنند

جنته واتوافه روا فاختره افنس تیه
نیست شوند کسانیکه بمردم اذیت میرسانند تمام گردند

یسچه می ایتی شام ید بزنگرد چتره نام
بزشن کنید ونماربریه مراتا از پاکے نورمن گزندگان چهارگونه
یوجند الشام دیوه نام هزنگراعه
مثل جنیان وستمگاران وساحران ودیوان دورشوند هزاران
هزنکرو فیره بیوراعه بیونو فیره
هزار پلیدیها وبیوران بیور پلیدیها
فوغرو وہی نیماد فتد دیووعش دیوه نام
از مردم پاک گردانم وخلق از راه زشت وراه دیوان
دروجشتو عنکرو مینیوش فوعرو مهرکو
ودروغگویان واہرمنان را دورگردانم مردم ازعہدشکنی
اده وته عنکرو مینیوش آددیه می بغو
برہانم دورگردانم اہرمنان را دورگردانم موکل گردانیدم برمردم
اشته وہشته نیکه نام بیسکوتمه جناد
پاک اردیبہشت را تا اہرمن واہرمنان دورشوند

یسکه نام یسکوتمه دبیشیاد مهرکه نام

اهریمن واهریمن را نیست گردانم دروغگویان

مهرکوتمه جناد مهرکه نام مهرکوتمه دبیشیاد

وعهدشکنان را دورشوند دروغگویان وعهدشکنان نیست گردانم

دیوه نام دیووتمه جناد دیوه نام دیووتمه

دیوان ودیوپرستاران دورگردانم دیوان ودیوپرستانرا دور

دبیشیاد پتیاره نام پتیاروتمه جناد

گردانم پلیدان وپلیدکاران را دورگردانم

پتیاره نام پتیاروتمه دبیشیاد اشموغه

پلیدان وپلیدکاران را نیست گردانم غمازان

انه شوه جناد اشموغه انه شوه دبیشیاد

دروغگویانرا دورگردانم غمازان ودروغگویانرا نیست گردانم

مشیو ساستمه ساستوتمه جناد مشیو

مردمان بدکردار وبدبینانرا دورگردانم مردمان

سیاستِه ساستوتمه دبیشیاد اژه چیتره
بدکردار و بی دینان را نیست گردانم ستمگاران چهارگونه

اژه چیتروتمه جناد اژه چیتره اژه چیتروتمه
و ظلم کنندگان چهارگونه را دور گردانم ستمکاران چهارگونه و ظلم کنندگان چهارگونه را

دبیشیاد و هرکو چیتره و هرکو چیتروتمه جناد
نیست گردانم جادوگران چهارگونه و جادوگران چندین گونه را دور گردانم

و هرکو چیتره و هرکو چیتروتمه دبیشیاد بزنگرو
جادوگران چهارگونه و جادوگران چندین گونه را نیست گردانم گزندگان

چیتره بزنگرو چیتروتمه جناد بزنگرو چیتره
چهارگونه و گزندگان چندین گونه را دور گردانم گزندگان چهارگونه

بزنگرو چیتروتمه دبیشیاد ترومته جناد
و گزندگان چندین گونه را نیست گردانم دشمنان را دور گردانم

ترومته دبیشاد فیره متره جناد فیره متره
دشمنان را نیست گردانم پلیدکاران را دور گردانم پلیدکاران را

دبیشیاد تفنو تفنوتمه جناد تفنو تفنوتمه

نیست گردانم زناکاران و بدفعلان را دورگردانم زناکاران و بدفعلان را

دبیشیاد سپزکه سپزگوتمه جناد سپزکه

نیست گردانم ترس دهندگان زشت خورا دورگردانم ترس دهندگان

سپزگوتمه دبیشیاد اناخشته اناخشتوتمه

و زشت خورا نیست گردانم بدکرداران و گمراه کنندگانرا

جناد اناخشته اناخشتوتمه دبیشیاد

دورگردانم بدکرداران و گمراه کنندگانرا نیست گردانم

دژدوعتره دژدوعتروتمه جناد دژدوعتره

کسانیکه بی عبادت هستند و کسانیکه ستایش نمیکنند دورگردانم کسانیکه بی عبادت هستند

دژدوعتروتمه دبیشیاد دره گوواخش

و ستایش نمی کنند نیست گردانم جادوگران و دروغگویان

دروجشته جناد دره گوواخش

و سخن چینان دور گردانم جادوگران و دروغگویان

جشته دبیشیاد جهه یاتو میته جناد

وسخن چیبنازا نیست گردانم زشت کاران را دورگردانم

جهه یاتو میته دبیشیا جهه که خره دینه

زشت کاران را نیست گردانم آزار رسانندگانی نوررا

جناد جهه که خره دینه دبیشیاد

دورگردانم آزار رسندگان بی نور را نیست گردانم

واتو فوعرو فاختره جناد واتو فوعرو فاختره

کسانیکه بمردمان حرف بد میزنند و دل آزارند دورگردانم کسانیکه بمردم حرف بد میزنند و دل آزارهستند

دبیشیاد وتوافه روافاختره جناد واتوافه

نیست گردانم کسانیکه به خلق اذیت مینمایند دور گردانم کسانیکه به خلق

روافاختره دبیشیاد واتوافه روافاختره افه نیاد

اذیت مینمایند تمام گردانم کسانیکه بخلق اذیت مینمایند تمام گردند پلید هستند

درخش نیاد درخش دوه راد درخش

دور شوند پلیدی دور شوند زشت کاران شکسته گردند دور شوند

وی نیاد افاخدره افه نیهه

زشتی وپلیدی دور شود خدایا از گناهان من درگذر تا از پلیدی دور باشم

مامرن چینتش کیتا استه وتیش

پاکی همراه من کن تا در گیتی هستم مرا تندرست بدار

اشهه عهه ریه خره ننکهچه تم یزاعه

واز جمله پلیدیها پاک شوم ثنا و ستایش گویم نور پاک یزدان را که سزاوار ستایش است

سروته وته یسنه اشم وهشتم

درستی وراستی نماز میبرم و میستایم پاک اردیبهشت امشاسفند

سریشتم امشم سفنتم زوترابیو

نور دهنده وجمله امشاسفندان را نماز و ستایش می کنم

اشم وهشتم سریشتم امشم سفنتم

پاک اردیبهشت امشاسفند نور دهنده وجمله امشاسفندان را

یزه میده هومه یوگوه تا آوعه طانسیا

یزشن می کنم خداوند زبان گویائی ومرد پاک

طاسچا یزه میده یتاهو ویریو دو

وزن پاک آفریده یزشن میکنم چون یگانه و پاک است دانا و رمزد

یسنچه تاواوعه آفرینامه اشهه

یزشن میکنم امید که قبول و پذیرفته باد پاک اردیبهشت

وهشتهه سریشتهه ایریه منو عشیهه

امشاسفند نور دهنده و فیض رسان گیتی و مینو و موکل بر آتش

سیرهه مزده داتهه سوکیا وکهیا دوعرو

که خورد و خواب ندارد و از فرمان خدای سوزنده است و در همجا عور

دوعتریا مزده داتیا اشونیا اشهم

و بسی مردم می نوید و از فرمان خدای پاک نور دهنده است پاک

وهو یک اهماعه ریشچه تاسر

و نیکی همی باد نیکی و ارزانی

شنه بار گفتن اشهم وهو یک برساد تا

پاک و نیکو

زند و پازند
ورهرام یشت بن

مس وه وفیروزگرباد مینوی ورج

بزرگ و نیکو و فتح مند باد بلند نور

ورهرام ایزد اشوی ورجاوند هماوند

ورهرام ایزد پاک و شریف و سرد مسرور

فیروزگر خشنوتره اهورهه مزدا اشم

فتح مند خشنود دارم دادار اورمزد را پاک

وهو ۰ سه بار فره ورانه هرگاه که باشد

نیکو ظاهر می‌کنم

اهورهه مزدا ریوتو خره نگهتو امشنام

دادار اورمزد راست گفتار و خلقت کننده نور را و جمله امشاسفندان

سفنتام امهه هوتاشتهه هوروده

و فرشتگان را و فرشته صاحب همت و نیکو خلق مهربان و خوبصورت فتح مند

وره ترغنهه اهوره داتهه ونن تیاسچه

شاه وره‌رام ایزد است خدایا او را که شکست دهنده اهرمنست

افره تاتو خشنوتره یسناعچه وهماعچه

بیاری ما برسان برای خشنودی او پرستش میکنم نیایش میکنم

خشنوتراعچه فره‌ستیچه یتا اهو

خشنودی میدهم ظاهر میکنم پاکی او را چون یتا اهو گفت

ویریو زوتا تاسرگفتن وره ترغنم

دانا او مزد ای پیغمبر خدا وره‌رام ایزد را

اهوره داتم یزه میده فره‌سد

خدای پاک نور داده است یزشن می کنم پرسید

زره تشترو اهورم مزدام اهوره

زره تشت از او مزد بزرگوار که ای داد آ

مزده مینوسفی نشته داتره گیتنام

او مزد درمینو رستگاری جاوید و خرمی درگیتی کدام

استه ویتنام اشاعم گوانته مینیه‌نام

است مارا بیاموز که رستگار باشیم کیست از مینوان

یزه تنام زیوتمو آعد مرود اهورو

یزشن کار که بیاری ما برسد چنین پاسخ داد دادار

مزدا وره ترغنو اهوره داتو

اورمزد که شاه وربهرام ایزدرا نوردادم تا بیاری خلق برسد

سفتمه زره‌تشتره اهماعه کرده اوّل

اے سفنتمان زره‌تشت همیشه یاوری میکند

فوعریو آجاد وزمنو وره غنو

اوّل به این گونه مددخواه خلق میشود و مانند باد میگذرد وربهرام ایزد

اهوره داتو داتهه کهرفه وره‌شیوغنش

از فرمان خدا بیاری خلق میرسد چنانچه مانند باد میشود و در گردش است

سریره مزده داتهه وهو ارشنو

و به نیکوصورت من که اورمزدم بیارے خلق رسانیدم دربهرامرا

مزده داتم برد خره نو مزده داتم بیشه زرم

من که اورمزدم ورهرام نوردادم من که اورمزدم تندرستی دهم وردو رنج

اته امیچه آعد اهماعه امه وستمو

دورگردانم بلند همتی از ورهرام است چنین همیشه یاوری کند و بلند همت است

وره تره اهماعه ورتره و ستمو

و فتح مند و همیشه یاوری کند و فتحمندگر و بلند همت است

خره ننگهه اهماعه خرد ننگهیتمو یانه

و نور دهنده و همیشه یاوری کند و نور دهنده بزرگ است و نیکی او همه جا دهنده است

اهماعه یانه وستمو سوکه اهماعه

و همیشه یاوری کند و نیکی او همه جا است و با همت است و از درد و غم آزاد است همیشه یاوری کند

سوکه وستمو بیشه زیه اهماعه

و هیچ غم ندارد و بلند همت است تندرستی دهد و همیشه یاوری کند

بیشه زیو تمو آعد دبیشاته اروه نیه

و تندرستی دهنده است چنین درد و رنج را شکسته میکند و دفع میسازد

ویسفنام دبیشه وتام دبیشیا دیوه نام

همه گونه ظالمان ورنج رساننده‌گان و دیوان و مردمان

مشیانامچه یاتوام فیره کنامچه

بدرا دور می‌گرداند ودرج پلیدی وزشتی را از جهان دور کند

ساترام گویام کرفه فنامچه عهه ریه

عهدشکنندگان وخصمان را براندازد وثنا وستایش گویم

خره ننگچه تم یزاعه سرونه وته یینه

نور پاک یزدان را که سزاوار ستایش است آنکه راوان و پاکان دوست

وره ترغنم اهوره داتم زوترابیو ورثرغنم

ورهرام ایزد خدا نور داده است نماز و نیایش کنم اورا ورهرام ایزد را

اهوره داتم یزه میده یاعش

خداوند نور داده است پرستش میکنم که نیکی رسان

داتاعش فوعریاعش اهوره هومه

وفیض بخشش است وفتح وفیروزی از او است دادار اورمزد زبان

یوگوه برسمنه هزود ونکهنکهه مانتره‌چه
گویائی داد و دل روشن وگفتار دانائی بما عطا فرمود کلام خدا را
وچه‌چه شیوتنه‌چه زوترا بیسیچه اره‌تشنخذیعه
بگفتار نیکو و کردار نیکو نماز میبرم بگفتار راست براه نیک روم
بیسیچه واغزه بیو ینکهی ها تام
بگفتار راست و کردار نیکو از جان و دل دعای کنم و نماز میبرم
آعدیسنه فیته ونکهو مزدا اهورو
حال در همه وقت پرستش میکنم پاک و بزرگ است اورمزد داد دهنده را
ویتا اشاد هچا ینکها مچا تا نسچا
که اول و آخر ندارد و از قدرت بزرگی خود مردم را اشرف مخلوق کرد مرد پاک
طاسچا یزه میده گرده دوم ورثرغنم
و زن پاک آفرید یزشن میکنم شاه ورهرام ایزد را
اهوره داتم یزه میده فره‌سد زره‌تشترو
نور داده است یزشن میکنم پرسید زره‌تشت پیغمبر ایزد را

اسماعه بیتو آجـاد وزمنو

یمشه یاوری کند و دیگر بدنیکونه مدد خواه خلق میشود و مانند باد میوزد

وره ترغنو اهوره داتو گی‌عش کهرفه

شاه وربهرام ایزد از فرمان خدا بیاری گاوان وحیوانات زندبار میرسد وموجود میشود

ارشانهه سریهه زیره گوشهه زره‌ینو

با هیکل جوان خوب صورت زرین گوش وبال آزرین

سره وهه یم افیره سرویه سه‌ند امو

گوش باشاخ ویال شکست دهنده دیوان وباربردار بنظر می‌آید ومراد میدهد

هوتاشتو هورودو وره ترغنو اهوره

فرشته صاحب همت نیکوخلق خوب‌صورت وفتحمند شاه وربهرام ایزد است از فرمان خدا

داتو اوه‌شه آجـاد عهه‌ریه خره تنکیچه

بیاری خلق سیر ومددخواه خلق میشود بیاری خلق ثناوستایش گویم نور پاک یزد ایزد را

تاسر گفتن کرده سیم وره ترغنم اهوره داتم

وربهرام ایزد را خدا نور داده است

یزه میده فره سد رره تشترو تااوعه اہماعه

یزشن می کنم پرسیداشوی زرتشت ہمیشه یاوری کند

سره تیو آجیاد وزمنو وره ترغنو

سیم بہ اینگونہ مدخواه میشود وماندبادمیگذرد ورهرام ایزد

اہوره داتو اسفهه کہرفه اروشهه سریه

ازفرمان خدا مدمیدہد وبیاری آسمان میرسد ومتوجه میشود سفیدرنگ خوبصورت

زیره گوشهه زره ینو عیوه داته نیهه

زرین گوشش ویال زرین وبی عیب خوب رنگ

یم آفره اینه کم سه ند اموهوتاشتو

شکست دہنده دیوان وبزرگ وقوی بنظرمی آید فرشته صاحب ہمت

ہورودو وره ترغنو اہوره داتو اوه ثه

دفتح مند شاه ورہرام ایزد است وازفرمان خدا بیاری خلق میرسد مدخواه خلق میشود

آجیاد عهه ریه خره ننکهچه تاسرگرده چهارم

بیاری خلق میرسد ثناوستایش گویم نوریاک یزدآنرا

ورِه ترغنم اهوره داتم یزه میده فره سد

ورهرام را خدای نور داده است یزشن میکنم پرسید

زره تشترو تا اوعه اهماعه تیریو آجساد

زره تشت همیشه یاوری میکند چهارم باینگونه مددخواه خلق میشود

وزمنو وره ترغنو اهوره داتو اشترهه

و مانند باد می گذرد شاه ورهرام ایزد از فرمان خدا مدمیدهد و بیاری شتران حیوان و اما سید

کهرفه ودبر یوعش دوان سوعش

و متوجه میشود در راه خوب سوی و نورانی و سود دهنده و نیکو روی

عیوه تچنهه اروه تو فرسفره نهه

بی عیب بلندیها دکوهها و بیابانها را گردش می کند

گیتوعش مشیو ونکهه هه یام ارشنام

در گیتی مردم بد به رنج و غم مبتلا می گرداند مردمان نیک را

فرنکیره زنتام مزشتم اوجو آبریته

در بیابانها از آفت نجات میدهد از فرمان خدا پهلوانان را زور میدهد

مزشتچه آمنکهم یوخشترشوه اوه عتة

از فرمان خدا جوانان را براد دل میرساند فیض میدهد

اوازه خشتره شو ایاتاتما یااشترو

پادشاهان را به پادشاهی میرساند بجهت پاسبانی دریابانها مانند اشتر بنظر می آید

فیته وویره ششش بازوشتوی

پاک کند عیبها و خبردار راهها است بازوی پر قوت دارد

کوفرومرشنو دیوه اچه رو سارو دیوه

با کوهان از هیبتش دیوان درجان ساحران نگونسار شوند

بره زو امه وایام هی دیری سیکم دیری

و مردمان بلند همت را یاری میدهد و نفع میرساند و دولت میدهد و فره

فره زو ویته ایتهه تانتره یام الیفه خشفنم

و بزر میدهد در شبان تاریک نام خدا را همراه مردم میدارد از بلاها دور میگرداند

یوکفنم الیفه سفه یه عتة سفی تتم افه و غدتم

از خلق بلارا دور میگرداند در بیابانها بیاری خلق میرسد

هوخشنوتره هوفیتشتانه یوهشتیته

خداست خشنود از همه چیز خداست پاک مبرا فرشته بزرگ را

وددوایته ساسته اهمو خشترو

نگهبان کردم تا افراسیاب بدکردار را هوم گرفت به پادشاه عادل یعنی کیخسرو را نگبست

اوه ته آجاد عهه ریه خره ننگهچه

مدد میدهد وبیاری میرسد ثنا وستایش گویم نورپاک یزدانرا

تاسرکرده پچیم وره ترغنم اهوره داتم

درهرام ایزد را خداوند نور داده است

یزه میده فره سد زره تشترو تااوعه

یزشن میکنم پرسید زره تشت

اهماعه پنجدو آجاد وزمنو وره ترغنو

همیشه یاوری میدهد پنج دیگر بیاری میرسد وتند میگذرد درهرام ایزد

اهوره داتو هوکهرفه ورازهه فیتته

ازفرمان خدا مدد می دهد وازحکم خدا بشکل مرد نورانی دربیابانها بنظر میاید وپاکست

عره نو تجه دانستر هه ارشنوده تجه

وگردش میکند وبزرفتار وجوان وتیز پایے

اهوره داتهه هکردجنو ورازهه انوفرعتوهه

ازحکم خدا بیاری میرسد ومدد میدهد وچون مردی نورا در بیابانها وراهها دور ودراز می گنند

گرنتهه فرشوه نکهه تخمهه یخذهه فاعره

وهمیشه درگردش است وحرفتران شکست میدهد وبقوت است وتنومند است وثواب کاران

وازهه اوه ثه آجاد عهه ریه

وپاکانرا مدد میدهد وبیاری میرسد ثنا وستایش گویم

خره نگهچه تاسر گرده ششم وره ترغنم

نورپاک یزدانرا دربهرام ایزدرا

اهوره داتم یزه میده فره سد زره تشترد

خداوند نور داده است پرستش میکنم پرسید زره تشتت

تا اوعه اهماعه خشته وو آجاد

همیشه یاوری میکند ششم بار بیاری میرسد

وزمنو ورهٔ ترغنو اهوره داتو زرشن

وتند می گذرد ورهرام ایزد از فرمان خدا مردمی همانند مردی قوی

کهرفه فنچه وسنکهو خشیتهه سفته

میشود مردی پانزده ساله ونوردهنده جوان

دوعتره کسو فاعشنهه سریره

وخوب روی ودانا وکامل خوبصورت وفریادرس

اوثه آجاد عهریه خره ننکهچه

ومرد میدهد وبیاری میرسد ثنا وستایش گویم نور پاک یزدان را

تاسر گفتن کرده هفتم ورهٔ ترغنم اهوره داتم

ورهرام ایزدرا خداوند نورداده است

یزه میده فره سد زره تشترو تاوعه اهماعه

پرستش میکنم پرسید زره تشت همیشه یاوری میکنید

هفته نو آجاد وزمنو ورهٔ ترغنو اهوره

هفتم بار بدینگونه بیاری میرسد وتند میگذرد ورهرام ایزد از فرمان خدا

داتو مره غهه کهرفه وارغنهه اروه تو

دمیدهد و مرغ شکل میشود و پرواز می کند و در بلندیها پرواز میکند

اده ره نیماد فشه تو افره نیماد یوویام

و بر بالای سر مردم می گذرد هر کس در بیابان از مردم راه گم کرده است

استه اشتو رنجشتو فره وزمنه نام

و سرگردان میباشد آن کس را براه می رساند و رنج و درد را ظاهر دور میگرداند و جمله مرغان

هوایو اشته نه دتو عشوه دسه ته افریه عته

برو بحر را متوجه میشود و غذا بهر یک قسمت می نماید و هر ساعت

هچد دانو عد واید چد وزیته هو سفم

بصورت دگر گونه مرغی میشود و پرواز می کند و تند رفتار است

یو وزیته زره شیمنو اُغرام استیم

و همه وحش و طیور را مکان خود میسازد و زرین بال و نگهبان جمله مرغان است

اشاعنکهم اخشفنه خشفنم عسمنو

و اسرار غیب آگاه است در وقت سحر در بالای سر خلق حاضر است و مردم از خواب بیدار میکنند

اسیره سیرم عسمنووه کاتو مره زد

وخورد وخواب ندارد وهمیشه معمور است ومردم را از خواب بیدار می کند درگاه در وقت عبادت

کوفنام برشنود مره زد گیره نام

در نزد خلق حاضر است ومطلب میدهد در وقت عبادت کردن نماز به یزدان آمیر ساندن

جان فه نوو مره زد رونام سینیش

و پاداشش میدهد در وقت عبادت کردن روشن اهل عبادتست وفیض میدهد

مره زد اُرور نام دیام داچیم

در وقت عبادت برار رود درختان می نشینند و سخن مرغان می گوید

سیریشمنو اوه ته آجاد عهه ریه

وعبادت خلق را گوش میدهد ومدد خواه است وبیاری میرسد شنا و ستایش گویم

خره ننکهچه تاسرهشم کرده وره ترغنم

نور پاک یزدان را ورهرام ایزد

اهوره داتم یزه میده فره سد زرتشترو

خداوند نور داده است یزشن میکنم پرسید زره تشت

تا اوعه اهماعه اشتمو آجساد وزمنو

همیشه یاوری میکند هشتم بار بیاری خلق میرسد وتند میگزرد

ورهٔ ترغنو اهوره داتو میشهه گهرفه

ورهرام ایزد از فرمان خدا مدد میدهد و بیاری گوسفندان میرسد و متوجه میشود

اُرشنهه سریه‌هه نوشته‌دو سرواهه

گوسفندان خوبصورت که از حرفستران دگر گان که دراهلن باشند

اوه‌ثه آجساد عهه ریه خره ننگهچه

ومددخواه است بیاری میرسد ثنا وستایش گویم نور پاک یزدان را

تا سر گرده نهم ورهٔ ترغنم اهوره داتم

ورهرام ایزدرا خداوند نورداده است

یزه میده فره‌سد زرتشترو تا اوعه اهماعه

پرستش میکنم پرسید زرتشت از اورمزد همیشه یاوری میکند

ناعمو آجساد وزمنو ورهٔ ترغنو اهوره داتو

نهم بار بیاری میرسد وتند میگزرد ورهرام ایزد از فرمان خدا روی دهد

برزهه کهرفه رینهه سریرهه تجه

وگوسفندان کوهی بیاری آمیرسد متوجه میشود که از شیر و گرگ و خرفستران در امان باشند و تیز رفتار است

سره وهه اوه شه آجساد عهه ریه

در هر جا گوسفند از ا متوجه میشود و مدد میدهد و بیاری میرسد شناو ستایش گویم

خره ننکهچه تا سر گفتن کرده دهم وره ترغنم

نور پاک یزدان را درهرام ایزد را

اهوره داتم یزه میده فره سد زره تشترو

خداوند نور داده است یزشن می کنم پرسید زره تشت

تا اوعه اهماعه دسه مو آجساد وزمنو

همشه یاوری می کند دهم بار بیاری میرسد و تند میگزرد

وره ترغنو اهوره داتو وره هه کهرفه

ورهرام ایزد از فرمان خدا مدد میدهد پهلوان شکل و متوجه میشود

سریوتو سریرهه مزده داتهه بردکره تم

و درست گفتار خالص و نیکو بدیدن خوبصورت اورمزد نور داده است

زره نیو ستورم فره تخشتیم ویسفو

زرین دارد همچو سواری پهلوان ظاهر و بزرگ در و شکست و همه نوع

فیسنکهم اوه ثه آجساد عهه ریه خره ننکهچه

بفریاد خلق میرسد و مددی دهد و بیاری میرسد ثناو ستایش گویم نور پاک یزدانرا

تا سرکرده یازدهم وره ترغنم اهوره داتم

وربهرام ایزد را خداوند نور داده است

یزه میده ارشوکرم مرشوکرم فرشوکرم

یزشن می کنم صاحب یراق و حربه و شمار کننده و رزق رسان است

هواخشم هوایونم تم یزه ته یواشه وه

و فیض دهنده و همت دهنده جمله کسان از قلب صاف یزشن میکردی حضرت پاک و نیکو

زره تشترو وره ترغنهه فیته منهه وره ترغنهه

زره تشت پیغمبر شاه وربهرام را پاک نیت است شاه وربهرام

فیته وچهه وره غنهه فیته شیوتهنه

پاک گفتار است وربهرام ایزد پاک کردار است

وره ترغنهه فیته فره واکهه وره ترغنهه فیته

ورهرام ایزد پاک وظاهر رفتار است ورهرام ایزد پاک

فاعته واکه اهمه دثد وره ترغنو اهوره

ودانا وداننده علوست وبزرگست ورهرام ایزد دادار اورمزد

داتوعره زوعش خابازوا اوجوتنوو

ورهرام پاک را بازوی پرقوت داد واوراخالص گردانید ورسائی تن دارد

ویسفیا دروه تاتم تنوو ویسفیا

وهمه جا حاضراست وسلامتی وتندرستی ازوی است وتندرستی دهد وهمه جا حاضراست

وزدو ره اوچه سیکم یم بریته

نعمت وطعامها هرگونه وجمله ازهرگونه نعمت آلتی ازورهرام است

کرومیو افافو یورنکهیا دیری فاریا

جاری شدن آنجا که دریا ورودها می آید وموکل است

جفریا هزنکرو دیریا وره سوسته

وپاسبان می باشد هزاران هزار چشمه آب درجهان است

ونکهم آفو اروسم ماریه عنته عهه ریه

شمار و حساب آبها و دریاها را دربهرام می داند ثنا و ستایش گویم

خره ننکیچه تاسر گفتن کرده دوازدهم وره ترغنم

نور پاک یزدانرا دربهرام ایزد را

اهوره داتم یزه میده ارشوکرم مرشوکرم

خداوند نور داده است یزشن می کنم صاحب یراق وحربه و شمار کننده زرق

فرشوکرم اومچه سیکم یم بریته

ورزق رسان خلق است جمله نعمت دنیا از هر چیزی از وربهرام است

استوار شه یو تانتره لیسچد هچه

همیشه حاضر است روز روشن و شبهای تاریک حاضر است و پاک

خشفنو اوه خیتیا الیفه اوه ریا اسفیم

و نور دهنده است و روشنی از دست و بلاها و ناخوشیها را دفع گرداند و فیض رسان

وره سم زماده سوه نهم وینیته

خلق است و ریگهای بیابان را شمار می داند و حساب ثواب و گناه

کتارو اغرہ وو وابینہ ووا عہہ ریہ
خلق را نگاه میدارد و شمار هر موئے را میداند و داننده سرها است ثنا و ستایش گویم

خرہ نںکہچہ تاسر گفتن کردہ سیزدهم درۀ رغنم
نور پاک یزدان را در بهرام ایزد را

اهورہ داتم یزہ میدہ ارشوکرم مرشوکرم
خداوند نور داده است پرستش می کنم صاحب یراق و حربه و شمار کننده رزق

فرشوکرم اومچہ سیکم یم بریتہ کہرکاسو
و رزق رسان خلق است جمله نعمت دنیا هر چیز برا در بهرام است و همچو کرگس

زرن مینش یونامہ یہ چد ہچہ
زرین بال در بالاے هر مخلوقی میگردد و پاک

دنکھوو میشتم اسنکھم خریم عیبوہ
می بیند که کدام شخص گناه کار است و کدام ثواب کار و عیب

وینیتہ اوہ ودچد تیہ سیکیا برازیا
پوشش است و همه ثواب کار از نیکی میرساند و ناز نعمت و علم

در بهرام یشت،

برازم اوه ودچد یته سیکیا نیزم

دقوت میدهد و همه توابت کار ان رانکی میرساند و ناز و نعمت حلال میدهد

عهه ریه خره ننکهچه تا سرگفتن کرده چهاردهم

ثنا و ستایش گویم نور پاک یزدان را

وره ترغنم اهوره داتم یزه میده فره سد

در بهرام ایزد را خداوند نور داده است یزشن میکنم پرسید

زره تشترو اهورم مزدام اهوره مزده

زره تشت از داوار اورمزد که ای داوار اورمزد

مینیو سفی نشته واتره گیتنام استه

در مینو رستگاری جاوید و خرمی در گیتی کدام است

ویتنام اشاعم ید بوانه استو

ما را بیاموز که رستگار باشیم و کدام علم بیاموزیم تا

عیوه ستو عیوشش مره تو فوعرد

از عیبها دور شویم و عالم گردیم و عیب از ما پاک شود و اول

نرام دبیشه یادام چتش عنکهه استه

اولاد و پسران ما از درد و غم آزاد شوند و در زمان که حیات هستیم

بیشه زیو آعد مرود اهو رو مزدا

تندرست باشیم چنین پاسخ فرمود دادار اورمزد

مره غهه فشو فره نهه ورن جنهه فره نم

که ورهرام را مانند مرغان بلند آشکارا پرواز دادم که درد و رنج ظاهر و باطن

ایه سیشه سفتمه زره تشتره اته فره نه تیم

از مردم دور گرداند ای سفنتمان زرتشت از ظهور ورهرام تن مردم

عیوه سفوعش انه فره نه همره ترم فبته

که عیبها نیالایند و پاک باشند از ظهور ورهرام مردم مال و نعمت یابند و پاک شوند

سنکهیشه یانا بریته استه دو داتخمهه

و براه نیک روند و از بدیها دور شوند ورهرام است برای دفع بدیها و زور و قوت

مره غهه فره نود واتخمهه مره غهه

و آن مرغ دادم ظاهر در همه جا فروزنده و زور قوت به آن مرغ دادم

نیده چش ریوه مشیه جنته ینده

تا همه جهانرا در زمان بگردد و پلیدیها و مردم بدرا دور گرداند و همه جهانرا

فریشه عته فه اروهه نموبریته فه اروده

پاک گرداند و خلقرا اوّل براه راست بیاموزد نماز برید مرا تا دل شما از

خره نا دیداره یه عته افتام

نور من آگاه شود و مرا ستایش کنید و بستائید که اورا مانند

مره غهه فره نو مره غنام تا اهورو

مرغان ظاهر کردم تا جمله جانوران و مرغان از یکتائی من که اورمزدم

ساستره نام و نکهوفی تش نوعد ستم

آگاه گرداند و مرا بشناسند و دانا و کامل کردند و نه ستم کنند

جنته ورهجه نوعد هکرو جنته

دور میگرداند بدیها و پلیدیها را و نه ظلم بکسی روا دارد و شکسته میکند

ویسفوعم جنته فره شه اتیه ویسفه

همه بدیها و پلیدیهای جهانرا و شکسته میدهد آشکارا جمله دیوانرا و همه

تره سنته فرشنیته اوه ته مویه چد

اهریمنان وساستارا زا دور گرداند از

تنود اوه ته ماویه چد تنویه ویسفه

تن مرد پلیدی دور گرداند از تن وروان مردم پلیدی وهمه

تره سنته دش مینیوش امچیه

دیوان واهریمن را دفع کند دفع کند فتح مندی

وره ترغنچیه نداتمچیه تنویه منویم وشاغنته

از ورهرام ایزد است وبیاری مردم رسد وتن وروان پاکان ازبد بیادورا ست

اهوراغنگهو وشاغنته اهوره یاغنگهو

من که اورمزدم پاک را از بدیها دور گردانم من که اورمزد پاک را او عبادت را

وشاغنته هوسره ونکهنوتم

از بدیها دور گردانم وبمن نزدیک شوند نور خود را در دل

وشته ته کوه اسیم اسفو اره اشته

مردم اشو بتابم مثل آنکه درمیان آتش نژاد دادم واسپ رونده بشاه سیاوخش

بریتیم اُشترو ودیرشش بریتیم

پاک دادم اشترو کاد درمیان آب به شاه کیخسرو دادم

افش تاوه‌یه بریته‌یم سیرتیو نو تخمو

از آب و آتش نژاد پاک دادم فریدون را زور و قوت دادم

بردیوجند اژم دهاکم سره زفنم

و چون مردم بدکار شدند واژدهای دمان در ضحاک ظاهر نمودم ماری سه بر دوش راست

سره کمردم خشه وشش اشیم هزنکرا

ماری سه بر دوش چپ که مغز آدمی میخورند وکیش وپاکی را تا هزار سال

یوختیم اشوجنکهم دیوم درویم

از مردم دور کردم پاکی ناپدید شد دیوان و دروجان

اغم گیتاوه یو دروتم یام اشوجستمام

و بدکاران در گیتی فراوان شدند در دندانش زور آور شدند پاکی ناپدید شد مردم

درجم فره چه کرنتد عنکرو مینیوشش

بدکار ظاهر گشتند و جمله مردم اهرمن شدند و بعد از آن از کار بد

اوه یام استه ویتیم گیتام مهرکاعه

توبه کرد ند پذیرفتم باقی مانده وپاک گردانیدم گیتی را گناه مینوی

اشهه گیتا عهه ریه خره ننکهچه تاسر

بزرگ گیتیانرا ثناوستایش گوئید نورپاک یزدان را

کردهٔ پانزدهم — وره ترغنم اهوره داتم

ورهرام ایزدرا خداوند نورداده است

یزه میده وره ترغنو اوه عمد نمانم

یزشن میکنم ورهرام ایزد اندرخانها ومکانها بیاری خلق میرسد

کواسیرابیو خره نو فیره وره نه ویته

خوروخواب ندارد ونوردهنده است ودیوارا شکست میدهد درهرجا

ویته هامزه مره غو سینوتیه اوه

درخت هوم دردریا است مانند مرغان تخم ازآن درخت برمیچینید وبرزمین افشاند

اورا افافو مه تو گیرش توانشته

موکل برابرها وآبها وبارانها تاگونه گونه اشجار ازآن تخمها ظاهرمیشود ونفع به حیوانات میدهد

اَهه رَیه خره نَنگهچه تاسر گفتن کرده شانزدهم

ثنا و ستایش گویند نور پاک یزدان از

وره ترغنم اهوره داتم یزه میده فره سد

وربهرام ایزد را خدا نورداده است یزشن میکنم پرسید

زره تشترو اهورم مزدام اهوره مزده

زره تشتت از دادار اورمزد که ای دادار اورمزد

مینیو سفی نشته داتره گیتام استه ویتنام

در مینو رستگاری جاوید وخرمی در گیتی است ما را بیا موز که

اشاعم کوه استه وره ترغنهه اهوره

رستگار باشیم کجا است وربهرام ایزد که خدای او را

داتهه نامه ازباعتش کوه افه سنوعتش

نور داده است دا ایم اعظم خدای کجا و کدام است ستایش بزرگ

کوه نستوعتش آعد مرود اهورو مزدا

کجا و کدام است که نماز قبول و پذیرفته گردد چنین پاسخ داد دادار اورمزد

ید سفاده هنجساعنته سفتمه زره تشتره

تورا آفرین بزرگوارا کرا ای سفنتمان زره تشت پیغمبر

رشه تم رسمه کته رسچد وستاعنکهو

بدانکه پیمان شکستن واز قول خود برگشتن از همه گناهی بدتر است

اهمیه نوعد ونه یاعنته چیتاعنکهو

همه کس بگوی نکنند گناه وپیمان نشکنند و دروغ نگویند

اهمیه نوعد جنه یاعنته چتنکرو فره نیا

همه کس بگوی نکنند جادوئی و کار تباه دل آزاری نکنند وآشکار نکنند

ویداریوعش اوه قنام کته رسچد تیارو

راز خود در نزد جد دنیان وسوگند به دروغ وراست یاد نکنند که گناهی بدتر از سوگند نیست

فوعرو فرایزاعته اموهو تاشتو

اول بمردم بگوی آشکار رانها زبرند مرا وفرشته صاحب همت نیک روی

هورودو وره ترغنو اهوره داتو

وخوب وفیض رسان ودربهرام ایزد است من که اورمزدم خلقت کننده

اتارو وره ترو ایچتیه امیچه وره‌غنیچه

نورم چنین فرشتهٔ پاک را یاور شما گردم ستایش کنید و بهرام پاک را

آفرینامه دوه افاتاره دوه

که قبول و پذیرفته است دوگانه یعنی در شب و روز پاسبانی می کند مردم را دوگانه

نفاتاره دوه نشهره تاره دوه ادووجین

نگهبانی خلق مینماید دوگانه سالاری خلق می نماید دوگانه دیوانرا میزند

دوه وددوجین دوه فردووجین

دوگانه دیوانرا از مردم جدا می کند دوگانه جمله دیوانرا شکست میدهد

دوه امره زن دوه ودمره زن

دوگانه دیوانرا مالش میدهد دوگانه دیوانرا شکست میسازد

دوه فره مره زن زره تشتره اتیم

دوگانه و آشکار جمله دیوانرا شکسته میسازد ای زره تشت پیغمبر این نام کلام خدایرا

مانترم فره دیتیوعش اینیاد فتره

ظاهر به بهدینان بیاموز که حفظ کنند به کسانی بیاموز که از تخم

وافتراعه براتره واهو زاتاعه

تو هستند و پسران و برادران خود و کسانی که پیروی دین تورا می نمایند

آتره وناعه واسرایونه ایتی جاعته واچویوعه

به آنها بیاموز و غیر مذهب نیاموزی این کلام اوستا شکست میدهد دشمنانرا

اغره آس درزره آس اغره

دور میگرداند دیوان را و سخت است دیوانرا دور میگرداند

آس ذاخینه آس اُغره آس

سزا میدهد و غیر مذهب را دیوان را شکست میدهد دیوانرا

وره ترغنهه آس اُغره آس بیشه زیه

ورهرام ایزد دیوان دور میگرداند دیوانرا و درد و رنج میدهد

آس ایتی جاعته واچویوعه فشمید

دیوان را ایمن کلام اوستا شکست میدهد دشمنانرا و از خواندن این کلام

سرم بُجنته ازگرفتمید سنه تم افه شه

بزرگ زنش میدهد دیوانرا و بر خصم غالب آید و دشمن را شکست دهد و زنش دهد همه دشمنانرا

افه خنه ونته عهه ریه خره ننگهه تاگفتن

و دیوان و دروجان ثنا و ستایش گویم نور پاک یزدانرا

کردهٔ هفدهم وره ترغنم اهوره داتم

دربهرام ایزدرا خدا نورداده است

یزه میده فرسد زره تشترو اهورم

یزشن میکنم پرسید زره تشت از دادار

مزدام اهوره مزده مینیو سفی

اورمزد که ای دادار اورمزد در مینو رستگاری

نشته داتره گیتنام استه ویتنام

جاوید و خرمی در گیتی است مارا بیاموز که

اشاعم پو ویرازیته انتراشته رسمنه

رستگار باشیم و مانند پهلوانان بر خصم غالب آئیم و براه رسم پاک

آچه فره چه فره تیته هدومتره هده

رویم و ظاهر و باطن پاک شویم پاک مهر ایزد و پاک

رشنوو گومترم عیبوه ورجیستە گورشنیم

ورشن ایزد یاورشود و مهرایزد مارا از عیبها و عهدشکنی دور داد در شن ایزد

فیتە عره نختە کماعه یسکچه مهرکمچه

پاک مارا از دروغ و کثری دوردارد و از دروژنج و بدی پیمان شکنی

ازم بخشانه خشته منو آعد مرود

محفوظ دارد دختری بخشد ودلخوشی ورزدهد چنین پاسخ داد

اهوره مزدا یدمشیاکه فرا فرا یزاعنته

دادار اورمزد که از مردم بددورم آشکارا نماز برید نور

وره ترغنو اهوره داتو داتهه یم مشیاکه

ورهرام ایزدرا من که اورمزدم خلقت کننده نورهایم از مردبیزارم

فرا یزاعنته وره ترغنو اهوره داتو داتهه

نماز برید ورهرام ایزدرا من که اورمزدم خلقت کننده نورهایم

یم مشیاعنته وایتوتمو یسنیه و همسیه

از مردم بددورشوم چون بزرگ و پاکم یزشن کنید نیایش کنید

اشاد هچا یدو هشتاد نوعد اُترایریا

قدرت بزرگی مراکه از وهم وخیال شما بلندترم نه کنید پیدا کردم به بهدینان

ونگهاوو فرانش هیاد هینه نوعد

بگوے که حاضر وناظر وعیانم درهمه جا وهمه کس نه

وواغنه نوعد فامه نوعد کفس تتش

بدی درجهان آوردم نه پلیدی نه حرص وآز پیدا کردم

نوعد هینیو رتوو نوعد اُزگرفتو

نه دروغگویان را نورسید هم نه دزدان وراه زنان را

درفشو فیته دمم فره سد زره تشترو

بدخواه هستم پاکی کران تا کران ازمن شده پرسید زره تشت

کذری استه اهوره مزده وره ترغنهه

که کدام است راستی یا دادار اورمزد دربهرام را

اهوره داتهه داعیتو تمویسنیچه

از بزرگی خود نوردادی بکدام زبان یزشن کنیم

وهمیچه   اشاد بیچا   یدوهشتاد   آعد

نیایش کنیم   قدرت و بزرگی ترا   که از وهم و خیال‌ها بلندتری چنین

مرود   اهورو   مزدا   زوترا   ہیے

پاسخ داد   دادار   اورمزد که از کثرت ریاضت و عبادات از خود جدا شود

اُز باره ین   ایریا   ونگهاوو   برسمهه

تا بمن رسید و از من آگهی بابید   به بهدینان   بگوے که   برسم ببندند

ستره نه ین   ایریا   ونگهاوو   فیمهی

در هر جا که عبادت کنند نماز ایشان بمن رسد به بهدینان   بگوی که   غذاهای برشته و پاک

فیچه ین   ایریا   ونگهاوو   ارشم   داوهو

بنوشند   به بهدینان   بگوے که   بویهای خوش که مانند چوب صندل

گونم   واکاچید   واگونه نام   هومو گونم

و عود باشد بآتش بسوزند که پلیدی   بآتش نگذارند و نسوزند چوب هوم بسوزند

ما اهی   میریوی کی اروه   یوعد   ماجهه که

دزدی و   راه زنی نکنند   هم خفت یعنی زنا نکنند و هم خوابه کنیز ننمایند

ماشوو اسراوه یاد گاتو اهو

ازناپاکی و بدفعلی احتراز نمایند هرگاه کسی عیب دارد

مرخش پتیا ریتو عمام دینام

و بدفعل میباشد مانند دیو پلید است این دین

یام اهیریم زره تشترم یزه‌شی

پاک یاور شماست ای زرتشت پیغمبر پرشش کنید و نماز برید مرا

سیریوگی اروه یوعد جه که واشه وو

و راه زنی بکنید هم خفت و خوابه کیر ابنیند و از ناپاکی و بدی

اسراوه یاد گاتو اهو مرخش

احتراز نمانید و هرگاه کسی عیب دارد و بدفعل میباشد

پتیاریتو عمام دینام یام آهیریم

مانند دیو پلید است این دین پاک یاور شماست

زره تشترم فره بیشه زه اهچیته

ای زره تشت پیغمبر آشکارا تندرستی می دهد و درد و رنج را دفع پاک

وره ترغنو اهوره داتو همه ته

درهرام ایزد را من که اورمزدم نورو دادم چنین فرشته صاحب همت پاک

ایریا بیو دنکهو بیو وو عقناد جساغنته

وراه نمای پاک را یاور شما کردم که دیوان از شما دور کرد دیاری شما نماید

همه ته ایریا بیو دنکهو بیو هینه

وچنین فرشته پاک نیست وراه نمای پاک را یاور شما کردانم که پنهان

فره فتا غنته همته ایریا بیو

وآشکارا دشمنان را شکست میدهد چنین فرشته پاک نیست وراه نمای پاک را

دنکهو بیو جنه یا غنته فنچه ستغناعه

یاور شما کردم که حبشیان را شکست دهد پنج گانه صد

ستغناعشچه ستغناعه هزنگر غنا عشچه

وصد اندر صد صدگانه هزار اندر هزارگانه

هزنگر غناعه بیور غنا عشچه بیور غناعه

بیوران اندر بیورگانه بیورگانه

اهونشتغناعشچه ادا داعته فره

ویحد و بی شمار و بی اندازه دیوان و پلیدان را ازشما دور گردانم ظاهر و باطن را

وشته وره ترغنو اهوره داتو

پاک گردانم وره‌رام ایزد را من که او را مزدم نوردادم

نوعد نرو یسنیو وهمیو گی عشچه

نباید مردم از یزشن و نیایش دوری جویند گوش ایزد را

اروه وامه داتو یدنیرم ویام

موکل برگوسفندان نمودم دلوردادم جانوران بی آزار میازارید و بیجان نکنید

بُره دیوه مشیاکه دیوه یازو

تا پلیدان و دیوان و مردمان بدشمار اه نیابند و دیوان دور شوند

وهونسیم داتاچه نیته فره شیکم

بس و نیکوئی را عادت سازید و براه نیک روید آشکارا گفتم

وافره شی چنته یدنیرم ویام بره

تو هم آشکارا بگوی به مردم که جانوران بی آزار نکشتند تا پلیدان

دیوه مشیاکه دیوه یازو اوه آترم

و دیوان و مردمان بدشماره نیابند و دیوان دور شدن همیشه بوی خوش

آب رنته ایتا اورا یاووچه هوفره سه

با آتش بسوزند و درختان را ور ابفشانید و چوب خشک با آتش دارید مرا که آن بو را آشکار کنید و مردم نیز خوش

نامه ایتیم ایسم بوووچه نمدگه

و نام مرا ببرید و در وقت درون خواندن اسم و بوی و چوب خشک با آتش سوزید تا من خشنود شوم

نامه یدنیرم دیام بره دیوه

نام من عزیز است جانوران بی آزار نیازارید تا پلیدی و دیوان

مشیاکه دیوه یازو فره فرشتم

و مردم بدشماره نیابند و دیوان از شما دور شوند آشکارا بتو گفتم که

نامه بینته ویمید یانم فشانه

نام من عزیز است نیافریده ام و دیوان شکست می یابند پلیدی و بدی

بینته ویسفه هندامه رازه یئنته

نیافریده ام سراسر همه خوبیها از منست فرشته بزرگ را

جنو هوسیدن نوعد هدن جنن

بصورت مرغان ظاهر ساختم در هرجا عبادت میشود نمیرود جائی که بی عبادت هستند

سیدن نوعد هدن جنن هوسیدن

ظاهر است هرجا عبادت میشود نمیرود جائی که بی عبادت هستند ظاهر است هرجا عبادت میشود

نوعد هدن یدنیرم ویام بره

نمیرود جائے جانوران را بیازارید تا پلیدی

دیوه مشیاکه دیوه یازو اُشه

و دیوان و مردمان بدشمار راه نمایند دیوان پلید دور شوند پاک شوید

فیره ویمه داریته دیمه هو

و از پلیدی دور شوید و عبادت کنید مرا تا از پلیدی دور

فیره اروییس یه عته عهه ریه خره ننگهیجه

شوید اوستا را با برسم اردیس بخوانید شاد و ستایش گویم نور پاک یزدان را

تاسر گفتن کرده هیجدهم وره ترغنم اهوره

تا سر گفتن کرده هیجدهم وره هرام ایزد را خدا

داتم یزه میده هومم بیره

نور داده است یزشن میکنم درخت هوم ارجمند است

ساعره بوغم هومم وره تراجسنم

قسمت کننده کار خیر وخوبے درخت هوم فیروزکرد پاکست

بیره نفاتارم وهو بیره فاتارم

وارجمند میباشد ونگهبانی کننده بهی وارجمند وخاصیت دهنده

تنو یه بیره هومم بمه ینوهی زیدی

به تن وارجمند درخت هوم در بهراوستا لازم است ودیوان دور شوند وعبادت

ینوندد افه یلنته دشش مینیود

قبول و پذیرفته است ودشمنان را شکست بدمیدهد

فشه نه هچه یته ازم اوم سفادم

وفیروزی یابند وپاک کننده است نگاهداشتن هوم شکست دهنده اهرمنست

ونانه یته ازم اوم سفادم نوه تانه

ودشمنان را دفع کند نگاهداشتن هوم شکست دهنده پلیدیها است

یته ازم اوم سفادم نجه نانه یومی

نگاهداشتن هوم شکست دهنده اهرمن است وخصمانرا دفع کنند

فسکاد وزیته عهه زیه خره ننکهه تاسر

در بهرا وستا هوم لازم است وباعث فتح وفیروزی ثنا وستایش گویم نور پاک ایزد

گفتن کرده نوزدهم وره ترغنم اهوره داتم

درهرام ایزدرا خدا نورداده است

یزه میده اسانم سغیره چترم ابه ره

پرستش می کنم ای دانا اورمزد خواهش من آنست که مانند چهار تن

اهورو فترو فترا غنکهو بیوره

پاکشوم وتخم من زیاد کرد وای اورمزد ودختران پاک از تو می خواهم

فیتیو امه وه آس ورتره وه

بیوران بیور پاک شوم نسل من از پسر ودختر باقی بماند دیوان نابود شوند

نامه ورتره وه آس امه وه

پسر وتبیره نیک نام شوند پسر وغیره نیک باند دیوان نابود شوند

نامه یته ازم اوه ته وره تره هیچانه

نسل من نیک نام بماند بر دشمنان فیروزی یابم پسر و نبیره من دولت

یته ویسفه امینی ایره یته ازم اوم

یا بند بر همه درونداں فیروزی یابم ارجمند است نگاهداشتن هوم

سفادم ونانه یته ازم اوم

شکست دهنده اهرمنیت و دشمنان را دفع کند ارجمند است نگاهداشتن هوم

سفادم نوه نانه یته ازم اوم

شکست دهنده اهرمین است و پلید بها دفع کند ارجمند است نگاهداشتن هوم

سفادم نجه نانه یومی فسکاد وزیته

شکست دهنده اهرمین است و دشمنان را دفع کند در هر اوستا هوم لازم است باعث فتح و فیروزی میباشد

عهه ریه خره بنکهچه تا سر گفتن گرده بلیستم

ثنا و ستایش گوئید نور پاک یزدان را

وره ترغنم اهوره داتم یزه میده یتا اهو

در بهرام ایزد را خدا نور داده است یزشن میکنم چون یگانه و پاکست

ویریو گووه امم گووه نمم

دانا و اورمزد و گوسفند و گاو را آفرینش گیرد گوسفند و گاو را بسخن شیرین بخوانم

گووه اخدم گووه ورترم گووه

گوسفند و گاو را نماز میبرم گوسفند و گاو را نیازارم گوسفند و گاو را

خرترم گووه وسترم گووه ورزه

بیجان نکنم گوسفند و گاو را آب و علف دهم گوسفند و گاو را زیاد گردانم

زیا تام تام نی خره تاعه فشه یو

تا نسل ایشان زیاد شود و از شیر و پشم ایشان منافع بینم

عهه ریه خره ننکهچه تا سر گهن گرده ببیت ویکیم

ثنا و ستایش گوئید نور پاک یزدان را

وره ترغنم اهوره داتم یزه میده یور سمنو

و بهرام ایزد را خدای نور داده است پرستش میکنم راه و رسم خود را

سپنده یه عتته یور سمنو گرنته یه عتته

از دست نمی دهم و نیکو میدارم راه و رسم خود را پاکست خوب میدارم

یو رسمنو خنکهه یه عتته یو رسمنو اوزه یه عتته

راه و رسم خود را به بهدینان می آموزم راه رسم خود را پیروی می کنم

اوعه رسمنو سپنده یه عتته اوعه رسمنو

که این راه و رسم پاک را از دست نمی دهم که این راه و رسم خود را

گرنته یه عتته اوعه رسمنو خنکهه یه عتته

پاک و خوب می دارم که این راه و رسم خود را به بهدینان می آموزم

اوعه رسمنو اوزه یه عتته وره ترغنو

که این راه و رسم خود را پیروی میکنم درهرام ایزد را

اهوره داتو دیوه نام مشیانامچه

خدای بزرگست نور داده است تا دیوان پلید و مردمان بد را دور میگرداند

یاتوام فیره کناچه ساترام کویام

جادویان و اهرمنان پلید را و دشمنان و دروندان را

کره فناچه عهه ریه خره ننگهچه

دفع می گرداند ثنا و ستایش گویند نور پاک یزدان را

تا سر گفتن کرده بیست و دوم وره ترغنم اهوره

دربهرام ایزد را خداوند

داتم یزه میده آغدید وره ترغنو اهوره

نورداده است یزشن میکنم چنین بدانید که دربهرام ایزد خداوند

داتو تخمنام رسمنام یختنام دوعتره نام

نورداده است درخانه و مکانها راهها وهمه حاضر است وغوررسی می کند

مترو دُرجام مشیاتامچه افام گوه دره

ولیان شکستن شکست میدید و مردم بد را دور میگرداند دروغ گویان

زیه عته فیره دیمه وره یه عته افه گوشه

رنجیده میسازد بدکاران و سخن چینان شکست میدید آنکه بگوشش

توشته یه عته نوعد فاده دواره یه عته

و هوشش سخن دیدمی گوید نه پاسبانی میکند اورا آما اورا نیست میکرد

نوتمد فنیته توابوتیه عهه ریه ننلهچه

نه باکی دردایشان است شناد ستایش گوئید نوریاک یزدانرا

تا سر یتا اهو ویریو دو یسنمچه تاآوعه

چون یگانه و پاکست داناوهرمزد پرستش میکنیم

آفرینامه اهورهه مزدا ریوتو

امید قبول و پذیرفته باد دادار اورمزد راست گفتار

خره تنکهتو امشنام سفنتنام اهه

خلقت کننده نور را و امشاسفندان پاک و فرشته

هوتاشتهه هورودهه ورهترغنهه

صاحب همت و نیکو خلق مهربان خوبصورت و فستحمند شاه ورهرام ایزد است

اهوره داتهه ونن یتا سچه آفره تاتو

خداوند اورکه شکست دهنده اهریمنست بیاری ما برسان

اشم وهو یک اهماعه رشیچه تا تا

پاک و نیکو نیکی وارزانی باد

اوصه فیروزباد اشم وهو یک برساد تا سر روز و ماه

شاد و فستحمند باد پاک و نیکو

زند و پازند سروش یشت سر شب

سروش ایزد مینوی فیروزگر باد و ده مس
سروش ایزد بلند فتح مند باد نیکو و پاک

زاداروديو فیروزگر هماوند ورجاوند اشوی
زنش بردیوان فتح مند و سرور و شریف و پاک

فان تکی تخمان اشوی سروش دُرج
و قوت دهند یاری با ایزد پاک سروش و درجان باد

روز دیده بان روان تن نگهدار مان
روز پاسدار روان و نگهدار دهنده

ماو شما تن و روان نگهدار شب پاسبان
یاد شما تن و روان نگهدار شب پاسبان

و بسته کشتیان وهدنیان و وهان هما ایران
و بسته کشتیان و بهدینان و عام و همه هیربدان

ونیکان ووهان وهفت کشور زمین سروش

ونیکان وکسان عام که در هفت کشور زمین هستند سروش

ایزد باد مس وه فیروزگر باد مینوی

ایزد ازیشان باد پاک ونیکو و فتح مند باد بلند

اردی بهشت وبلند آدرو سروش وورهرام

اردی بهشت بلند آدرد سروش ایزد ورهرام

ایزد اشوی ورجاوند هماوند فیروزگر

ایزد پاک و شریف و سرو سرور فتح مند

خشنوتره اهوره مزدا اشم وهو سه بار

خشنود دارم داوار اورمزد پاک و نیکو

فره ورانه هرگاه که باشد سروشهه اشیهه

ظاهر میکنم دین به سروشهه اشوے

تخمنهه تنومانتره درشس درو شس

باقوت و تنومند وصاحب تجربه وصاحب دو اقلیم یعنی گیتی و مینو

آهیریه خشنوتره یسناعچه وهماعچه

یاری ما برسد خشنودی یزشن میکنم نیایش میکنم

خشنوتراعچه فره ستهیچه یتا اهو

خشنودی میدهم ظاهر میکنم پاکی او را چون یگانه و پاکست

ویریو زوتا تا سرگردهٔ اول سروشیم

دانا اورمزد ای پیغمبر خدا سروش

اشیم هورودم وره تراجنم فرادد گیتیم

اشوی خوبصورت و فتحمند و یاری دهنده در کار خیر و فتح مند در گیتی

اشه ونم اشهه رتیم یزه میده یوفو عریو

با اشوی خود پاک و بزرگست یزشن میکنم ای زرتشت پورا سفنتمان

مزدا دامان فرستره تادفیته برسمن

من که اورمزدم پاکی و خوبی بتو آموختم تا راه پاک همردم بیاموزی

یزه تهه اهورهم مزدام یزه تهه امشی

که یزشن کنند من که دادار اورمزدم یزشن کنید امشا

سفنتی یزه تهه پائیم توه رشتاره یاوسیفه

سفندارا یزشن کنید بسله پیغمبران پاک را تا در همه جا

توه رستو دامان عهه ریه خره ننگهیچه

و من رهبر باشم و پاکان را ثنا وستایش گوئید نور پاک یزدان را

عنگهه امه وره ترغنچه اهه یسنه یزه تنام

بستائید نور شاه و رهرام ایزد را داشنا سفندارا یزشن کنید مرا که

تم یزاعه سروشه وته یسنه سروشیم

سزاوار ستایشم بدرستی و راستی خدا بستائید سروش ایزد

اشیم زوترابیو اشیمچه ونگهیم بره زیتیم

پاک را نماز بدهید پاک سروش ایزد را خداوند قوت داد

نیرمچه سنگهم هورودم آچنو جمیاد

و نیروی خود را به او بخشید که خوب صورت و فتحمند است ای خدای مهربان

عونگهه وره تره جا سروشو اشیو سروشیم

دانای بها ارزانی دار از قلب صفا سروش اشو سروش ایزد

اشیم یزه میده رتیم بره زنتیم یزه میده

برگزیده پاک را یزشن میکنم ازو یاری می طلبم یزشن میکنم

یم اهورم مزدام یواشهه افه نوتمو

پاک دادار اورمزد را که از نور پاک دیوان نیست شوند

یو اشهه جخ میشتمو ویسفه سره دا زره تشتره

واز نور پاک قلب ما خالص شود همه پیروان آشتمان زره تشترا

یزه میده ویسفچه هورشته شیوتنه

یزشن میکنم همه پاکان که براه دین بهی و به کردار نیکو رفتند

یزه میده ورشتچه ورشیننچه یینگهی

یزشن میکنم آنها که براه پاک رفتند وکلام اوستا خواندند از جان و دل

ها تام آعدیسنه فیته ونگهو مزدا

سپاس گوییم اکنون در همه وقت پاک وبرتر وشریفتر اورمزد

اهورو ویتا اشادهچا یینگهامچا تاانسچا

بزرگوار را که او اول وآخر ندارد واز قدرت انسان را اشرف مخلوق کرد مردپاک و

طاسچا یزه میده گرده دوم سروشم

زن پاک آفرید یزشن میکنم سروش

اشیم تا اوعه یزه میده یوفوعریو برسمه

اشوے یزشن میکنم ای زرتشت پور سفنتمان هرکس با برسم سروش یشت

فرستره نته سره یخش تیشچه پنچه

در شب بخواند تا سه میل گرداگرد او حصار است تا پنج میل

یخش تیشچه هفته یخش تیشچه نوه یخش تیشچه

گرداگرد او حصار است تا هفت میل او گرداگرد او حصار است تا نه میل گرداگرد او حصار است

آخش تیشچه میدیو فی تشتا ناسچه

و از دزدا و جانوران محفوظ است و دایم نور خداے در دلش تابد

اشنام سفنتنام یسناعچه وهماعچه

اشا سفندان پاک را یزشن میکنم نیایش میکنم

خشنوتراعچه فرستیچه عهه ریه

خشنودی میدهم ظاهر و مشهور گردانم پاکے او را ستا و ستایش گوینده

خره ننگهچه تا سر کرده سوم سروشه تاآوعه

نور پاک یزدان را سروش

یزه میده یوفوعریو گاتا فرادهیاد

یزشن میکنم ای زرهتشت پور اسفنتمان هرگاه کلمه یتا اهی ویریو برزبان شد

یافنجه سفه تاجهه اشونو زرهتشتره

در پنج گاه ای پور سفنتمان پاک زرهتشت پیغمبر

افس منه وان وچس تشته ود مدآزن

دایم در فکر و ذکر یزدان باشید و یکدقیقه از یاد خدا بیرون نروید بمردم بگوگوید کردایم

تیش مدفیته فرهسا اشنام

تمی و راست براه پاک روند و مرا بستائید چنان اشا سفنتمان

سفنتام یسناعچه وهماعچه خشنوتراعچه

پاک را یزشن میکنم نیایش میکنم خشنودی میدهم

فرستهیچه عهه ریه خره ننگهچه تاسر

تمام بر روشنی میکنم پاکی اهورا شنا و ستایش گوئید نور پاک یزدان را

کرده چهارم سروشم تا اوعه یزه میده
سروش یزش میکنم

یو دره غوشیچه دری و یاسیچه امه ودنانم همتا شتشته
ای نوری که همیشه بوده وهست خواهد بود همیشه گیتی وبودیش

فسیچه هی فراشمو دا اعتیم یو اشیم ستره
وبه سراسر خوبی او کران وکنار ندارد وبرو هیچ خیر پوشیده

توه ته سنی تشش ویخ رملنتم خرم
نیست بدی نکند وبدخواهان نباشد از نور او

جبنته ادچه هی باده کمردم جغنوا
بدخواهی نیست شوند وپاک یزدان خوب ودانا همه جا حاضر وناظر عبادت

فیته خنکهه یه عتریته او جا
وپاک و مبرا از جمیع بدیهاست پناه میبرم

نادِه ینکهم عهه ریه خره سنکهچه تا سر
به یکیتاهی او شناوستایش گویم نور پاک یزدان را

گرده پنجم سروشم تا آوعه یزه میده
سروش یزشن میکنم

تخمم آسیم او جنگهنتم درشتم سیرم
یاری می طلبم از برگزیده حضرت یزدان و خورسند گردانم

بره زیدیم یو ویسفی عه بیو هچه اره زیعه بیو
نوری که او همیشه بوده و پاکست از همه کس بی نیاز

وه وه نوافیته جبیته وه یخمه امشام
و نیکوترین و پاک ترین پاکان است و از حرکات بندگان آگاه هستند امشا

سفنتنام عهه ریه خره نکهچه تا سر گرده ششم
سفندان پاک را ثنا و ستایش گویم نور پاک یزدان را

سروشم اشیم تا اوعه یزه میده یینام
سروش اشو یزشن میکنم به پاکی

او جشتم یینام تن جشتم یینام تو نخششتم
روان خویش به پاکی تن خویش به پاکی فروهر اشوان

ییـنام آسـشتم ییـنام فروکـتـه رشـتـم

پاکی امشاسفندان به پاکے نور پیغمبر اشوان

فـیـتـه شـتـه مزده یـیـنـه سروشهه

پاک شوم و دین ده مازدیسنان سروش

اشیهه یـیـنـم دیراد ہچه اهماد

اشو را بیاری ما برسان تا دورباد بدی خوبی باد ہمیشه از ما خوشیها

نماناد دیراد ہچه عنکهاد ویـد

محفوظ باشیم تا دورباد بدی خوبی بما بسته باد رستگار شویم

دیراد ہچه اهماد زنتود دیراد

تا دورباد بدی خوبی ہمیشه ہمراه ما باد دورباد بدی

ہچه عنکهاد دنکهود اغا عیته جا

خوبی بما بسته باد یا بار خدایا ما را از گزند

دو عقنا یـنـتـه یـنـکـهـه نمانیه سروشو

دزدان و گرگان و اہرمنان وجادویان دوردار سروش

اشیو وره تره جا سران فدواستە

اشورا پاسبان ماکن تا ما را ازگزند و دزدان دوردار

فیتە زنتو ناچە اشه وه فرایو

وراه پاک مال حلال و پاک آگهی که

همتو فرایو هیختو فرایو هورشتو

نیت من نیک باد آگهی که گفتار خوب باد آگهی که کردار من نیکو باد

عهه ریه خره ننگهچه تا سر کرده هفتم

ثنا و ستایش گویم نور پاک یزدان زا

سروشم تا اوعه یزه میده یوونه نو

سروشس یزشن میکنم ایخدایا دوردار

کیه دهه یوونه نو کاعدیه یو جنتە

روان ما را از درج ایخدایا دوردار روان ما را از پلیدی ایخدایا ما را از اهرمن

دیویا درجو اشو اوجنگهو اهیم

دیوان و درجان محافظت کن و بدی دوردار رفته گان

مزنچو یوهره‌ته عیویا خشتچه ویسفیا

ونیاکان ما را ایخدایا بهشت برسان علیبی و نقصی برسر ما میارد همه کارهای

فره وو عش گیتیا یوانه ونکهه

ظاهر و باطن ما را خوب بدار تا در گیتی هستیم ایخدا ما را پاک نیکو بدار

بدمنوزی ننکهه نفاعته مزدا دامان

اہرمین را بما راه مده و تقصیرات ما را عفو کن خدایا ما را بیامرز

یوانه ونکهه بدمنوزی ننکهه نشهرویته

ایخدا ما را پاک نیکو بدار اہرمن را بما راه مده و نور خود را در دل ما جا ده

مزدا دامان یوسیفم اہیم استه‌وتیتم

خدایا ما را بیامرز همه گناهان ما را ببخشیں

اردوه سنی تشه نفاعته فسچه ہی

روان با ورفتگان را رستگار گردان تقصیرات ما را عفو کن ای پاک یزدان خوبے

فراشمو داعیتم یو نوعد فسچیته

ظاهر و باطن با کرامت کن خدایا نه ما را بدی بد اے پاک یزدان

هش خفیذ مینیو دامان

دراین کالبد ماراخوش بدار در مینو مارا بیامرز

دیذتیم یسچه سغنتو مینیوشش

ما روزی حلال نصیب گردان وپاکی سغندار مزدا امشاسفند ما را از اهریمنان دور دارد

یسچه عنگرو هشارو اشهه

پاک گردان اهریمن را بما راه مده پاک گردان در

گیتایو ویسفاغشش ایانچه خشفنیچه

گیتی ای خدا همه چیز پاک بما کرامت کن وچینود پل را بما آسان گردان

یئی عدیه عته مازنیعه بیو هه دیولیعه بیو

بهشت برین برسان اثر مازنگان دیوه دور دار جمله دیوان از ما دور دار

هونوعد ترشتو فرانامیته تویشاد فرو

خدایا بگذار که دیوان واهریمنان ما را آزار برسانند تمامی

دیوعه بیو فراهماد فرو ویسفه

دیوان دور دار دیوان را همیشه شکست بده تمامی و همه

دیوه انوسو ترشته نمنته ترشته

دیوان را شکست بده از مکاران و دزدان مکار

تمنکهو دوارنته عهه ریه خره ننکهچه

وگزندگان ما را محافظت کن ثنا و ستایش گوئیم نور پاک یزدان را

تا سر کرده هشتم سروشم تا او عه یزه میده یم

سروش یزشن نیکنم همیشه

یزه تهه هومو فراشمش ببیشه زیو

یزشن می‌کنم هوم ایزد را تا ظاهر و باطن ما را پاک گرداند و تند رستی دهد

سریو خشتریو زیره و و عتره

و درد و رنج دور بدارد شهریور امشاسفند از ما خشنود گردد

بره زشته فیته بره زه اهری تیو

تا نور یزدان دل ما تابد پاک شوم چنانکه نور یزدان امشاسفند از را

فیته بره زیا هوه چا فا فو و چا

پاک گردانید از نور یزدان ما هم نور یابیم و پاک شویم

فیره کا وچا فیتمنو ویسفو فیسیم مستیم

و از بدی دور شویم و پاک گردیم و بی عیب شویم همگی از نور خدا محو و بنخود گردیم

یام فوعرو آزمیتم مانتره سپچه

چنانکه زرتشت از نور حق و کلام خداتنومندی یافت

شد فه اروه تاتم عهه ریه خره ننکیچه تاسر

پاک شد ما هم از پیروان زرتشت ثنا و ستایش گوئیم نور پاک یزدان را

کرده نهم سروشم تا اوعه یزه میده

سروش نزش می کنم

ینکهه نمانم واره ترغنم بزنکرو سنیتم

از قلب صاف نماز برم بر شاه ورهرام ایزد ساعتی هزار بار که خداوند اورا

و یداتم برد زشته فیته بره زهه هریتو

از نور خود نور بخشید پاکی او از نور یزدان است امشاسفندان را

فیته بره زیا خارو خشنم انتره نیماد

پاک گردانید از نور یزدان طفل در رحم مادر به حکم خدای پرورش یابد

ستهره فیم نشتره نیماد ینگهه اهونو

و متولد شود وزبان گویای وپرورش یابد ازقلب صاف نازبرید داننا

ویریو سنی تشش ویسه ته وره تره جا

اورمزدرا که خلق کرد مردم را بصورت خود ویاری کند

ینسچه هفتنگهاعتش فشی شسچه ماترو

هرکس نیکی کند براه خدا رود پاداش یابد هرکس براه بد رود مکافات یابد ازکلام خدا

یو واره ترغنیش ویسفاسچه ینو

وزور وتنومندی داد خداوند بدو بهرام ایزدرا وبه خلقی را سپرد تانیکانرا

گره تیو عهه ریه خره ننگهچه تاسر کرده دهم

رهبر باشد ثنا وستایش گویم نور پاک یزدانرا

سروشم تا اوعه یزه میده ینگهه اهچه

سروش یزشن می کنم ازقلب صاف بدانید

وره ترغنچه هوزا نته وچه ویدیا عچه

که شاه و بهرام ایزد راه تمامی مردم پاک است ونیکانرا رهبر باشد

رواعن امشاسفنتا اوعه هفتو کرش
جنگی امشاسفندان هفت کشور

ویریم زام یو دینو دسو دینیاعه
زمین رهبر می باشند خدا دیندارانرا دوست دارد و دین دشمنانرا

وسو خشترو فره چریته اوعه
بمیرانند شهریور امشاسفند ظاهر گرداند بدی مرمان را در

یام استه ویتیم گیتام ایه دینیه
عذاب اندازند ورسوا گرداند مکاران را در گیتی بے دینان

فرو رنته اهورو مزدا اشه وه
به غضب خدا گرفتار شوند داد گ اور مزد پاکان را دوست دارد

فرا وهومنو فراشم وهشتم فرا
ظاهر کرد وهمن امشاسفندرا ظاهر گرداند بهشت امشاسفندرا ظاهر کرد

خشترم ویریم فراسفنته آرمی تش
شهریور امشاسفندرا ظاهر کرد سفندارمذ امشاسفندرا

فراهه اُرده تاس فرا امره تاس

ظاهر کرد خورداد امشاسفندرا ظاهر کرد امرداد امشاسفند را

فراآهیرش فرشنو فراآهیرش

ظاهر کرد بزرگی و شناخت خودرا بردم اشو ظاهر کرد بزرگی و شناخت خودرا

دکیشو فراده ویعه بیه اهو بیه

دروین پارزیسان ظاهر کرد نیکی و پاکی و خوبی و نور

ویعه بیه نواهو بیه نفایاآه سروشهه

و راه پاک تا مردم بروشنی روند از ظلمت و تاریکی دور شوند سروش

اشیهه هورودهه چه عنکهی عش یواستهه

اشوی خوبصورت و فیض رسان که سراسر زندگی زود خداوند و مردم پاسبان است

وتو یسچه استهمنه هیو فیره دروه تد

گردانید تا پاکی نگهدارنده خلق است و دیوان را دور گرداند

مهرکاد فیره دُروه تد ایشماد فیره

دزدان و دیوان را بسیار اند همیشه دیورا دور گرداند

درودبیو هنی بیو یا آس خریرم

آبهاے چشمها و آبهای رودها پاک گرداند تا باقی بماند نسل از

درفشم گره و نان ایشمهه فرودرومی بیو

مردمان نیک و نیست شوند هشیم دیو و جاری کرد درهمه جا آبهارا

یا ایشمو دژدا درا ویاد مدویدا تود

تا هشیم دیو و دروجان و اهرمین دیوان و دزدان مکار و راه زنان

دیوو داتاد اده نوتیم سروشه اشیه

دیوان نیست شوند و بر مردم راه نیابند سروش اشوے

هورودہ زاورہ دیا هیستی عہ بیو

خوبصورت و فیض رسان دایم پاسبان خلق میباشد چشمهاے آب آفرید

ورده تاتم تنو بیو فوغو سفخشتیم

تا مردم سلامت باشند تنو مند از آب یابند زره تشت از خواندن زند

وبیشه بینتام فیتہ جنتیم

اهرمین را از جهان بر انداخت بیباکی زندگانے کرد

دشمنان دین را بند ... مینوی است و از تنومندی دیو انزا

دش مینیه ... نام هترا نو اعتیم همره

تنام اُروه تنام دبیشه ینتام عهریه

از تن خود ... ودهر نمود ... واهرمین را از جهان براندا خت ... ثنا و ستایش گوئیم

خره ننگهیچه تاسرکرده یازدهم سروشم تا اوغه

نور پاک یزدانزا ... سروش

یزه میده ... یم چیتوارو ... اُرونتو ... اروشه

یزشن میکنم ... همیشه اوقات بدانید ... و دانسته باشید که خداوند پاک ذات

روخشنه فرادرسره سفنته ویده واعنگهو

روشنی را از خود ... ظاهر نمود در زمین ... سفندارمزد را موکل کرد تا دیوانزا دور کردانم

اسپیه مینیه وه سنگهو وزنته سره وینه

و دفع بدان کند در مینو ... واهرمین را بر اندازد ... مانند باد میوزد در همه جای گردد و پاسبان است

ایشام سفاعنگهو زره نیه فیته توه

تا دیوان ... بردم نیک اشوان ... راه نیابند ... و پاکانزا ... نگاه

رشتا عنکهو آسینکهه اسفی عه بیه آسینکهه

واری کند ودفع بدان کند از قوت تنومندی خود دفع بدان کند

واتیعه بیه آسینکهه واریعه بیه آسینکهه

از نور خود دفع بدان کند از غضب خود دفع بدان کند

میغنیه بیه آسینکهه وثاییی بیه فته رتیعه بیه

از عزت خود دفع بدان کند از خوبی خود وپاکی وروشنی خود

آسینکهه هوستیا عنکهه منه یا یوعه

دفع بدان کند هر کس پلیدی در زمین پنهان کند سروش ایزد از ان کس بیزار است

ویسفی قی افه ینته یام اوعه فسکاد وه ینته

همه پلیدان وپلید کاران در غم وغصه اندازد خوبی به پلیدان

نو عداوعه فسکاد آفنته یوعه ویعه بیه

ندهد در غم وغصه اندازد ناخوشیها وبلاها بردم پلید واز پلید خود بدهد

سنی تشس بیه فراتیه ینته وزم نه یم

بدی وزشتی به بدکاران ونه از نور خود آشکار دروغگویان را بسزای

وهیسیم سروشم اشیم یدچد اشتیره

خود رساند پاک سروش اشو نگهبانست بر دوست داران خدا

هندوو آگه اروه یته یدچد دوشیتره

و براندازد دشمنان دوزدان را و نگهبانست بر پیروان پیغمبران

نغنه + عهه ریه خره ننگهیه تا سر کرده دوازدهم

و رهبران ثنا و ستایش گویم نور پاک یزدان را

سروشم تا اوعه یزه میده یوبره زو

سروش یزشن می کنم ای آن کسانیکه براه پاک

بره زیاستو مزدا دامان نشنگهسته

و روشنی و کار نیکو کنند و میروند و پاداش یابند از دادار اورمزد ای شنای و هر گز شکست نیابند

یو آتره تیم همهه ایان همه یا واخشه

ای از خدا بیخبران بترسید از خشم خدای والا که از ساحران و

فو عمد گرشویره اوه زیته یدخنه

ستمکاران بیزار است امشاسفندان از مردمان پلید دزدان نفرت کنند

زستیه سنی تش بامیم رثم
زشتی و بدی هیچ گناهی بدتر دروغ گفتن نیست وروی بگردانند
هوادیغیم بیجم بروعترو درجمنو
از دیو است و دیوان. از آتش حسد خود می سوزند حسودان در غم گرفتارند
سنه تاعه دیوه نام فیته کمره ده
زنش میدهم دیوان پلید از پاکی همیشه دور زند
سنه تاعه دروه تو مینی عش عنکر هه
زنش میدهم و دروندان را دیوان را اهرمن دیوان را
مازی نیه نام سنه تاعه خره وید روش ایشمهه
به بازماندگان دیو پلید زنش میدهم دیو پلید کاربد بی نور به ایشم دیو
دیوه نام ویسفنام سنه تاعه دیوه نام
دیوان اهرمنیان پلید را همه زنش میدهم و دیوان پلید
سیزدهم کرده تا سر خره ننکچه عهه ریه
نور پاک یزدانرا ثنا و ستایش گویم

سروشم تا اوعه یزه میده عد دچه

سروش تا ... یزشن میکنم کسانیکه پاکے دارند

اینه دوچه عددچه ویسفامچه ایفه امام

همیشه پاک می باشند کسانیکه پاکند بهمه پاکان شریکیند و باد و بلاو طاعون

زام ویسفام آسروشهه اشیهه تخمهه

پاک که در همه جاهستند زسانم سروش اشوے بانیرو قوت

تنو مانتره تخمهه هم وره عتة وتو بازش

و تنومند بانیرو قوت و شکست دهنده کج رفتاران است بازوے

او جنگهو رتیشتا کمره ووجنو دیوه نام

پرقوت دارد نیست کرداند ساحران و جنیان و دیوان پلید را

و نه تو و نه تیشش و نیته وتو اشونو

و در هر وشب و روز و در همه وقت پاکانرا یاور است

و نه تو و نه تیشش و نن تیمچه افره تا تام

و در شب و روز شکست دهد اهرمن را و یارے دهنده پاکان است

یزه میده یامچه سروشهه اشیهه یامچه

یزشن می کنم پاک سروش اشو را وپاکن

ارشتوعش یزه تهه ویسفه نمانهه

یزشن ایزد را یزشن می کنم و همه نیکان را

سروشو فاته یزه میده ینکهاده سروشو

سروش ایزد که پاسبان خلق است یزشن میکنم نگهبان و پاسبان سروش

اشیو فره یو فره تو فیته زتونامچه

اشو ظاهر : آشکار است پاک نیکی رسان است

اشه وه فرایو همتو فرایو هیختو

یا پاک سروش ایزد آشکارا پاک کن نیت مرا آشکارا پاک کن گفتار من

فرایو هورشتو عهه ریه خره ننکهیچه

آشکارا پاک کن کردار مرا ثنا و ستایش گویم نور پاک ایزد را

تاسریتا اهو ویریو دو یسنیچه

چون وپاک است دانا و ورمرد یزشن میکنم

تا اوعه آفرینامه سروشهه اشهه

امید که قبول و پذیرفته باد سروش اشوے

تخمهه تنو مانتره درش دروشش

باقوت و تنومند صاحب یراق و حربه و صاحب دوا قلیم گیتی و مینو

آهیریهه اشم وهو یکث اهماعه

بیاری ما برسد پاک و نیکو همی باد

ریشچه تا اوعه اشم وهو یکث

نیکی وار زانے پاک و نیکو

❖ فیروز باد برساد ❖

شاد و فتح مند باد

آتش نیایش

نمه ستی آترش مزدا اهورا هودا

نماز بر تو ای آتش نور اورمزد داو دهنده که لایق

مزشته یزه ته اشم وهو ۳ بار

به نیایش ستایش هستی

فرورانه هرگاه که باشد اگر از برای آوران باشد

آترو اهوره‌هه مزدا فتره توه

یا شاه آدر ایزد دادار اورمزد ترا نور داده موکل

آترش فتره اهوره‌هه مزده خشنوتره

بر آتش کرده نور دادار اورمزد است برای خشنودی او

یسناعچه وهماعچه خشنوتره‌عچه فره‌ستیه‌عچه

یزشن میکنم نیایش می کنم خشنودی میدهم ظاهر میکنم پاکی او را

گر از برای وهان باشد توه آترش فتره اهوره‌هه

ای آتش نور دادار

مزدا خشنوتره یسناعچه وهماعچه

اورمزد برای خشنودی او یزشن میکنم نیایش میکنم

خشنوتراعچه فره ستته یچه یتا اهو ویریو

خشنودی میدهم و ظاهر میکنم پاکی او

زوتا - تا سر - یسنیچه وهمیچه هوبره تیمچه

پرستش میکنم نیایش میکنم بوی خوش میدهم

اُشته بره تیمچه ونته بره تیمچه آفرینامه

براستی و درستی امید که قبول پذیرفته باد

توه آترش فتره اهورهه مزدا

ای آتش نور دادار اورمزد

یسنیو اهه وهمیو یسنیو بیا وهمیو

تو لایق به ستایش و نیایش لایق به نیایش اشش

نمانا هو مشیاکنام اشته بویاد اهماعه یزه

باین خانه مردمان نیک بخت باد هرکه نمازد

یسه توا باده فرازاعته ایسموزستو

پرستش بتو می کند بازشن نیایش ایسم بدست

برسمو زستو گاعو زستو هاونو زستو

برسم بدست جیوام بدست هاون بدست

واعتیو ایسمه نیا واعتیو بوعده بیا

لایق باشی با ایشم لایق باشی با بوے خوش

واعتیو فتوه بیا وعتیو افس مینه بیا

لایق باشی برای خوراک خوردن لایق باشی افسرده نیباشی

فره نایش هرتره بیا وهمایش هرتره بیا

ازبراے جوانان و نگهبانی نیکان جوانان لایق باشی

آترشش فتره اهورهه مزدا سوچه بیه

ای آتش نور دادار اورمزد سوزان باشی

اهمیه نمانه مدسوچه بیه اهمیه نمانه روچه بیه

درایت مکان همیشه سوزان باشی دراین منزل روشن باشی

اهمیه نمانه وخشنه بیه اهمیه نمانه دره غمچد

دراین خانه درخشان باشی درین جایگاه تا دیرزمان

ایفه زروانم افه سیرام فره‌شوکره‌تیم

تا زمان دراز قوت دهنده باشی تا رستاخیز

بده سیریا ونکهایا فره‌شوکره توعد دایامی

همت دهنده موکل باشی تا رستاخیز مدام باشی

آترش فتره اهورهه مزدا آسوخاترم

ای آتش نور دادار اورمزد تو بده آسانی

آسوسراعتیم آسوجیتیم فوعرو خاترم

تو بده فرورش تو بده زندگانی فتح‌مندی و فیروزی

فوعرو سراعتیم فوعرو جیتیم مستیم

فتح‌مندی و آسانی فتحمندی و فیروز و زندگانی بده بزرگی

سفانو خشوه درم هزوام اردونه

دانشش و شیرین زبانے در روان من

اشه خره‌تیم فسچتیه مه‌تم مزاعنتم

بیناکی نورمند گردان پس خرد بزرگ بزرگترین

افیره آترم نیریام فسچیته هام دره تیم

بده که پلیدی دور شود از آدر ایزد مردانگی و نیرو و زور و قوت مستطیم مردی

عردوو زنگام اخفنیام آستوگاتیم

برپا ایستادن و قوت پاه و چالاکی و زود رفتاری

جنوریم تترو شام آسنام فره زنتیم

بخشش بمن فرزندان نیک و نامدار تیز ادیر

کرشور ازام ویاخنام هام رودام هوافام

و هوشیار عقل مند دارنده انجمن را خوب صورت و نیک نام

آترو بیثرم هویرام یامی فرادیاد

از تنگی خلاصی دهنده با شجاعت آن بزرگی که خانه

نماتیمچه ویسیچه زنتیمچه دخیمچه ونگهاستیمچه

و محله و ده و شهر و مرز و بوم را آباد بکند من را بخشش

یادامی آترش فتره اهورهه مزدا

دایم پر نور باشی ای آتش نور دادار اورمزد

یامی عنهکهد آفره ساعنگها نیرمچه

آن چیز که اکنون مرا درکار است بده نیرود

یویچه تاعته وهشتم اهیم اشونام

تنومندی همیشه بپاکے عمرمن بپاکیزگے

روچینگهم وسیفو خاترم زه زه بیه دنگهاچه

وخرمی دراشنی بگذرد بیابم بهشت برین

مزده دنگهاچه سره وہیہ اُرونیچه دره غه

جائے نیکاں وپاکان بمن عطاکن روان من تا دیرزمان

هونگهه وسیفی عه بیو ستیم برتیه آترش

پاکی همراه کن همه بندگان می خواهیم ای آتش

مزدا اهورهه بیعه بیو ایم اهم

نوراورمزد دادوهنده ترابراے خلق پرستاده اند

فچیتیه خشتفنیچه سیریچه وسیفی عه بیو

روزوشبان خوراک پخته کنی همیشه بندگان

هچه غریتیه هوبره تیمچه اُشته بره تیمچه

بیاکی نماز میبرند تو نیایش می کنند ستایش میبرند تو خوشحال

وِنته بره تیمچه سفتمه ویسفنام فره چرتام

هستند ای پور سفنتمان همه چیده ایشش

آترش زسته آدیدیه چیم هخه اشه

آتش پرورشش می کند و می گوید خداوند تندرستی

بریته فره چرتوا ارمیشاده آعد یزه شی

بده رفتار دوستی وانجمن نامی باشد که همیشه با پرورشن

آییم بریته ایسمم وااشه یه بره تم

آنشخص ازبرای من ایسم بپاکے و پرہیزگارے

برسمه وااشه یه فرستره تم اُرورام

برسم بپاکے گسترده با بوی خوش اروس

وهد انیغتام آهی فسچیته فری نیته

هیزم خشک میرساند به آن شخص دعا می کند

آترش مزدا اهورهه خشینتو

آتش گوید ای اورمزد خدای بزرگ مانندیکه من

اوشتو هغذ نکهم افه توا هخشوعد

خوشحال شدم خوشبو شدم پاکی بتو بسته باد تروتازگی

گی عش وانتوه اُفه ویره نام فوعروتاس

و گوسفندان و گاوان زیاد باد آدم پرقوت زور آور زیاد

اُفه توا وره زدچه منو وره زوه تچه

باد که گرفه زیاد کنند وشوق داشته باشی

بخشوعد عنکهه اروا خش عنکهه گیه

تازه رو زندگانی بخوشحالی زندگانی باآبادی

جنعیتشه تا خشفنو یا جواهی عمد آترو

وپر نعمت شب و روز زنده باشی این دعای آتش آدر ایزد

آفره ونم یو اهماعه ایسمم بریته

و همچنان دعا کند هر کس برای من ایسم بیاورد

بمیش روچس فرشتیم اشهه

هیزم خشک بیاورد روشن کند پاکے پاک و

بره جه یوژ دامان بواج گفتن برساد

پرہیزگاری تا دامان قیامت بسته باد

بخشنودی مینوی اردی بهشت بلند اور سروش

بخشنودی بلند مینوی اردی بهشت و بلند اور ایزد و سروش ایزد

دوبهرام ایزد او اهما امشاسفندان

دو بهرام ایزد با همه امشاسفندان

فیروزگر زنش اهریمن و دیوان و

فتحمند باد زنش بر اهریمن و دیوان و

درجان وساستاران وو تاه کاران و دین

درجان و جادویان و گنه گاران و دین

دشمنان او ابیشیم خره وید روشش +

تباه کننده با بیشم دیو بے نور بدسیرت باد

بزبان گفتن یتا اهو ویریو + یسنمچه

چون یگانه و پاکست دانا اورمزد پرستش میکنیم

تاوعه آفرینامه آترو اهوربه مزدا

امید که قبول پذیرفته شاه آورایزد واداراورمزد

فتره توه آترش فتره اهوربه مزدا

نور داده ای آتش نور وادار اورمزد

اد آتو هماعه آتری راتام منگهما

پرستش و نیایش برلے تو می کنم

اشم وهو یک + اهماعه ریثیچه تاوعه

ویسفو خاترم آسموعه آزارشوا اهورا

ای اورمزد پاکیزگی همراه من کن باداوار

آرمیتی تویشیم دسوا سفی نشتا

بمعرفت نیک و پرتیان برداری دقوت نیکی کردن

مینی مزدا ونگهایا زدو ادا اشا

بمن بده ای اورمزد افزونی کننده ازبرای کلام پاک

هزود ایمه ود وهی نمنگها فسته رتیم

زبان گویائی بده تا نیکوئی و پاکے افزون بکنم همیشه راستی

رفدراعه ووعرو چشانی ووعشی

و نیک منشنی برای آموختن نیکے بردم به بخشا بمن کر

موعه یادی ابفرا تاخشترهیا

بیشگی تو باشد بفرمائے پادشاه عادل

اهورایا ونگهیش اشتش نمنگهو

خدای مهربان از نیکان مدد میخواهم که عقل کل

فروسپنتا آرمیتی اشاد دینیا

بمن کرامت کن یا سفندارمد دین پاک دین

فره وخشیا اورتام زره تشترو تنوسچید

ودرمزدی که راه راست زرتشت است بمن بده که تنومندی بمن

خنیا اشتنم د داعتنه فه اُروه تاتم

نیک منشنی اد اسازم د فرمان برداری

منکهسپا ونکمیشش مزدا شیو تیتهها

پادشاه بی خور د خواب اور مزد به نیت نیک

اشایاچا اُخد خیاچا سروشم خشترمچا

و پاک جان خویش فدا کنم یا سروش ایزد یا خدای مهربان

اشم وهو یک هزنگرم تا اوعه برساد تا سر

آفرینگان رفتون

نام ایزد واجیم منشن خوب داریم همگی

سروا پوشیم همگی دعا وکریم بدادار

اورمزد رایومند خرومند نام ایزد یتا اهو

ویریو ۱۲ دوازده ✤ اشم وهو ۳ سه گاه رفتون

مینوی اشه وهشت آفرینگان رفتون

انوشه شان بروان رساد هما روانان فروهران

اشوان هستان وبهدینان وزادان دور

زادان از کیومرث تا بسیو شانس فیروزگر

هما برسان بپذیران بمینوشان آفرین گفتاریم

بوزد وزیان وتلخه وغم همه آواز واشتاریم

پذیرفته اورمزد وامشاسفندان باد هیاره وهمان

رساد زنشن اهرمن دیوان شوت بهرت

روان هما روانان فروهران اشوان رساد نام

ایزد یتا اهو ویریو دوازده اشم وهو

سه بار بفرورانه گاه

رفتون خواندن

اهورهه مزدا ریوتو خره تنگهتو امشنام

دادار اورمزد راست گفتار خلقت کننده نورها وامشا

سفنتنام اشهه وهشتهه آترسچه اهوریهه
سفندان وارد بہشت امشاسفند وآذر ایزد دادار

مزدا فتره وسفی شنام یزه تنام اشونام
اورمزد نورداده برائے ہمہ شان زشن میکنم وپاکان

منیه ونام گیته نام اشونام
مینوی وپاکان یکه در گیتی هستند پاکان فروهران

غره وشنام اُغره نام عیوه تیره نام
نگهدار وبے عیب وپاک هستند

فوعریو دکیشنام فره شتنام نبانزدشتنام
زرتشت فرمود ستایش هریک لازم است برای فروهران ونیکان

فروشنام خشنوتره یسناعچه وهماعچه
ملوکان یزشن میکنم نیایش می کنم ستایش میکنم

خشنوتراعچه فره ستیچه تیااهو ویریو
خشنودی میدهم ظاهر میکنم پاکی اورا

زوتا ✢ تاسر ✢ اته زی مرود اهورهه.

دادار فرمود این چنین

مزوا سفتماعه زره‌تشتراعه رفتونهه

اورمزد به سفنتمان زرتشت که در باب رفتون پاک

رتو واخدم وچو فره‌سه چه‌تا اشاعم

وبزرگست وبخواندن آن در فصل گرما وبفرس ازمن چرا که هر سئوالی که میپرسی

زره‌تشتره یاته‌تی اهماعه فرشته فرشتم

ای زرتشت همت بلند مینوی هرچه میخواهی ازمن درباب

زی توایته ناتدامه ونتم ید تواخشیه

رسالت خود بفرس واستوارگشته دین مرا ظاهر کن پیش

یانس ایشم دیاد امه ونتم فره‌سد

گشتاسب وآن ترا مدد میکند تو بمقصود خود میرسی پرسید

زره‌تشترو اهورم مزدام اهوره مزده

زرتشت به دادار او مزد که ای دادار اورمزد

میینیو سفی نشته داتره گیتنام استه

در مینو رستگار جاوید وخرّمی در گیتی است

ویتنام اشاعُم چو دہونا انگہو یاعته

مرا بیاموز کہ رستگار باشیم آن مرد کہ رشنوم بپاکی دارد

چو دہونا اشیہ عته چود اہماعہ یزہ

آن مرد کہ بپاکے ولایق بندگی می کند ہمیشہ یزشن

منیزدم انگہد یورفتونہ رتوفرہ تہ

ونیایش بپاکی می کند آن مرد کہ رفتون در وقت خودش

رفتونم رتیم فرہ مزاعتہ رفتونم رتیم

رفتون یاد کند ظاہر نماز برد رفتون یاد کند

فرایزاعتہ فرستاتی عہ بیہ زستی عہ بیہ

یزشن ونیایش کند پاک کند ہر دو دست خود

فرستاتی صہ بیہ ہاونی عہ بیہ فرسترہ تادفہ عتہ

پاک کند ہاونیم بگسترد جائے پاک

برسمن ازداتا دفه عته هوماد

برسم بزرگ باقاعده آماده کند هوم بوی خوش

روچینتا دفه عته آتراد سرادیم

روشن کند آتش برابر آتش سوزان سرایان

نادفه عته اهوناد ویریاد هومو انگهر

ایستاده جمع فرشتگان و کلام اهونور سرایان یاد کند و هوم کوبد از شیرواش

نشتهه هزوو مانتروهی تهه تنوو

بخورد بازبان وتن پاک کلام خدا بخواند به تنومندی

فه عته شه اوختة اهورو مزدایته واتو

در وقت رفتون آن کس چه قدر صواب دارد داوار اورمزد جواب داد

رفتونه ترادیماد سفتمه زره تشتره

کرفستون سوسم گرما بتو بنمایم ای سفنتمان زرتشت

ویسفم اهیم استه ونتم فراده تچه

هر مرد که تن خود بپاکی برشنوم کرده رفتون سرایان

وره ده تیه سوشین تچه اوه چه اشاعته

اردی بهشت امشاسفند راستایه ویاد می کند مشکی با و طرف

جامیاعته اودهونا الکهوته اوداهماعه

جنوب تمام دنیای جسمانی را می افزاید وآباد می کند

یزه میزدم انکهد یو رفتونه رتوفره ته

آمرزد پرستش کرده صواب دارد مزد حاصل میکند در وقت رفتون یعنی در فصل گرما

رفتونم رتیم فراماعته رفتونم رتیم

رفتون بپاکی ظاهر پرستش کند رفتون بزرگ بپاکی

فرابزاعته فرسناتیعه بیه زستیعه بیه

نیایش کند وپاک کند هر دو دست خود

فرستاتیعه بیه هاونیعه بیه فرستره تادفه عته

پاک کند هاونیم بگسترد جای پاک

برسمن ازواتا دفه عته هوماد روچینتا

برسم بزرگ با قاعده آماده کند هوم بوی خوش روشن کند آتش

دفه‌عته آتراد سراویم نادفه‌عته اهوناد

و برابر آتش سوزان سرایان ایستاده جمع فرشتگان کلام اهونور

وعریاد هوامو انکهر شتهه هزوو

بخواند وهوم سفید ازشیره اشش بخورد بازبان تن پاک

ماتروهی تهه تنوو فره ووچد اهورو

خدایا دکند تنومندی یابد نزدیک بلمن که دادار

مزدا سفتماعه زره تشتراعه رفتوهه

اورمزدم شودای پورسفتمان زرتشت پیغمبر رفتون

رتو واخدم وچو اشم وهو + سه +

رفتون بزرگست بخوانید بیاموزید پاک کنید +

آفرینامه خشتریانه تا سر گفتن تا ویسفوخاترم

عته جمیاد + تا - وهونام مهی + دوبار - یتا

اهو ویریو + یک - اشم وهو یک یتا اهو

دوبار + یسنچه + تا - آفرینامه اهورهه مزدا

تا ❊ بنا ز دشتنام فره وشه نام اهماعه رئشچه
تا ❊ ویسفو خاتارم ❊ هما روز دهمان ❊ تا سر خواندن

آفرینگان پنجه

هشتت اشونام فروشیو نام ایزد یتا اهو ویریو
هفت ویک اشم وهو ❊ سه هرگاه که بید گفتن
اهورهه مزدا ریوتو خره ننگهتو امشنام سفنتنام
کاتا بیو کرده یا ویساوه انوشه شان برروان رساد
هماروانان فره وهران اشوان هستان و بیدان
وزادان ورزادان اژ کیومرث تا بسیوشانش
فیروزگر همابرسان و بپذیران و نیوشان آفرین گفتار
بیم بوزند وزیان و تلخه و غم همه او اژ و اشتار
بیم پذیرفته اورمزد و امشاسفندان باد هیاره وهان
رساد زنش اهرمین و دیوان شوت بهرت

روان هما روانان فره وهران اشوان برساد

همت وهیخت وهورشت نام ایزد یتا اهو

ویریو - هشت گفتن - اشم وهو سه گفتن فره ورانه

هرگاه که باشد ✢ اگر پنجه کوچک باشد

اهورهه مزدا ریوتو خره ننگهتو امشنام

دادار اورمزد راست گفتار خلقت کننده نور دامشا

سفنتنام اشونام فره وشنام اُغره نام

سفندان اشوان پاکان نگهدارنده

عیوه تیره نام فوعریو دیشنیام فره وشنام

بی عیب هستند زرتشت فرمود در دین بهی ستایش پاکان

نیا نزد وشتنام فره وشنام خشنوتره

فره وهران نیکان لازم است برای خشنودی او

یسناعچه وهماعچه خشنوتراعچه فره ستیچه

پرستش میکنم نیایش میکنم خشنودی میدهیم ظاهر میکنم پاکی او را

یتا اهو ویریو زوتا ۞ تاسر ۞ اهورم مزدام

دادار اورمزد

ریونتم خره ننگهنتم یزمیده امشاسفنتا

راست گفتار خلقت کننده نورها یزشن میکنم امشاسفندان

هُخشترا هوداعنگهو یزه میده اشونام

که خداوند نورداده پاک کند یزشن میکنم پاکان

ونگمیش سپراسفنتا فره وشیو یزه میده

که خوروخواب ندارند و ارواح پاکند یزشن میکنم

کرده یادیاده باید خواند ۞ اگرپنجه بزرگ باشد - اهورهه

دادار

مزدا رایوتو خره ننگهتو امشنام سفنتنام

اورمزد راست گفتار خلقت کننده نورها وامشا سفندان

کاتا بیو سپنتا بیو رتخشترا بیو اشونه بیو

که سردار کاتا و روح پاکنه که خداوند نورداده است باپاک.

اهونه ویتیاکاتیا اشته وتیاکاتیا

کاتا اهنودگاه اشته ودکا

سفنتامینی عش کاتیا وهوخترباکاتیا وهشتو

سفتمند گاه وهوخترگاه وهشتو

عشتوعش کاتیا اتونام فره وشنام اُغره نام

عش گاه با پاکان فردهران که نگهدارنده

عیوه تیره نام فوعریو وکیشنام فره وشنام

وبی عیب هستند زره تشتت فرمود در دین بهی ستایش پاکان

نبا نزدشتنا فره وشنام خشنوتره یسناعچه

وارواح نیکان پاکان لازم است پزشن میکنم نیایش میکنم

وهماعچه خشنوتراعچه فره ستیئچه یتا اهو وئیریو زوتا

ستایش میکنم خشنودی میدهم ظاهر میکنم پاکی اورا

اهورم مزدام ریونتم خره نگهتم یزه میده

دادار اورمزد راست گفتار خلقت کننده نورها پزشن میکنم

امشاسفنتا بخشترا هوداعنگهو یزه میده

امشاسفندان که خداوند نورداده است یزشن میکنم

گاتا سپنتا رتخشترا اشونیش یزه میده

گاتاها که کلام خداوند است پاکست یزشن میکنم

اهونه وئیتیم گاتام اشونیم اشهه رتیم

اهنود گاتا کلام پاک یا اشوی خود پاک و بزرگست

یزه میده اُشته وئیتیم گاتام اشونیم

یزشن میکنم اشتود گاه کلام پاک

اشهه رتیم یزه میده سفنتامنیم گاتام اشونیم

یا اشوی خود پاکست یزشن میکنم سفنتمد گاه کلام پاک

اشهه رتیم یزه میده وهوخشترام گاتام اشونیم

یا اشوی خود پاکست یزشن میکنم وهوخشترا گاه کلام پاک

اشهه رتیم یزه میده وهشتوعشتیم گاتام

یا اشوی خود پاک است یزشن میکنم وهشتوعشن گاه کلام

اشونیم اشهه رتیم یزه میده اشونام ونکیش

پاک باشوی خود پاک است یزشن میکنیم پاکان که خور و خواب ندارند

سیر اسفنتا فره وشیو یزه میده کرده یا ویساوه

و اشاسفندان پاکند یزشن می کنم یا ویساوه فره وهرا

اینجا است آده ینته همس فسمیدیم فیسته رتیم

بپلکے بطرف به کاه همس فسمیدیم

آعد آتره ویچرنته دسه فره خشفنو اوو اود

این محله آمده ورفت کننده تاوه روزکه پلیدان دور شود ببیند کدام کس نماز

زیشنا عنکهمنو کو نوسته واد کویزاعته کوافریاد

و نیایش میخواند و بیاموزند کدام کس مارا می ستاید کدام کس مارا

کوفریاد کوفیته زناد کومته زسته وستره

یزشن میکند کدام کس بپاکی یاد کند کدام کس لباس

وته اشه نامه نمنکهه کهه نوعده نامه اغیره یاد

و پوشاک به نیت پاک بدست میدهد دور ند هرکجا یاد میشود نام شان نام اکدام ابنجی

کهه وو اروه فرایزیاد کهماعه نوتد داترم

میشود از شما روان باد کدام شخص پرشن میکند از مایان بکدام

ویاد یدهی عنکهمد خیریان خره تم اثرمینم

بهید که همیشه تروتازه مانند خوراک تازه داده

یویحیه یوتیاتیچه آعد یوناهیش فرایزاعته

میشود از برای روان خود هر کس که با خوراک پرشن کرده

کومته زسته وستره دته اشه ناسه

بدست گرفته بیاد ما پوشاک به نیت پاک

منکهه اهماعه آفرینتة خشینتا انیه تا

بدست خود به همیشه ما را می ستاید خوشحال می کند تا همه

ادیشتا اُغرا اشونام فره وشیو بیاد

دیوان درجان دور شوند و پاکان و فره وهران بیایند بهمه

اهمه نمانه گی عشچه واتتوه افر ویره باجیه

دعا کنند که درین خانه گوسفند گاوان بتومندی زیاد شود و مردان دلیر

بیاد آ‌سشیچه اسفو در نزرسیچه واخشو

زیاد باد پرهیزگاری واسف تیزرو گردون استواری باد

بیاد ناستا هیو دیاخنو یونو باده

زیاد باد وآن کس که با خوراک اشوی پاک

فرایزاعته گومته زسته وستره دته اشه

یزشن کرده بدست با نماز اشوی پوشاک بدست خود میدهم

ناسه منکهه اشونام فره وشنام اُغره نام

به نیت پاک باو کنه و پاکان و فروهران دور میکردانند

عیوه تیره نام اُغره نام واره ترغنام

و پلیدی دور شود از نام شاه و رهرام ایزد

فوعریو دکیشنام فره وشنام بنانزدشتنام

به پور سفنتمان به بهدینان بگو که فروهران و نیکان و

فره وشنام فره وشیو خشنیتا انیتو نمانه

رواج اشوان همگی خشنود گردیده این خانه

خشینتا ویچرنتو اهمیه نمانه خشینتا

خوشحالی کرده آمدورفت میکنند درین خانه باخوشی و

آفرینیتو اهمیه نمانه ونکهیم اشیم

باآفرین بمانا د درین خانه خرمی بهتر و پاکی

خاپه رام خشینتا پاره نیتوبیچه اهماد

و دولت خشنودی و رامشنی و پاکی همیشه

نماناد ستوماچه رازه رچه برنتو دتوشو

به این مکان باد باخوشی ستایش ونیایش خوشحالی

اهورهه مزدا امشام سفنتام پاپچیم

داد ار اورمزد وامشا سفندان تمام بداندیشی

گره زانا پاره مینتوبیچه اهماد نماناد

دیوپرستی دورکنند کرباراشنی و پاکی همیشه درین مکان

اهماکچه مزده یسنه تام

ستایش کنند بهدینان مازدیسنی

اشم وهو ۳ آفرینامه خشترایه (در آفرینگان
دهمان خواندن) و هونام مهی یتا اهو ویریو
یک اشم وهو یک یتا اهو ویریو + دو +
یسنیچه وهمیچه اوجسچه زوه رچه آفرینامه +
ینجه کوچک و بزرگ چون واج گرفته اند بانجام رساند.
اشم وهو یک اهماعه رئیشچه تا اوعه ویسفو خاترم +

آفرینگان گهنبار

نام ایزد واجیم منش خوب داریم همگی سروا
پوشیم همگی دعا کریم بداداراورمزد رایومند خروه مند
چیتوارو رتو فره تشن } نام ایزد یتا اهو ویریو
براه خدا آشکار برد } چهار اشم وهو ۳ باره
گاه هاون وگاه گهنبار + میدیو که بید + خروه رت و
برزت خدای فیروزگر اورمزد رایومند وخروه مند هیاره

پادار پشت و پناه ما و شما هماو هان و و هینان ازدینان
باد پذیرفته اورمزد و امشاسفندان باد هیباره روان
رساد زنش اهرمین و دیوان شوت بهرت روان هما
روان فره وهران اشوان برساد همت و هیخت و هورشت
نام ایزد + یتا اهو ویریو - چهار - اشم وهو سه بار
فره ورانه گاه هاون باید گفتن - رتوام ایه ریه نامچه
اسنیه نامچه ماهیه نامچه یاعریه نامچه سره دنامچه
یناعچه وهماعچه خشنوتراعچه فره ستسته نیچه
رتو و بره زتو یوا شهه رتوام ایه ره نامچه اسنیه نامچه
ماهیه نامچه یاعریه نامچه سره دناعچه رتوام ویسفه
مزشتنام یوحه هنته اشهه رتوو -

هاونیم فیتته رتیم + میدیو زره میهه رتوو
اگر میدیو شهه بید + میدیو شهه یهه رتوو
اگر فیتته شهم بید + فیتته شهه یهه رتو

اگر ایا ثرم بید + ایا ثرہ یہہ رتو

اگر میدیارم بید + میدیاریہہ رتو

اگر ہمس فنمیدیم بید + ہمس نمیدیہہ رتو

خشنوترہ یسنا عچہ وہما عچہ خشنوترا عچہ

فرہ ستہ یچہ یتاہو

ویریوزوتا - تانسر +

دتاچہ ایتہ مزدہ یسنہ اتیم تیچہ میزدہ مچہ

این کہنبار خراک بہ ہیدیہ بازدیستی وینداد خوراک کہنبار یزشن کردہ

یم میدیوزرہ میم فنی عش گرہ بش یواشتہہ

از تمام میدیوزرم بدہید شیر گوسفند چیز پاک پختہ

فرارزدہ قیتکھو یزہ تہ یہ تیہ نواتد یہ تیہ ہرہ

بہ خوراک ہر وقت بہ ہید یزشن کردہ اگر نتوانید اگر نتوانید ہر چیز

یاسچیدادہ ایتہ دتو دیدہ آدد فنکھارہ یدسروشنادہ

شیرینی کہ پیدا شود خوراکے آن خوراک درست کردہ بدہید این دوح بہدین افرمان کہ

ونهشته ارشوچستمه اشم اشه وستمه

ووادااست وراستی گفتار است وپاکست وبسیار پاکی می کند

خشترم هوخشتروتمه انه زه دختمه ووعرو

وسردار نیک وسرداری نیکان می کند وبیفریب است بسیار نیک

رفنوستمه مرزده کوستمه سرایو وره غوتمه

ونیک نظر سختی است وصبر میتواند کرد درویشان ابرزمان متوجه میشود

سن کشتمه اشهه بره جو متریومیا پارندیش

ودستوران وبهدینان پاک را دوست می دارد وزنان وفرزندان را نیکو

اُفه وازو یزه تد یه تیه نواتد یه ته ایسمنامجید

میدارد وراست ودروغ یکی بشمار ومردم باید کمندبار کنند اگرنتوانند دوست ودارند اگرنتوانند طاقت

آود هشه تام فیریشتام وزیاعش

وطاقت ندارند ازنیت نیک برود وهیزم خشک ازصحرا کادیده

تاعشچه ستوئی بیش تی عش نامنم فراناشیه ته

بیدا کنند بجوبی بار کنند بیاورد بجانه دستور یا گهنبار اگر بار آوردن نتوانند

یزه تد یه یته نواند یه یته ایستامجد اوه

که یزشن کنند وطاقت دارد اگرنتواند وطاقت ندارد از

هشه تام فریشتنام اکوشو مسی بیش انجمنو

هیزم خشک از صحرا کاویده که تا بن گوش باشد یا تا ببازوی

فراتو مسی بیش زستو فرانو مسی بیش

خود باشد یا تا بقدر دست خود باشد پیدا کند

رتی عش نمانم فراناشیه ته یزه تی توه نواتے

بیاورد بخانه دستور گهنبار اگر آوردن تواند که یزشن کند اگر نتواند

توه بختر وتماعجید اوه ختم چیشیا دید

بهر طریق که باشد چاشنی کند اگر نتواند در وقت گهنبار از پیش خدا نماز

اهوراعه مزداعه بخترو تماعه باد ختم

تبرک او را به بهشت رساند یاد دار اور مزد خدای بزرگ و صاحب پادشاه نیک

اهمد همید حیبی دده مهه چا چیش مهه چا

عاول تورا بطریق یکجملے یاد کنم تا عیب مرا بپوشانی و بندگی حاصل کنم انجداہے جہریاں جیانِ دول

هموانمهه چاهید مزواعه اهوراعه اشاعچا

و فرزندان و برادران من قبول کنند ای یکتا اورمزد راد هنده یا گ

وهشتاعه داتوهی میرد رتوفره تشش فوعرو

اردی بهشت بیاری ما برسان تا سرداری یزشن بزرگ نما هر میکنم اوّل

یه اِچه نامیزوهه اداعته سفتمه زره تشتره

بانیکونه از یزشن بتو فرمایم ای سفنتمان زرتشت

ید میدیو زره میهه میزو وارتش امیزود

هرکس کهنبار میدیوزرم یزشن نمیکند و سرداری یزشن

وه نم رتونیم اسنیم دسته انتره

نی آید آن شخص استیر گناه کار میشود از فرمان یزدان

مزده یناعش تبیه اِچه نامیزدهه اداعته

آن رو مازدیسنی است دوم از یزشن بتو فرمایم

سفتمه زره تشتره ید میدیو شمهه میزدوارتش

ای سفنتمان زرتشت هرکس کهنبار سدیو شره یزشن و سرداری

امیزدده نم رتونیم اوه چورتیتم دسته

یزشن نمی آید آن شخص ر دشش گار میشود

انتره مزده یسناعش سره تیه هچه نامیزدهه

از فرمان یزدان آن رومازدیسنی است سیم به نداون یزشن

اداعته سفتمه زره تشتره یدفیته شیهه

بتو فرمایم ای سفتمان زره تشت هرکس کهنبار فیته شهه

میزد وارشش امیزدده نم رتونیم گره موزنگهم

یزشن نمیکند سرداری یزشن نمی آید آن شخص برکردار موزی خو

دسته انتره مزده یسناعش تیریه هچه

گناه کاراست از فرمان یزدان آنرومازدیسنی است چهارم

نامیزدهه اداعته سفتمه زره تشتره

به نداون یزشن بتو فرمایم ای سفتمان زره تشت

یدایاثره عهه میزد وارشش امیزدده نم رتونیم

هرکس کهنبار ایاثرم سرداری یزشن نمیکند دزشن نمی آید آن شخص

وارمنم ستورم فره فره توعته انتره

مانند ستوربا کش باشد ظاهر و آشکار است گناه او ازفرمان من

مزده یسناعش پخده هچه نامیزدهه اداعته

آن رو مازدیسنی است پنجم به ندادن یزشن بتوفرمایم

سفتمه زره تشتره یدمید یاریهه میزد

ای سفتمان زره تشتره هرکس گهنبار میدیاریم سه داری یزشن

وارتشش امیزدوهم رتونیم یاتم

نمی کند ویزشن نمی آید آن شخص راغم وریج دهم

گیتام فره فره نوعته انتره مزده یسناعش

در گیتی ظاهر و آشکار است ازفرمان من آنرو مازدیسنی است

خشتووهچه نامیزداهه اداعته سفتمه زره تشتره

ششم به ندادن یزشن بتوفرمایم ای سفتمان زره تشت

یدهمس فسمیدیهه میزد وارتشش امیزدوهم

گهنبار و همس فسمیدیهه هرکس یزشن میکند وسه داری یزشن نمی آید

تلخه و غم همه او اژ داشتاریم پذیرفته اورمزد
و امشاسفندان باد هیلرهٔ وهان رساد وزنش
اهریمن و دیوان شوت و بهرت روان هماروان
فره وهران اشوان برساد همت و هیخت و هورشت
نام ایزد یتا اهو ویریو ۲ + اشم وهو ۳ +
فره ورانه هرگاه که بید + دهمیا و تکهیا آفره
توغش آغراعه داموغش افه مناعه خشنوتره
یناعچه وهماعچه خشنوتراعچه فره ستهٔ تیچه
یتا اهو ویریو زوتا + تاسر + تا اهمه نمانه جمیارش

اکنون اینجا نه برسند جمع فرشتگان

یا اشو نام خشنی تسچه اشه یسچه و یاده بشچه
و پاکان نیکان که از دیوان دوراند بپاکی یزشن میکنم نیایش میکنم
فیته زنته یسچه اسنی عنکماعه وسیه جمیاد
تا به پاکی برسند مدد پاکان استواری بما بسته باد تا رستگار شویم

اشمچه خشترمچه سوسچه خره نسچه

خره نور و این قبیله را ایخدای مهربان مانند فرشتگان پاکشویم

خاترمچه درغو فره تمتومچه عنکها

حاضراست ازین خانه نورکه بلند وپرتو همه جا تادیرزمان رامشنی بخشش

دینیا یدآهو روعش زره تشتروعش

اشتورباشیم که زرتشت آورده است دادار اورمزد دورمباد به دین پاک

استه نی عنکهدهچه ویسدگاعُش بیاد

کاو و گوسفندزیاد باد پاک رستگارشویم دورشود درین خانه پلیدی

استم اشم استم زش اشونو اوجو

پاک رسائی علم ودانش درین خاندان مردان پاکی باد دراین خانه

استو آهیرش دکیشو جمسان عتره

تا عبادت آشکار گرد دردین بهی بزرگی خود یزدان پاک وکرامت فرما

اشونام ونکهیش سیرا سفنتا فره وشیو

روان نیکانرا پرستارا یزدان پاکان و نیکان کنندگان

اشوعش بیشه زه اچمنازم فره تنکهه

پاکی و تندرستی که به اندازهٔ زمین است

دانو دراجنکهه هوره بره زنکهه اشتی

به درازی رود است باندازه بلند خورشید است در این خاندان

ونکهنکهام خنیشتاتیعه آتره نام فره شه

عطا کن و نور خود در دلمان بتاب آدر ایزد آشکار انور

وخشیاعه ریامچه خره ننکهامچه وهمنید

میدهد ثنا و ستایش گویم خره نور پاک یزدان را تا دیوان دور شوند

اهمه نمانه سروشو اسرو شیتم اخششتش

همیشه اینخانه محفوظ بدار با سروش ایزد نور امشاسفندان برروان ما به بخشش

اناخشتیم راعتش ارانتیم آرمیتش

فرمان برداری نافرمانی برباد یا خورداد امشاسفند

ترویتیم ارشخدو داخشش متوختیم

سخاوت تو آز و حرص دور کند بدتنی و کبر و کینه دور شوند

وا چم اشه دُرجسم یته اهمیه امشاسپنتا

دور شوند پاک درج گردند پاک همه امشاسپندان

سروشاده ایشیاده فیته شان ونکهیش

سروشان واشوان وپاکان نیکان

یستانسچه وهمانسچه واهی یسنچه وهمچه

یزشن میکنم نیایش میکنم پاک و مبرا. برشنها ونیایشها

هوبره تیمچه اشته بره تیمچه ونته بره تیمچه آدره غاد

ازخدامی طلبم پاکی وراستی و درستی هدیه دوستانه دیردوماز

جابیره یاد مایود عمد نمانم خاتره

نگهبانی کند در این خانه خرمی وراشنی

ودخره نو فره رهید ماخاتره دیته

نور فره مند گردان فرزندان نورمند هرگز کم مباد

ایشتنش ماخاتره دیته آسنه فره زنتش

فرزندان نورمند بلند همت کم آزار استوار باد فرزندپاک

خاترو دسیهه فیته اشوعشچه ونگهیا

یا خاک خوش بخت و پاک بر استواری دین بهی

درغم هخمه * اشم وهو ته گفتن

تا زمان دیر بماناد پاک و نیکو

آفرینامه خشتریانه دنگهو فیته اُفه راعه

امید که قبول باد دعای می کنم که پادشاه ما نیک فطرت و پاک و همت بلند باد

اهماعه اُفه راعه ورتراعه اُفه راعه

همیشه فستح مند باد نیک بختی و خشنودی

خشتراعه خشتریمچه فیته استیمچه

به پادشاه ما باد پادشاه ما از همه پاک و فرمان برداری

دره غو خشتریم خشترهه دره غوجیتیم

و دیر فرمانبرداری از خدا می طلبم که پادشاه ما دور و دراز زندگانی

اشتانهه دروه تاتم نتوبیو امهم

و فیروزی و سلامتی از خدا می طلبم که فرشته بزرگ صاحب همت

هو تاشتم هورودم وره ترغنچه اهوره داتم

نیکو خلق مهربان و فتح مند شاه ورهرام که خدا نورداده است

ونن تیمچه افرتاتم فوعرو سفخشتیم دبیشه

وشکست دهنده اهریمنست بیاری پادشاه ما آبر زره تشت ازخواندن زند اهریمن

ینتام فیته جتییم دشمینیه ونام هترانواتیم

ازجهان برانداخت بپاکی زندگانی کرد دشمنان دین به بندمینوی است ازتومندی زند

اهره تنام اروه تنام دبیشه ینتام آفرینامه

دیوان راازتن خود دورنمود واهریمن ازجهان برانداخت دعا میکنم ازخدا

ووه نواوند فشینه بیه ویسغم اروه تم

می طلبم و بفروتنی میخواهم که به پادشاه ما برتمام دشمنان درجهان

دبیشه ینتم ویسغم اغم دبیشه نیتام ارتویو مکهم

واهریمنان دیوان برهمه فیروزمند شود ازاهریمن بد نیست کاران

ارتویو وچینکهم ارتویوشیوتنم وه وینه بیه

بدگفتاران و بدکرداران فیروزمند بشود

رتویه خنگهه رتویه وچنگهه رتویه شیوتنه

فرمان پرمانی او به نیک نیت کاری به نیک گفتاری به نیک کرداری

نجینه بیه ویسفی دشس مینی ویسفی دیوه

فیروزمند باد و تمام اهرمین ازش دورباد همه دیو

یسنه زره بیه ونگهاچه ثرده ونگهاچه

پرستان دورباد بیاید بهشت برین جای نیکان گروثمان

سره ورهه اروبچه دره غه هونگهه آفرینامه

براستی و درستی روان او تا در زمان به پاکی است باد امید که این دعا قبول باد

دره غم جوه اشته جوه اونگهه نرام

تا زمان دیر زندگانی پادشاه باد خرمی و دانائی و مردانگی از

اشونام اترنگهه دژ ورشتام دره زام

خدامی طلبم زنده باد هر چیزی که کرده ام مانند پاکان زمین

وهشتم اهیم اشونام روچنگهم ویسفو

و خوب ترین جای پاکان در آن جهان و این گیتی بار نیکو کاری

خاترم ٭ عته جمیاد یته آفرینامه
بخشش چنین باد این دعای که خواهش نمودم امید که قبول باد

هُمتنام هیختنام هورشتنام یده چا
نیت من گفتار من کردار من ازحال

اینیه وچا وزریناچه واوره زنه ناچه مهی علیبی
تا ابد ازین هرجاکه نیکی کرده شود ازان ماهم باد عیبها

جره تارو نی نیتارو یته تا وهونام مهی
و پلیدیها نیست ونابود باد بلند و فستحمنه باد نام پاک یزدان

دو بار یتا اهو ویریو ٭ یک اشم وهوبک

یتا اهو ویریو ٭ یسنیچه وهمیچه اوجسیچه زوه رجیه
یزشن میکنم نیایش میکنم بزور قوت اشتاغندان

آفرینامه دهمیا ونکهیا آفره اتوعش اغراعه
امید که قبول وپذیرفته باد یزشن می کنیم ونیایش آفرین میکنم ازنور پاک

دا موعش اُفه مناعه اشم وهو یک این کرده دوبار
یزدان راکه فتح مندی دهنده است باید خواند

کردهٔ سروش بن

پنجهٔ سروش اشو نام ایزد یتا اهو ویریو پنج اشم وهو سه گاه که بید گفتن کرده سه گانه سروش ایزد اشوئی درجاوند هماوند فیروزگر زدار دیو ودرج سروش تخمان تگی فانه مان تن نگهدار روان دیده بان روز پاسبان شب نگهدار تن وروان ما وشما وهما ایران ووهان ووهینان وبسته کشتیان ونیکان ووهان هفت کشور زمین سروش ایزد باد مس ووه وفیروزگر باد مینوی اردی بهشت بلند وآدر وسروش و ورهرام ایزد اشوئی درجاوند هماوند فیروزگر نام ایزد یتا اهو ویریو پنج گفتن اشم وهو سه گفتن فره ورانه هرگاه

باشد گفتن - سروشهه اشیهه تخمنهه تنو مانترهه
درشس دروشس آهیریهه خشنوتره یسناعچه
وهماعچه خشنوتراعچه فره ستهئیچه یتا اهو ویریو زوتا
تاسر گفتن نخست + کرده (۱) سروشم اشیم
هورودم وره تراجنم فرادگیتم اشه ونم اشههه رتیم
یزه میده (۲) یو فوعریو مزدا دامان فرستره تادفیته
برسمن یزه ته اهورم مزدام یزه ته امشی سفنتی یزه ته
پائیم توورشتاره یاویسفه توه رستو دامان -
(۳) عهه ریه خره ننگهه عنگهه امه وره ترغنچه
اهه یسنه یزه تنام تم یزاعه سرونه وته یسنه -
(۴) سروشم اشیم زوترابیو اشیمچه ونگهیم
برهزنتیم یزمچه سنگهم هورودم (۵) آخیو جمیاد
اونگهه وره تره جا سروشوا شیو (۶) سروشم اشیم
یزه میده (۷) رتیم برهزنتیم یزه میده یم اهورم

میشتمو (۸) جغ اشهه یوا نوتمو اف اشهه یوا مزدام
وسفچه (۹) وسفه سره وازره تشتره یزه میده ویسفچه
ورشتیمنچه+ هورشته شیوتنه یزه میده ورشتچه ورشتیمنچه+
دیگر گرده + ویکی هاتام گفتن تاطاسچا یزه میده
یوفوعریو (۱۰) سروشم اشیم تااوعه یزه میده
برسمه فرستره نته سره بخش تیشچه پنجه بخش تیشچه
هفته بخش تیشچه نوه بخش تیشچه آبخش تیشچه میدیو
فینتش تانسچه اشنام سفنتنام یسناعچه وهماعچه
خشنوتراعچه فرستیچه عهه ریه خره تنگهچه گفتن تاطاسچا یزه میده
سروشم اشیم تااوعه یزه میده (۱۱) یوفوعریو گاتا فرسیرا
وه ید یافنچه سفنتاعهه اشونوزره تشترهه افس منه وان
وچس تشته ودد آزن تیش مدفیته فره سااشنام
سفنتنام یسناعچه وهماعچه خشنوتراعچه فرستیچه
عهه ریه خره تنگهچه گفتن تاطاسچا یزه میده اشیم

اشم وهو ۳ گفتن آفرینامه خشتریانه گفتن تا یته نا
وهونام مهی چونکه پیش نوشته شده است یتااهو ویریو
یک گفتن اشم وهو یک گفتن یتااهو دو گفتن
ینگهه هاتم یسنچه وهمچه اوجسچه زوه رچه آفرینامه سرو
اشیهه تخمهه تنومانتره هه درش دروش آهیریه
اشم وهو یک گفتن اهماعه رئشچه گفتن تا ویسفوخاترم

همازور دهمان

همازور بید همازورهما اشو بید همازورهمانیکه
بید همازورهما فرخ بید همازورهمیشه شاد وخرم
ورامشن فیروزگره بید همازورکم وناه بید همازور
ویش کرفه بید (۲) همازوردادار اورمزد رایومند
خروه مند باداد اهما امشاسفندان فیروزگرهما
مینوی وه کشش اورمزد آمرزیدار اشش آمرزیداره انگه

هرکه اندر داوار اورمزد فه پتت بیداشش فه تن پسین
رست اواج ویرایند (۳) هما زور وهمن امشاسفند
ده منشنه باداخشته هماونده تروینداری توم اژ آنه
وهان دامان آسن خرد اورمزد و دادگوشو سرید خرد
اورمزد داد اشانه باداشش هست اندر گیتی (۵)
گوسفند پرسرده اژ هرکس اشش زیوشن و دادرشن
وپرورشن گیتیان اژ آن نیز فراژ وسترده و
سترگ وسیاد او وفیمید (۶) هما زور اردیبهشت
امشاسفند مینوی اشایه خروه روشنه بیشه
زنشنه کش هست اندر گیتی آتش سرخ سوزای
اوایشن هروام و دهشش اورمزد دادکش این گیتی
اژش به دجیرشنه (۷) هما زور شهریور امشاسفند
کش هست خروه خدایان مینوی خواسته سیدده
زیوشنه کش هست اندر گیتی ایوخشست ارجومند

زر و سیم دارشن و پرورشن مردمان کش آزادل
بگیتی پدش و رزند (۸) هما زور سفندارمد امشا
سفند وه بنده منشن هود اناای رادج وه کامه
دوشرهو چشمه اورمزد دادا شانه باداشش هست
اندر گیتی زمین هود هه پر برومند پر هیار و مند کش
هر وسف اشوان او شان دروندان اورمانند (۹)
هما زور خرداد امشا سفند رو سالان و ماهان و روزان
و زمانان هو منشنیان مینوکه مردم وه اندر سال فه
فراوونه و فراخه وه شهد زیوستن برای سال اشوئی
اشایه رد باداشش هست اندر گیتی آو تجاے پاک پوژ
و اثر کش هیچ ریمنه دیو پتیاره اوربردن متوان باد
(۱۰) هما زور امرداد امشا سفند فششن اوزایشن
رمه اوزمینی جورداپان کو کرن دارو درخت اورمزد داد
و هسیم سفید اشو زهه باداشش هست اندر گیتی اُرورو

تخمه وُشن و گونه وُس خارام وُس و شکوف دارشن
و پرورشن گیتیان (۱۱) هما زور دادار اورمزد رایومند
خروه مند باد او اهما امشاسفندان فیروزگر و هماینوی
وه (۱۲) هما زور مهر ایزد فراخ گویودر امشن خارام
باد (۱۳) هما زور گاه هاون ورفتون و ازیرن و
عیوه ثریترم و اشهن گاه باد (۱۴) هما زور گاه گاهنبار
میدیو زرمگاه میدیو شیمگا ایاثرمکا میدیار یمگاه
همس فنمیدیمگاه باد (۱۵) هما زور گاه فروردیگان
پنجه وه سفنتمان زره تشت اهنود گاه اشتو وگاه
سفنتمد گاه هوخشتر گاه وهشتوعشگاه باد (۱۶)
هما زور کشور ازره سوه فره دوفش ویده وفش وو
عرو برشن و وعرو جرشن این کشور هیرث وه بومی
باد (۱۷) هما زور آدر خرده آدر گشسب آدر برزین
مهر او اری هما آوران و آتشان که شان ورهرامه یوژ

واثره به اوعه داد گا ہماںنشست ایستند وبند (۱۸)
ہمازور کنکد ژپشوتن وه بومی باد (۱۹) ہمازور
وہه فه گیتے اشوئے فه بینو باد (۲۰) ہمازور
اندر ماه پرماه ویشفتد باد (۲۱) ہمازور یزشن
ودرون ومیزد وآفرینگان ہورشت ورزیداران
کارکرفه وداہش اشو دادگشن آن اندر ہفت کشور
زمین کردہاد وکنانداو آن یزدان ایو وکردے باد
(۲۲) فه ایو وکردکی بادفه اوج وزور ونیروی
ورح فیروزگره دادار اورمزد رایومند خرومند
(۲۳) به اوزایادفه آنه مہست ستایش آزبایشن
آفرین کرداره (۲۴) فه تن ماوشما ہما فیروزگران ہمشیہ
وخشاد براوزینها (۲۵) ہمیشه شادبرازیادو بزرشنی
بزراور رازاور نکٹ برازیاد (۲۶) ہرچه راشن او
زوداد زینی فرخ بید (۲۷) اند اژان اژ بالست

بهاروشنان که تان همواره باد (۲۸) اندراین مان
وبان پرار واخم راشن وبزم وتن آسان زیوشن
ومنشن خوش وروان شاد وفرخ ماهمان باد
(۲۹) اژ آسمان نیکث وارادا اژ زمین نیکث رویاد
مردم وه رادارش بهره باد (۳۰) وتران شان
ستوان باد بیدن تاکه اوعه وهه ورزند (۳۱) اگراوعه
وهه نورزنداشان مهرایزد فراخ کویوفه هنگام
خویش وجر پدش کناد (۳۲) همین فیروزگرتر خروه
اوزیمی میزد - خداآن گشش امروزفه دادار اورمزد
رایومند خروهمند - هماکاران که بید گفتن چاواهما
اشاسفندان فیروزگر روان بشیت فره دهر زره تشتت
سفنتمان اواهما روانان وفره وهران اشوان که شان
بشنامنید اشان به او زامنید اشان بهارواحمنید (۳۳)
اگش تان یزدان دهاد فه گیتی تندرست زبشنه اوعه

کان دیر زیو شنه اوعه هیر آواده عنکمده تا آن دیرند

زمان اوروان بوختکی (۳۴) هر درمی دانگی ماک

که شان امروزفه این کاروکرفه هورشت کاروکرفه هنر

کردها و کنا ندیزدان و امشاسفندان اژ گنج همیشه سود

آنه پره وفراخه و پدیخه نیکی و وهه اوعش دهان

انداژان (۳۵) هرکه هر روز میزدی فه هزار مرده

اشوارزانی بازاد اش پدش ایدون سبک و

خوار و آسان باد آن کشش امروزفه یزشش فرمود اش فه

میزد ساخت اش فه اشوداد اشش دهاد همواره اش وهه

ارزانی باد (۳۶) عته جمیا دتیه آفرینامه ایدون رساد

باد این آفرین (۳۷) فه ترمنشته کناهمینوی دروند

شکست اهریمن شه بار شکست وزد وزده باد (۳۸)

کشش دناسیدن جدتر کردن متوان باد فه هم اوایستنه

وهدین مازدیسنان (۳۹) اغنی اشو بیم دیر زیوم درست

زیویم شاد زیویم تا زیویم بکامه زیویم گیتی مان باد بکامه

تن مینو مان باد بکامهٔ روان اغنی اشوبیم هما زو ریهم هما

زور هما اشوبیم اشم وهو یک یتا اهو ویریو بیست و

یک اشم وهو سیزده برساد تا سرواج تمام بگفتن

اوستا جامه نو پوشیدن

وهو منگهو ایچمنو اشاچه یاو هشته خشتراچه

یاد بهمن امشاسفند خوبی و پاکی همراه من باد یاد اردی بهشت امشاسفند یا شهریور امشاسفند

یاو ویریه فراستوتم وچو یسنیم ارزه میر

یاد فرشتگان خدا این جامه که پوشیدم بر من مبارک باد پرستش میکنم تو را

وچه مرویازه بسیچه ناغره بسیچه

واو اریاکی براه نیک روم به اعتقاد پاک کردار نیک کنم به اعتقاد پاک

اشونو زره تشتره مرییده وچو زره تشتره

پاک شوم و براه زرتشت روم هرجا که هستم به پاکی و به راه زرتشت روم

اهماکم یسناعچه وهماعچه ید اشنام

دایم روز و شب یزشن میکنم نیایش می کنم جمله اشا

سفنتنام یته تی عنکهن ایشتا

سفندانرا و نورهای پاک را یزشن می کنم

اُزورا ایشتا اشونام فره وشیو

ازو درود ارو درحت را یزشن کنم پاک فره وهران و پاک فروردین اشا سفند

ایشتا منیه وه یزه ته ییچه

یزشن کنم جمله مینوان خوب را نماز میبرم جمله برگزیدگان

گیتا فره وتو رشته ونکهزدا

گیتی را ظاهر و باطن خود را از بدی پاک گردانم و از بدی دور شوم

اشه ونو اشم وهو یک

پاک کردم و پاک و نیکو

اوستای خواب بد دیدن

باید کلوخی در دست گرفته در سر اریوان ایندعا را ۳ مرتبه بخواند کلوخ را در آب انداز خواب بد اش نیکو شود

خشنوتره اهوره مزدا اشم وهو سه بار

یتا اهو ویریو چهار

چد توا افسچا چد فرواشیم اسچا اشم

این خواب که من دیدم مانند این باد آب این خواب من مبارک باد بدی دور باد پاک باد

افره رو ویسفی تی فوعرویم کدافه رم

بدی دور باد همه وقت بدی دور باد فتح و فیروزی همراه من باد خواب من مبارک باد

اشم فوعرویم درخش افره ره

تا پاک شوم فتح و فیروزی همراه من باد دور گردان بدی و زشتی

ویسفه همه ته ویسفه هیخته ویسفه

جمله نیت من جمله گفتار من جمله

هورشته بودو ورشته ویسفه همته ویسفه

کردار من نیکو باد و کردار من پسندیده باد جمله نیت من جمله

هیخته ویسفه هورشته بودو ورشته ویسفه

گفتار من جمله کردار من نیکو باد و کردار من پسندیده باد جمله

هُمتَه وَیسفَه هِیخته وَیسفه هُورَشتَه
نیت جمله گفتار من جمله کردار من خوب باد

وَهِشتهه عنکهیم اشیاعته ویسفامچه
بلندی همراه من باد اگر خواب من بد است بدیرا من دور گردان جمله خوبیها همراه من باد

هُمتنا مچه هیختنامچه هورشتنامچه
نیت من پاکیزه گفتار من درست و راست کردارم نیکو و خوب باد

وَهِشتهه عنکهیم اویاد هچه چترم
بلندی همراه من باد اگر خواب من بد است بدی دور گردان پاکشوم مانند چهارتن

بودو اشه وه گاتا فراده تچه وره ده تچه
نیکو شوم به پاکی در هرگاه ظاهر ثناگویم یزدان را از قلب صاف

یتا اهو ویریو یکث اشم وهو یک گفتن
ثنا و ستایش گویم پاک و نیکو

بجهته باطل شدن سحرها و دفع جادویان

سرو ہہ ماعنکھو اوہ ھیراعتہ مزدہ یسنہ
باطل و دور باد یا ماہ ایزد امشاسفند ہر سحری و چشم زخمی کہ بمن رسید دین مازدیسنان

دم افرہ دنی بشس اوہ چہ نن
ہمہ بدیہا را دفع کند ظاہر براہ نیک روم تا از بدی دور شوم بدے

یوہی اوشتی موشو چہ ئی دژ دا
بپاکان راہ نیابد ہر سحری جادوئی کہ بمن کردند یا کنند باطل باد پلیدی و ریمنی

آسو باچہ اوہ میریشہ آیفتہ دراجان
و جادوئی از من و خان و مان من دور باد افسون دیوان درجان

آہود نوعد ریچش عنکھا درجو
بمن راہ نیابد ریمنی و زشتی از من دور باد درج و پلیدے

نیاساعتی دریسنہ ثنتی سنہ ہتہ
از تن و جان من دور باد باطل باد ہر سحر و جادوئی کہ بمن کردہ اند زنش باد بر دیوان

آیفتہ درخش اشوجستہ عنکھد
افسون ایشان از من دور باد پاکی بمن بستہ باد ریمنی دور باد

هیچه آتیسته زره تشتره سطح رهه مره توزیا

به خوبی پناه میبرم بخدا و به راه زرتشت روم تا از بدیها دور شوم باطل با دسحری کرده اند

اوه ته سطخر ویدها درخش آیفته

و بعد ازین کنند جمله بیمنی دور باد افسون ایشان

مه زروی خشه ته عنکهه موعه رس

از من فرزندان من دور باد و بمن کاگر مباد کرندا هر ایشان

ید مهرکو سواده میریاعته اوه زی اوه

و مهرو در جان عهدشکنان بمن نرسد واز من دور باد شکست میدهم هر که

درنجیو اوه بویته سکند ویسفه

از برای من جادو کرده است هر که بدے کرده است بدی دور باد جمله

بیت رهه اشم وهویک ـ

پلیدی و زمینی دور باد پاک و نیکو ـ

دفع دیوان و پریان

فرا ہا فرا ویسفا جانفسا سچا بستم سیج بستم

ظاہر کنم راہ راست ظاہر کنم جملہ خوبی دور کنم اہرمین بستم پلیدی بستم

ورج بستم ہماجہ وجادی وپری بستم ندرۃ

دیوان بستم ہمہ ساحران ، جادویان وپریان بستم ہر جادوئی کہ

زیر زمین بستم آنہ بالای زمین بستم

در زیر زمین کردہ اند بستم آنچہ در بالائے زمین کردہ اند بستم

آنہ مادر جادیگان کہ زاد نہ زائید دیوار

آنکہ صاحب جادوگران است کہ دیگر نہ زائیدہ وازدیوارخانہ

اوعہ دیوار شہر نہ تبان آمدن ، پد بہ اورمزد

وازدیوار شہر شہر نتوان آمدن پناہ میبرم بخدا

پس بہ آدر بیشہ زنہ بہ اواج تن وجان

بعد بہ آدر ایزد تندرستی دہندہ ازبرای تن و جان

واہمان زاد : واہمان کشش ید شاہ

فلان زاد شکم فلان از پادشاہ پادشاہان مسطلبم

بنده فه نام دست فریدون کا و دایه

ما بنده ایم به نام پاک فریدون که از شیر گاو پرورش یافت

فه نام او شان و ستارگان هفتورنگ

بنام جمله ستارگان و هفت برادران

فه نام و نندستر او رمزد دادستم که بسته باد

بنام جمله ستارگان که اورمزد آفرینش کردستم که بسته باد

افسون درد چشم

عنا عش اوی فی نا سایا کرفو تا سیحا یه

ای حکیم حکیمان ای شفادهنده بیماران درد چشم مرا تندرستی بده و آرام بده

وازه تر عنیش فیته بشت بیشه زیو

شاه در هرام را بفریاد من برسان تا پاک شوم و از درد برهم و تندرستی یابم

مزدو احذم وره ترا جنو بیشه زم فره مره وانو

خدایا نور چشم مرا زیاد گردان و تندرستی بده تا ظاهر همه چیز را ببینم

وره تره جو نستمو هیشم ودجیم

ودرد و رنج از من دور باد و نور چشم زیاد از خشم دیو است درد چشم و پلیدی خدا

هومم وره ترغنم وسورم بیشه زمم

همیوم ایزد شاه ورهرام ایزد را بفریاد من برسان تندرستی بمن کرامت

فره ده تم وره ده تم وخشتم عام

فرما تا ظاهر نور چشم من زیاد شود شفا یابم ودرد و رنج دور گردد

ره وی هم نم رایته بریته وسه

بعد از این براه بد نروم از بدیها توبه کردم و پشیمان شدم تا در

عتران گیتیه وعچه هیتیا ورشتام

این گیتی هستم مرا تندرست بدار آشکارا سپاس گویم

هید وسنا فره شوتم اشم وهو یک

به خدا و نیکیت ظاهر میکنم دین خدا را پاک و نیکو

بجهت شفای بیماری رنج ردیه بهشت گرفتن و سه بار خواندن

یتا اهو ویریو تدزی مزدو ویریم

چون یگانه و پاکست دانا اورمزد پناهیم از بد بیماری یزدان پاک ذات

یا خشتدرم ویریم یا دینا ویریم عناد

و پادشاه عادل خدای مهربان است دین من پاکست خدا مهربان تندرستی و سلامتی

میشدم یتا اهو ویریو مزدو

بما کرامت فرماید چون یگانه و پاکست دانا اورمزد خدایا

اخدم وچو سروه یو وخش

از نور خود پاکی وسلامتی بده تندرستی و خوبی از کلام

مانترو سفنتو عناختو عناد درختو

عزیز خداست خدایا درد و رنج و ناخوشیها را از من دور گردان

وآتره چترم وآتره زنتیم وآتره هیختیم

وآدرایزد بفریاد ما برسان مانند چهارتن وآدرایزد بفریاد ما برسان تا از همه درد شفا یابم وآدرایزد بفریاد ما برسان از گفتار من

ورکام چد وآتره دوته نامه اشم وهو یک

درد و رنجرا از من برهان آدرایزد بفریاد ما برسان تندرستی کرامت فرما نام تو بلند است پاک و نیکو

چون دررمه گوسفند رسند این دعا را بخوانند

نمی ستی گوسفنته نمی ستی گوعدا
نماز کنم بر فرشته که موکل برگوسفندان است نماز کنم بر فرشته که موکل برگاوان است

نمه ستی فراونته نمی ستی وره دنته
نماز کنم بر فرشته که موکل وظاهر جیوانات بی آزار نماز کنم بر فرشته که موکل بر جمله حیوانات است

نمه ستی داتر بختم وهشتاعه
نماز کنم بر فرشته که موکل برجان داران است خداوند همتا ندارد واز

اشونه انه زاتشاعه اشونه یاجهه
آلودگی پاکست واز عیب دوراست خدا پاک است چشم زخم خلق

مره جیته اشوموغو هنه شوه شه
ازین گوسفند دور باد زبان بدگویان وچشم حسودان وبدی گرگان

یاپچه درو اساسته اشم وهویک
وخرفستران ودروندان ازین رمه دور باد پاک ونیکو

برای دردنیمه سر این افسون نوشتن بشبز خواندن و بستن

زم اشه ونم اواسچه رفناسچه بوشناسچه

مردم پاک نیت ازناخوشیها وبدیها ورنجها

خیستاسچه اوعه فره چه یزه میده

وآزارها دورند آنکه ظاهروباطن پاکست یزشن میکنم

سوشنیتام وره ترغنم کهرفسچه توی شتشچه

دردسرم را دفع کند شاه ورهرام ایزد وشفادهنده بیمارانست

یزه میده شوشنیتم وره تراجنم

یزشن میکنم دردنیمه سرم را ازخیرخواهی خود دفع کند

یزه میده استه وتو عنکهی غتش دیویا

یزشن میکنم چون پادشاه عادل خدا ثبت تندرستی میدهد دیوان

درجو یزه میده توام آترم

ودرجان دورگرداند یزشن میکنم فرشته برگزیده آدرایزد را

اهورهه مزدا فترم اشه‌ونم اشهه رتیم

دادار اورمزد نورداده است باشوی خود پاک و بزرگست

یزه میده هده تاوعه تانسچا طاسچا

یزشن میکنم جمله فرشتگان را نماز میبرم مرد پاک پاک آفرید

یزه میده یتا اهو ویریو + دواشم دهویک

یزشن می کنم چون یگانه و پاکست دانا اورمزد +

این اوستا از برای دفع گزندگان . اگر زنی دشوار زاید بر کاسه نوشته بدهید آسان بار نهد دفع بیماری هم نیک است

غری عته گره نه آزی عته میدیه عهه عما

گزنده دیوان درجان جادویان از ما دور باد جمله کارها

واستره بیاد ماعیبه ریچه زنته یا تومنته

بما آسان گردد وسنت باشیم از هر عیبی پاک شویم زنش اهریمن را از ما دور دارد

آزی عته فره تاشتیته اشم وهویک

و جادویان از ما دور دارد آشکار امرا از درد و رنج برهان پاک و نیکو

از جهة توانگری و ایمنی و دزدان و گرگان بهمراه کند

ادهیشش دیوا ویسفا عنکهو اکاد مننکهو
دور باد وزنش باد دیوان همه که ازپاکی دورند روشنی وخوبی

ستاچترم یسچا واشش یزه عته. دری
از خداست چهار تن اعتقاد پاک دا شتند همه اشاسفند ازایزشن کردند و پاک شدند

جسچا فیره متوعشچا شیومام عیبه
توانگری و بزرگی یافتند بدی و پلیدی از دیوان و در دندان است عیبها

دی دی یتانا باغش اسیری جدیم
و درد ها دم بدم از اهریمنیت یا بار خدا مارا از بدیها وشر

بمیبا هفته تی اشم وهو یک
هریمنان دور دارد دولت بماکرامت فرما پاک ونیکو

اوستا بجهة عزت وحرمت

قی چید ماموزندن جیوتیم بوعه

بلند وبرتر خدای که از وهم وخیال ما بلند تر است ما را خلقی کرد

وره گه وتو مزی بیش چکوعتریش

وعزت وحرمت بما کرامت فرمودی رزق وروزی داد یا بارخداوندا

عنکهیشچه عنکهه وسچا افه یه عتی

ما را عزیزداری ودرمیان خلق باعزت دار وازناپاکی وبدی و

ری خننکهو وبدم یوعه وشتاد اشاانی

بدخواهی دور داریم عزت ما را بلند بدار ودولت

مزدا راره شتیان عنکهو اشم وهوبیک

با کرامت فرما یا خداوندا راه پاکت بما بنما ودل روشن بده پاک ونیکو

این بجته روا شدن حاجات

اخیاعشی خی قی عشی یاسد اهیا وره

ای عالم الاسرار تو برهمه اسرار غیب آگاهی یا روا کننده هر حاجت این

زنتیم مدایریه منا ادهیا دیوا مهی منوعه

بنده ضعیف مستمندرا ازشر ظالمان ودیوان برهانی من بغیر از تو

اهوره یا اروازما مزدا تودعه دیتا عنکهو

کسی راندارم یا بار خدایا حاجت مارا براورما یا بار خدایا از دل آگاهی مبرا و پاک گروه

آعنکهایا تی عنگ داره یوعه دادی

ازپاکی و بزرگی خود حاجت ما را رواکن و بر دشمن فیروزی بخش

بشنتی یتا اهو وریو یک فرزدان

و به مطلب برسان چون یگانه و پاکست دانا او فرد در نزد خدای پاکذات

وامشاسفندان کامه باد

وجمع فرشتگان قبول و پذیرفته باد

ایدون باد ایدون

اوستای که خواندم اکنون باد

ترج باد اشم وهویک

بعد ازین باد پاک و نیکو

نماز اور مزد

(۱) نماز اوی دادار اورمزد رایومند خره مند هروسپ آگاه دانای توانائی توان کرداراو خشیدار وخشایشنیگر هروسپ نیکه دادار هروسپ نیکه واشتار هروسپ اناکه اواژ داشتار ✚ نماز بداداِر اورمزد که نورمند وخوره مند تمام آگاهی دانندهٔ و دانا و توانا و تواناکننده و بخشنده و بخشایش کننده و تمام نیکی دهنده و تمام نیکی دارنده و تمام بلاکی را باز دارنده اوست (۲) ورجاوند سهی فیروزگر[1] پادشاه ورجاوند آفرینگان اویژه ✚ و نورمند و درست و راست و فیروزگر پادشاه خوره مند پیدایش کننده خالص و پاکیزه (۳) سپاس دارم اندر دادار اورمزد سپاس دارم بمنشن سپاسدارم بگوشن سپاس دارم بکنشن ✚ بدادار اورمزد سپاسدارم باندیشه نیک

[1] ۱- فیروزگر یعنی فتح کننده [illegible]

سپاسدارم بگفتار نیک سپاسدارم بکردار نیک سپاسدارم (۴)

دادار سپاس تو که نیکه زمان آمد سپاسدارم که اناکه زمان نرسید ٭ ای دادار سپاس تو که بمن نیکی زمان رسید و سپاس دارم که هلاکی زمان بمن نرسید (۵) سپاس دارم که اندر آسمان زیوا زمین پهنا رود درهنا خورشید بالا آوان تخشش اروران و خششن خورشید تاوشن ماه روشنه ستاره فه آسمان از بن دهشن تا امروز تا رستاخیز تن پسین ٭ سپاس دارم بتو که اندر آسمان زیبائی و بزمین فراخی و برود درازی و بخورشید بالائی و برواران شدنی آبها و باروران بلند شدنی و بخورشید تابندگی و بماه روشنی و ستاره بآسمان از شروع پیدایش تا امروز و از امروز تا رستاخیز تن پسین پیدا کرده قدرت تست (۶) اندر تو دادار اورمزد سپاس دارم بمنشن سپاس دارم فه گوشن سپاس

---

۱ زیوا یعنی زیبا که زیب زینت و آرایش باشد ۲ خورشید و ماه و ستارها آسمانها نشانهای بزرگی گواهان راستی برستی اویند،

دارم فه کنشن ✤ بتو ای دادار اورمزد باندیشه سپاسدارم بگفتار سپاسدارم بکردار سپاسدارم (۷) دادار سپاس[۱] توکت هیرو هودین کرداهم اُت هُش و دیر و آرام و روشنای چشم و دست و پای و خورشن و جامهٔ نیک مین هما نیکه بکامه داد هم ✤ ای دادار سپاس که تو مرا نیک نیک دین کرده و تو بمن هوش و دیر و آرام و روشنائی چشم و دست و پای و خورش خوش و جامه نیک اکنون همه نیکی بخواهش من داده (۸) دادار سپاس تو منشنی و گوشنی و کنشنی هروز هزار بار هزاران هزار ✤ ای دادار هر روز هزار بار هزاران هزار بار بمنشنی و گوشنی و کنشنی سپاس تو میکنم (۹) اندر تو دادار اورمزد سپاسدارم بمنشن سپاسدارم بگوشن

۱ سپاس بکسر اول و فتح رابع منت برکسی نهادن باشد و بمعنی لطف نمودن و شفقت کردن هم آمده است سپاس بکسر اول بر وزن قیاس بمعنی حمد و شکر و نعمت و بمعنی قبول و منت هم است چنانکه گویند سپاسدارم یعنی قبول دارم و منت پذیرم و بمعنی لطف و شفقت و رحمت سزاوار است ۱۲

سپاسدارم بکنشن ✤ تو ای دادار اورمزد باندیشه سپاسدارم بگفتار سپاسدارم بکردار سپاسدارم (۹) دادار سپاس تو کت اژ چهرهٔ مردمان آفرید هم اُت اشنوا وگویا و وینا داد هم اُت آزاد بر هنبید نه بنده اُت مرد داد هم نه زن اُت واج خور آفرید نه درایان ✤ ای دادار سپاس تو میکنم که تو مرا از ذات مردمان آفریدهٔ و تو بمن شنوای وگویائے وبینای دادهٔ و تو مرا آزاد پیدا کردهٔ نه بنده و تو مرا مرد نه زن و تو مرا واج خورنده و نه بیواج خورنده پیدا کردهٔ (۱۰) نیایشنی ام اوی تو دادار که آنه دهشن تو وینم چین آسمان بلند چین خورشید تاو و شنومند چین ماه گوسفند تخمه چین آتش سرخ وسوژاوی بره مند چین خره پادشاه گنج خواسته اوا دومند چین زمین برومند چین آب زو و شنومند چین اُرور و دار و درخت و اسرج ارشنومند ✤

ای دادارِ نگاهدار تو هستم که پیدایش تو چون آسمان بلند خورشید تابان و ماه گوسفند تخمه و آتش سرخ و سوزندهٔ فروغمند و خوره پادشاهان و هو گر گنج و خواستهٔ فراوان و زمین بر و هنده و آب جاری شونده و آرور و دار و درخت و گیاه رویان تو می بینم (۱۱) چین زن

ترسگاهه هو چهره خره مند چین پس انجمنی هو رست شیو هزوان پسند شنی ینا یشنومند چین دوستان و همسایگان و برادران بنازشتان ارو واخشومند چین رامشن خارام منشن خویش اوالیست فراون هرو سفج آنه تو آوادومند و سود و خره و خاره یکه ام اندر این گیهان اشایه اومند اویش ها دره پدش ما همانتر است۔

چون زنان فرمان بردار و خوب چهره و نیک خود فرزند انجمنی یعنی در انجمن ستوده و نیک رسته و شیرین زبان و سزاوار پسندیدن و فرض اداکننده و چون دوستان و همسایگان و

وبرادران وبنا نزستان یعنی خویشان خرم وشاد کام وراشن
خارام یعنی لذت درخوراک ومنشن خویش سزاوار تمام نیک
نعمتهای تو وسود وخوره وآسانی ونیکی که بمن در این گیتی اشوی ممند
بدو مهمان تراست یعنی بمن میرسد (۱۲) اشان بهشت بهره
باد انوشه شان به اوی روان رساد به اوی
بهشت روشن بآسانید پدران و مادران و
برادران وخواهران وخودان وخویشان وهمدینان
من که بیده اند وکه وذرده اند همه اشان بهشت
بهره باد ✤ اوشا نزا بهشت بهره باد وبی آزاری بروان اوشان
برساد به بهشت روشن بیاسانید پدران ومادران وبرادران
وخواهران وخودان وخویشان وهمدینان من که بوده اند وگذشته
اند وهمه اوشا نزا بهره بهشت باد (۱۳) اشان گیتی
بهره باد اشان کار وکرفه گیتی بهره باد ✤ وادشا نزا
سود ونیکی برساد وبادشان بهره کار وکرفه گیهان باد ✤

(۱۴) هما اژ منشن و گوشن و کنشن فه آنه راسته فراروں فه راه یزدان باد ✤ وتمام از منشن وگوشن وکنشن که بمعرفت راه نیک یعنی نیک آئین راه یزدان پدیدار باد (۱۵) پسند اورمزد و امشاسفندان باد ایدون ترج باد فه یزدان و امشاسفندان کامه باد

سپاس اکناره

(۱) سپاس اوی کش سپاس اکناره آواده کرده آسمان فه دوم اژ فرمان مهست اژ مینوان فرزانگی هروسف گان و اشتار دامان آفریدار استومندان پاک فه یک هستگان چاره خواستاره اچارگان او زاهیندار گرفتاران بوجاهیندار هر کس ✤

سپاس بخداوندیکه بیکناره سپاسش است و نخستین آباد کردن آسمان از فرمان بزرگترین آسمانهاکه اول پیدا کرده است نشانهای بزرگی و هستی اوست بدیده پاکیزه ودر دبنگرید

که خداوند باشد و هست او؛ بنش مینوی دارندهٔ همه جان و روان و سپزان

پیدا اکنندهٔ تمام پیدایش جسمانی و چاره خواستار تمام مخلوقات بیچارگان

راه نمودار و خلاصی دهندهٔ هر کس از گرفتارانست (۲) اژ بیم آستانهٔ

گران آیفت خواستارهٔ هم که مان بوجین برازین

برزین بوین بهترین اندر هر دو اخوان ✣ از بیم بلای

و آفت گران حاجت طلب کنندهٔ هستم که ما در دو دنیا رستگاری یافته

و زینت کرده و بلند کرده شده و خواسته دارم بخت آور بشویم (۳)

و امان اوی تن درست رشنه اوی گان دیر زیوشنه

اوی هیر آواده اوی نام هُنر به اوی روان

آشویه وه ✣ و ما را به تن تندرستی و بجان دیر زیوندگی و بخواسته

آبادگی و بنام نیک نامی و بروان اشوئی وه باد (۴) امان هو پهشیم

انجمنی مان بکن امان فه هر دل او ایشنی مان بکن امان

هیر توان گری مان بکن ✣ ما را نیک نظر و انجمنی مان بکن و تمام

---

۱. آیفت بکسر ثالث و سکون تای قرشت بمعنی حاجتی که از خالق و مخلوق خواهند.

دل ما را لایقتر و نیک تر بکن و ما را بخواسته حلال توانگری بکن (۵)

اُمان نگهدار و گوش دار و پادار و پانه و پاسبان پاسبان باش از هر ایبگد پیتیاره اژ کیکان کرفان ار شکینان کینه وران و دخواهان نو درایان ادارین کنشنان بزه اندیشان اُروند خواهشنان اشمار شتان بیدادگران مُسته گران که تن ما نیازارند روان ما نه مروچینند هیچ وزند وزیان اناکه به اوی ما متوان با دگفتن وکردن وسنیدن ✢ ما را نگهه و محافظت بکن و پایدار بدار و حافظ و پاسبان ما بشو از هر بدی و کیکان و کرفان یعنی دانسته با دانش دین وکور وکر گردانم و حسودان و کینه جویان و بدخواهان و نفرین گویندگان و بدکاران و گناه اندیشان و تیز و شتاب کارکنندگان و بی فکران و بیدادگران و تنگی

ط پتیاره . بروزن هموار ه بمعنی بلاد آفت و زشت و ناز یبا و مهیب باشد و بمعنی شرمندگی را نیز گویند و بمعنی شدت سختی هم آمده است و مکر و حیل و فریب و نما را نیز گفته اند و آشوب شور و غوغا را هم میگویند ✢

کسنندگان که تن ما نیازارند و روان ما خراب نکنند و هیچ گزند و زیان بلاے
بما رسانیدن نتوانند نگفتن و کردن و اندیشیدن (۷) آنگش
وزند اناکه اُشں کامید بودن وتران بتن خویش
همی دارند ✤ و آن گزند بلاکے که اوشان برای ما می اندیشند
بتن خویش ایذا رسانندگان برساند (۸) تا فه هنگام مهر
فراخ گویود رسید ✤ تا بهنگامی که مهر فراگویود برسد یعنی
بانصاف برسد ✤ ایدون باد ایدون ترج باد ✤

نام دادار وهه افزونی

(۱) فه نام دادار اورمزد وهه افزونی ✤ بنام
دادار اورمزد که نیکی افزونی کننده است (۲) سپاسدارم
اژ دادار آسمان و زمین سپاسدارم از دادار آمزیدار
سپاسدارم اژ دادار کرفه دوست سپاسدارم اژ
اینکی سپند آمرزیدار یعنی آمرزش دهنده و بخشایش کننده خود او تعالے شانه است ،

دادار نیکہ کردار سپاسدارم اژ دادار ہو[1] پادار
سپاسدارم اژ دادار فراژون[2] کردار سپاسدارم
اژ دادار اوخشایشنیگر[3] سپاسدارم اژ دادار کرفہ کر
سپاسدارم اژ دادار توان کردار (۳) اویکمانم
فہ یکہ وہستی و بودن دادار[4] اورمزد و امشاسفندان
وبہشت و دوزخ و رستاخیز تن پسین از تجای
آب وخشایشن اُرور ✤ بی گمانم بہ یگانگی وہستی بودن دادار
اورمزد وامشاسپندان وبہشت و دوزخ و رستاخیز تن پسین یعنی قیامت
و از روانیدن آب و رُستن اُروران یعنی تمام پیدایش خود اورمزد اند (۴)
اویگانم فہ اوژہ دستوری زرہ تشت سپنتمان گرفتم
فہ ہر وسف ہُمت وہیخت وہورشت ہشتم ہر وسف
دشمت و دژیخت و دژ درشت ✤ بی شک ہستم بجا لصی فرمان

---

۱ ہو - یعنی نیک و نیکی ۱۲ ۲ اوخشایشنیگر یعنی بخشایش کنندہ و آمرزش
۳ فراژون خوب ونیکو ۴ دادار اورمزد یعنی نام یکتا خداوند بزرگترین ۱۲

وراه روشش زره نشت سپیتمان همه منشن گوشن وکنشن را فراگرفتم و همه بدمنشنی گوشنی بدکنشنی را واگذاشتم وریا ساختم (۵) سپاس دارم اژ داوار وهه افزونی که ایرهم نه انیروهدین هم نه اکدین مردهم نه زن یشته گرهم نه درایان وند ✤ بداوار ده افزونی کننده سپاس دارم که نیکم نه بدوبهدینیم نه بدین و مردم نه زن وستایشن کننده ام بی ستایشن (۶) فه نام و نیروی اورمزد داد داریم ودین نیم ✤ بنام نیروی اورمزد که داده وراستی داریم وهرکار برابر راه دین می اندیشم (۷) فه منش هرروز این منید واندیشید که امروز چه کرفه کردم وچیند کرفه توانم کرد چه وناه کردم چین اژوناه توانم پرهخیت چه کرفه کنم فه گیتی هما رنج ببید فه فرجام نیکه اوی پیش آئید که بره کنم فه گیتی هما رنج ببید فه مینو پادافراه گره ان آوایدبردن ✤ هرروز برای این باید اندیشید وفکر کرد که امروز چه کرفه کرده‌م و چه قدر کرفه توانم کرد و چه گناه کردم و چگونه

از گناه نوانم بهرنخت وچه گرده که میکنم بگیتی برای من رنج است با آخر بن
تنگی پیش من می آید و گناه که میکنم در گیتی رنج بسیار بمن میرسد و به مینو باد
افراه و سزای سخت باید بردن (۸) انیم میمند کو که گوئید که
ندانستم + شمار باز چنین میندیشید که وقت پرستش میتوانید گفتن که ندانستیم
(۹) عنگر الشتی چو دانا یاخ کوند که تان گرسنگه بید نان
تشنگه بید اد پس اوارج خورشنهای خوش دانید
خوردن ایچ دانستن آواید که پدرانخ هماهر که مرده
اند چیج آواده خواسته آوا بردن نتوان +
خصوصًا دانشمند باشید بگفتار دانایان چونکه گفته اند و میگویند که وقتی
شمایان گرسنه میشوید نان و تشنه میشوید آب و دیگر خورشهای خوب
خوردن میدانید پس اینهم باید دانستن که پدران ما هگی که مرده اند هیچ
چیز از خواسته آبادی بهمراه خود بردن نتوانسته اند (۱۰) ایچنین
که نه پرسید اژ دین دستوران که بهشت نه چه شهد دیدن

(۱) یعنی باو دانشر ۱۲

روان فه چه شهد بوختن¹ فه که کدام راه آواید شدن
فه منشن چه آواید منیدن فه گوشن چه آواید
گفتن فه کنشن² چه وس اژ گوشن به تفهابید +
زیرا که از دستوران دین بپرسید و جستجو کرد که بهشت بچه راه توان دید
و روان بچه چیز توان رستگاری داد و بکدام راه باید رفت و منشن چه
باید اندیشیدن و بگوشن چه باید گفتن و بکردار چه باید کردن چرا که آن بسیار
خواسته از بی سخن یعنی بی وصیت برای کار نیک تباه میشود (۱۱) دوستان
مه بید انباره خواسته مه فه تن درسته و شاد
و خرم چه اهو دارشنه روان فه کردار که فه گیتی کنند
دوستان بزرگ باشند برای انبار خواسته بزرگ بتن درستی و شاد
و خرم باشند چرا که بخوبی نگاهداشتن روان از کارهای نیک که در
گیتی کنند حاصل میشود (۱۲) پیدا که تن از این کالبد رود
زود بشوید مردم و وس خواسته بگیتی نمانند + چرا که این

۱ بوختن رستگاری و خلاصی یافتن   ۲ چه آواید کردن [illegible]

پیدا است که تن ازین کالبود زود خراب میشود و مردم بسیار خواسته در گیتی نمی مانند (۱۳) اگر اژ اندوژشن دو اندوخت ایستید اوی فراخت روان نرسید * اگر از اندوختنی دولت ببدی اندوخته باشد فراخی و راحت بروان او نمیرسد۔

(۱۴) مردمان فرکرفه کردن تخشا بید چه تان نفرمود ایزد و ناه کردن کار بیم ایزد کنید هرکه کبند کار نیک و راه راست به کردن دارید که تان بوخشن روان باد * ای مردمان شما بکار کرفه کوشش مند باشید چراکه شما ایزد ان گناه کاری نفرمود است و کار بترس یزدان کنید کنید و هروقت که کاری کنید کار نیک و راه راست بگردن دارید که رستگاری بروان شما باشد (۱۵) بهر چه رسید خوشن منشن و سپاسدار بید * هرچیز که بشما برسد بران خوشدل و سپاسدار باشید (۱۶) آنچه فه خویشتن نه شهد فه هیچکس مکنید * و آنچه برای خود لایق ندانید بهیچکس مپسندید و روا مدارید (۱۷) امیدوار ید ژدادار اد خشایشنگر * امید بدادار اورمزد که بخشایش کننده است دارید

(۱۸) وستاخوان بیدفه آنکه شمارا آفرید اُنش آسمان و
زمین داد اُنش آسمان وی ستن اور داشت اُنش
زمین وشاد و آب سیاه اور زمین ببر را آب روشن
خوش اور زمین آورد وخورشید وماه فه تادشن
روشنایی ما داد مارا پندهای نیک داد ❖ ور پرستش
کنند. باشید برای آنکه شمارا آفرید وآسمان وزمین راپیداکرد وآسمان را
بی ستون برافراشت وزمین راگشاده کرد وآب سیاه اززمین برد وآب
روشن خوش بزمین آورد وخورشید وماه بتافتن روشنی برای ماپیداکرد،
پندهای نیک بماداد (۱۹) پس مازکه تا اوی مه هر روز صد
هزار بار این باد ایه اندیشید که چون بیبکه توانگرم اژداد ار
او خشاییشنیگر آمرزیدار که مارا بهوس چش ازانی
کرد فه چشم وبنایه فه گوش اشنوایه فه هزوان گویایه
فه دست گرایه فه پا رایه همه اندام درست ادی
ما داد ❖ پس ما بزرگ وکوچک همه هر روز صد هزار بار این باید اندیشید

کر چون به نیکی توانگرم ازداد ار اور مزد بخشایش کننده و آمرزش دهنده که با

بسیار چیز ارزانی داد چون بچشم بینائی و بگوش شنوائی و بزبان گویائی و بدست

گرفتنی و بپا رفتنی و همه اندام درستی داد و بخشش کرد (۲۰) امانِ اوشره

آفریدمردمان به سپاسداره کردن نه تخشیدارند چه آنه

درویش اوی آنِ توانگر و گس خواسته نگرند

ناسپاسه کنند فه آن آهوگ روان خویش

دوزخی کنند ✤ ما را خالص آفرید و اندر مردمان سپاسداری

کردن او کوششمند نیستند چرا که درویشان بسیار خواسته توانگران

می بینند ناسپاسی می کنند و آن بدی و عیب روان خویش را دوزخی می کنند

(۲۱) پس شما فره کردن تخشا بید تا اور شما آمرزش

بید مد ایدون کنید که رستاخیز بید اور شما آمرزش

بید ✤ پس شما کرفه کردن کوشش بکنید تا بر شما آمرزش بشود

همچنین کار بکنید که نزدان رستاخیز آمرزش بزرگ بشمایان بشود

(۲۲) شما همواره اوی خورشن خوش نگرید به اوی کرداد

نیکه کوشید + شما همیشه بخورش خوش بینگرید پس بکردار نیکی
هم باید کوشید (۲۳) فرمان بُردار بید اندر پد و ماد
چه که پد و ماد نه خشنود بید هرگز بهشت نه وینید
بجای گرفه بزه وینید + فرمان بردار پدر و مادر باشید
چراکه اگر پدر و مادر بشما خشنود نباشند هرگز بهشت نمی بینید (۲۴) فره
وَس خواسته کوشش مکنید مهانرا آزرم و نیکه دارید
کهانرا به هیچ آئینه میازارید از خویشاوندو درویش
تنگ مدارید + برای بسیار خواسته کوشش مکنید و مهتران را به بزرگی
و عزت و نیکی بدارید و کمترانرا بهیچ طریق آزار بدهید و دودمان و
خویشاوندان درویش را تنگ مدارید (۲۵) داد و نداذ ورمزد
دانا بکار دارید چه هر که کار پدیش کنید روان و خستاره
خویشرا کنید + چراکه اگر بدان روش قاعدهٔ دو راز بدی که اورمزد
دانا مقرر فرموده بکار دارید و بفرمان آن کار کنید رستگاری بروان خویش
میدهید (۲۶) هر که براه شوید توشه آواید برید خوارهٔ

خویشرا ببرید هماج بگیتی توشهٔ مینو آواید بردن

آواید آراستن که بروان دشوار نه بید ✤ هر وقت در

راهی میروید خوراک و توشه را باید بُردن و آن همراه خود میبرید پس همه را

از گیتی توشهٔ مینو باید بردن باید آراستن یعنی کارهای نیک باید کردن که

بروان دشواری نباشد (۲۷) پرسید اشو زرتشت از

اورمزد که کوهی که نه جنبید کدام آواده که نه انداژید

کدارچی که نه زائید و نه میرید که ✤ اشو زرتشت از اورمزد

پرسید که کدام کوهیست که نمی جنبد و آن آبادی کدام و چه چیز است

که انداخته نمیشود و آن کدام چیز است که نزائیده و نمی میرد (۲۸)

اورمزد پاسخ داد که کوهی که نه جنبید گروثمان آواده

که نه انداژید بهشت چه که نزائید و نه میرید من که اور

مزدم ✤ داد ار اورمزد پاسخ داد که کوهی که نمی جنبید گروثمان است و

آن آبادی که انداخته نمیشود بهشت است و آن که نزائید و نمی میرد

منم که اورمزدم (۲۹) پرسید اشو زرتشت از اورمزد که

دادار وهه افزونی پروتار داشتار هماگس مردم
اندر گیتی کردار فه چه آئینه آواید کردن من را آگاه
کن که روان فه چه شهد بوختن ✤ اشو زرتشت از اورمزد
پرسید که ای دادار وهه افزونی کننده و پرورش کننده و دارنده همه
تمام مردمان در گیتی کردار را بچه طریق باید کردن مرا آگاه کن که روان را
بچه چیز توان رستگاری دادن (۳۰) اورمزد پاسخ داد که سپیتمان
زرتشت هرچه فه کردار گیتی کنید فه مینو اوحه پدیره
آئید فه دین اوناست اویژه ماز دیسنان پیدا
ایدون بکردم که هیچ چش نیست که فه وستا
اندر نیست تو را آگاه کنم روشنیها و نیم و دانم به
دادار اورمزد پاسخ داد به سپیتمان زرتشت که هرچه کردار که در گیتی
می کنند و بمینو بپذیره می آیند بدین آباد و خالص مزدیسنان همچنین
ظاهر بکرده ام که هیچ چیز نیست که اندر اوستا نیست ترا آگاه میکنیم
و هنجا روروشنها را می بینم و میدانم (۳۱) که نخست و نداد

زَوشتَنهٔ بهشت اینکه بهسته مَن اورمزد و امشاسپندان

وبهشت و دوزخ رستاخیز تن پسین وشمار فه

چینود پل نیسته اهریمن دیوان و دروندزدهٔ خوره

دوزخی اویگمان بید ❖ نخستین طریقهٔ حاصل کردن بهشت

اینست که بهستی من که اورمزدم و امشاسفندان وبهشت و دوزخ

وبودن رستاخیز تن پسین وشمار درسر چینود پل وبه نیستی اهریمن و

دیوان و دروندکه زنندهٔ خوره و دوزخی هستند بیگمان باشید —

(۳۲) دو دیگر راده اندوزشن راستهٔ سدیگر سپاداه

چهارم بُنده منشنهٔ پنجم آنچه فه خویشتن نه شهد

فه هیچکس مکنید ❖ دویم اینکه رادی و درستی اندوزید سیوم

اینکه سپاسدار بودن چهارم اینکه منش کامل داشتن یعنی نارسا نبودن

پنجم اینکه هرچیز که بخویشتن نمی پسندید بهیچکس مپسندید دروا مدارید ❖

نام خاور

(۱) نام خاور دادار اورخشیدار ❖ بنام دادارکه بردا شت

کننده و بخشنده است (۲) فیروز باد داوار اور مزد رایومند
خره مند هروسف آگاه ناه توانای توانگر دار او خشاه نشنیگر
هروسف نیکه داوار هروسف نیکه داشتار هروسف
ایا که اواژ داشتار (۳) گش مانه مه سود
باز دارنده بالای
داد و آفرید د بر هنشید هم اُش داد هروسف
دام وه ستر و ماه و خورشید و آسمان بلند
سود انغره روشن گاه خدا ÷ که او ما را سود بزرگ آفرید
و داد و پیدا کرد دیز پیدا کرد تمام نیک پیدایش وه چون ستاره
و ماه و خورشید و آسمان بلند و بهشت و همیستگان و انغر روشن
یعنی بیحد روشنی که گاه خدا باشد (۴) هروسف سپنا همینو
و امان اشوان اشایه روان دین وه مازدیسنان
تمام پیدایش سپا همینو و روان اشوان و راستان و دین وه
مزدیسنان (۵) فیروز بند هما اشاسفندان همایزدان
مینوان و گیتیان و هما فره و هران اشوان مهر و

سروش ورشن راست و خره ده اویژه و بدین
مازدیسنان ✤ و فیروزگر باشند همه امشاسفندان و همه ایزدان
مینو و گیتی و همه فره و هران اشوان و مهر و سروش ورشن راست
و خوره و بهتر و خالص دین ده مزدیسنان (۶) گشش دادفه
او اژ داشتن و نیدن اهرمین دروند او اهما و دیوان
و دُرجان و پریان و ساستاران و کیکان و کرفان
و ناهکاران اژ ده دام و دهشن یزدان ✤ که آن دین
مازدیسنان آشکار انمود برای بازداشتن و زدن اهرمین دروند با تمام
دیوان و دُرجان و جادویان و پریان و ستم کنندگان و کوران و کران
یعنی دانسته و شنیده با دانش دین کور و کر گردند و گناهگاران را از بر بهتر
پیدایش و دهشن یزدان (۷) انوشه روان با دیشت فره
و هر زادان فرخ توم مردان فشوم توم اشو توم
فره و هر زره تشت سپیتمان رد هر وسف دیسنیان
دین بروآران اندر هفت کشور زمین ✤ آفرین بروان ستوده

فره وهرزایندگان فرخ ترین فرخ ترین د مردان نیک ترین واشوترین
وستوده فره وهر زرتشت سپنتمان که صاحب تمام دینداران و دین رواج
دهندگان هفت کشور زمین است باد (۸) برسند روان ماروان
هما فره وهران اشوان از کیومرد تا بسیوشانس پرخره
هستان و بیدان چیر ÷ برسند روان ما باهمه فره وهران اشوان
ازکیومرث تا بسیوشانس برخوره وهستی دارندگان وباشندگان فتح
فیروزی (۹) فیروزگر باد درجاوند وهیو فددین وه مازدیسنان
افروخته براز ها دیر پاینده باد ÷ بخشنده فیروزی باد خوره مند
باد شاه دین وه مازدیسنان با زیبائیها افروخته و دور پاینده باد (۱۰)
تخت وگاه خدا استایم از بایم اُش ورج خره جاویدان
فتایشنی ویرایشنی باد ÷ تخت وگاه خدا را میستایم و تعریف میکنم
که نور و خورهٔ او تا جاویدان پاینده و پیراسته باد (۱۱) همی گاه
فرمان روان و دین برداران و موبدان زبای
آفرینگان باد ÷ همیشه وقت فرمان روان و دین پذیرندگان موبدان

روایج دهنده باد (۱۲) و رج خره وه و ویش و افزونی
ترباد ✤ نور و خوره نیکی بیشتر و افزون ترباد (۱۳) هما ایران
و وهان و بهدینان اندر هفت کشور زمین فه دین
رباببینداره استوان کرفه ورزیداره اثر و ناه
پهریختاره بند ✤ همه ایران یعنی نیکان و بهان و بهدینان در هفت
کشور زمین دین را رواج استوار دهنده و کرفه ورزنده و از گناه
پرهیز کننده باشند (۱۴) اشان باد گیتی فه کامهٔ تن
مینو فه کامه روان ✤ و ایشان را این گیتی بکامهٔ تن و مینو بکامهٔ
روان باد (۱۵) انیران دُش پادشاهان همواره شکسته
هوسته و بینده باد ✤ و بدکاران و پادشاه بیدادگر همیشه
شکسته و نابوده و زده باد (۱۶) اندر شاهان شاه مردم
فشوم وایر و هو وینشن فرمان بردار ساو باژ
اورتاربند ✤ و اندر شاهنشاهی مردم نیک ترین و دیندار
و نیک بیننده و فرمان برنده و ساو باژ آورنده باشند (۱۷)

فه کام فرمان خاور دادار دین ربا آفرینگان باد ✤

بوجب مراد فرمان خاور دادار بدین ردلج دهنده آفرین باد (۱۸)

دین بر داران شان اژ دین نیکه رساد ✤ واز او شان

کردین پذیرندگان اندا ز دین نیکی بادوشان برساد ✤ ایدون باد

✤ ایدون ترج باداشم وهو یک ✤

چترم بیاد

(۱) چترم بیاد اهمه نمانه فتوم بیاد اهمه نمانه

توام فتوم بیاد اهمه نمانه پیدای باد اندرین

این مان وهان که همیشه پدیخ وآوادانه فرشنه

باد فه یزدان ها دره وهان ماهمانی دوستان اندرش

باد ✤ آشکارا باد درین خانهٔ وهان همیشه آسانی وآبادی برساد در

اینخانه بهد فرشتگان وهان مهمانی دوستان (۲) فره وشیو

خشنیتا اینتو اهمیه نمانه خشنیتا ویجِنتو همیه نمانه

خشنیتا آفرنیتو اهمیه نمانه ونکهیم اشیم خاپه رام

خشنیتا پاره ینتو هچه اهماد نمانا د ستوما چه راز
رچه هرنتو د توشو اهورهه مزدا امشنام سپنتنام
ماچیم گره زانا پاره ینتو هچه اهماد نمانا د اهما هچه مزده
یسنه نام ❊ فره خشنودی آیند امشاسپندان و فره
وهران اندر این مان فره خشنودی آیند و روند
اندر این مان فره خشنودی آفر کنند اندر این مان
فره خشنودی فراژ برند اژ این مان یزشن و
ستایشن شایه کار و کرفه برند اژ این مان اوی
دادار اورمزد و امشاسفندان مه فره چشنج گرزشن
بروند اژ این مان ما هماکه ماز دیسنی ایم ❊ امشاسفندان
و فره وهران خشنود گردیده درین خانه بیایند و خشنود گردیده درینخانه
دعای افرشواگنگ یعنی دولت که از خویشکاری و فراخی جمع شده باشد
بکنند و بدهند و خشنود گردیده ازین خانه بگذرند و ازینخانه ستایش و
نیایش کار و کرفه که بپاکی و فروتنی کرده شده بدادار اورمزد امشاسفندان بزرگ

و آن فره و هراس از ینجانه که ازان بازدیسنانست فریاد و زاری کنان و آزرده شده بروند (۳) شما که میزدومندان اید یک یک تن تن جُد جُد که بدین یزشن و درون و میزد و آفرینگان او اهما هم گرفه بید ایستید + و شما یان که میزد کننده اید یک بیک و تن بتن و جدا بجدا که بدین یزشن و درون و میزد و آفرینگان باهمه هم گرفه هستید (۴) هرکه را زن و فرزند هست دیر زیواد دیر فتای ماهمان باد هرکه را نیست یزدان برهناد اُش دهاد تا صد و پنجاه سالان پس از صد و پنجاه سالان پدوند اوی سیوشانس فیروزگر پدوند یاد + هرکس راکه زن و فرزند هست تا دیر زمان زنده و پایدار و رسیده بماناد و هرکس را که زن و فرزند نیست یزدان پیدا کناد و باو بدهاد که تا صد و پنجاه سالان باشند و پس از صد و پنجاه سالان پیوند تا بسیوشانس فیروزگر پاینده بماناد (۵) شما و بان که همیشه اندر شادی و بزم بید

اتان ورسس اورسر اتان می وجام بدست اتان
سپرهم اندر بازو اتان خونیافه کوشش اتان دو
شافه هم نشست شماد هان فه کامهٔ خویش رامشنی
خشایشنی و برایشنی باد ❊ وشمایان همیشه وقت درشادی
وبنعم باشید و ورس بسر شما و می وجام بدست شما و بازو بند دربازو
شما وگوشواره بگوش شما باشد وشمایان با دوستان شاد باشید وهم
نشست شما نیز نیکان باد و رامشن براد خود شمایان پاینده و پیرا باد وستیم
(۶) که هرچه زود تر شهد بید تا برساد آنه مردان داد-
آراستار گیهان ویراستار اشایه ورزیدار مرد
اشیدر زره تشتان وپشوتن وشتاسپان و وهرام
هماوند رود اوی پیدایه دین وه آیند ورسند داد
دین وه اوا آنه اورمزد دین پد وندیاد ❊ وآنچه که زود تر
شاید باشد آن برساد تا ازان مردان مردانی که راستے آراستار وگیهانی
پیراستار واشایه و زنده اند چون اشیدر زره تشت وپشوتن وگشتاسب

بهرام هماوندیعنی همت منند باآشکارا اگر دن دین وه زود و برسند و راستے

دین وه با آن دین اور مزدی پایندہ باد (۷) مو دینه هو فرمانه

اندر ایران گیهان رواکناد جُد دینه جد فرمانه اندر

ایران گیهان به اوسهناد + نیک دینی و نیک فرمانی در کشور

ایران رواج کناد و جد دینی و فرمان جز از راستی از کشور ایران نابود گرداند

(۸) دین برداران شان اژ دین بنکه رساد تا آمدن مردان داد آراستار گیهان ویراستار اشانی ورزیدار مرد اُشیدرزره تشتان پشوتن وشتاسپان وبهرام هماوند دین فرخ پادشاه زمانه اواور همت وهان وهدنیان بسته کشتیان هفت کشور زمین هوچشم هونگرید ار کناد + داد شان که دین پذیرندگان اند از دین نیکی

باد شان رساد تا برسیدن آن مردانی که داد آرانیده و جهان پیرانیده

و اشوئی و پاکی ورزنده اند چون اُشیدرزره تشت و پشوتن گشتاسب و

بهرام هماوند یعنی همت دارنده که با این فرخ و پادشاه زمانه که همه وهان و

و بدیهان و بستهٔ گستیان هفت کشور زمین را نیک نظر و نیک بیننده میکناد (۹) وهان اور دست اوی داشتار و پرور تار بند و تران اور دست اوی زدار او سپندارنیه تا وهان اوی کامه رسند ÷ نیکان بدست دارنده پرورش کننده باشند و بدکاران بدست زدار و نابود باشند تا نیکان مراد و کام رسند (۱۰) هرچه د همان وهان آفرین پیدایه ایزد یکی راده ده را صد صد را هزار هزار تا بیوران بیور زود رساد دیر فتا تا همان باد ÷ و انچه آفرین نیکان و وهان پیداست با یزد یک تا ده ده تا صد صد تا هزار هزار تا بیوران بیور زود برساد و پایدار و رسیده باد (۱۱) آنه یزدان اوی یزدان رساد آنه وهان اوی وهان رساد هر چیشی ÷ هر چیز که آن یزدان است به یزدان رساد و هر چیز که آن نیکانست به نیکان رساد ÷ ایدون باد ایدون ترج باد فراورمزد و امشاسفندان کامه باد اشم وهو ÷ یک گفتن ÷

مناجات بهرام راوری

خدایا بزرگی ترا خود سزاست | که بر دو گیتیت فرمانرواست
ترا زیبد از مهتری و بهی | که از جمله شاهان عالم بهی
تو داناتر از جمله دانندگان | تو روزی ده جملهٔ بندگان
تو دادی بخورشید تیغ و سپر | باقلیم گیریش دادی خبر
تو دادی به جام گیتی نما | تو دادی بخور تیغ گیتی گشا
تو کردی بنا گنبد نیل رنگ | ز نقش ستاره چو پشت پلنگ
نه استاد و نه رهنمون خواستی | چنین گنبد سبز آراستی
که بی پا چنین ایستاده مدام | چه در روز روشن چه تاریک شام
تو از چوب خشکی بر آری شجر | تو از خار بی بر دهی گل ببار
تو از چشم سنگ آب کردی پدید | تو دادی بهر بند مشکل کلید
ز لطف تو گردون بود بر مدار | ز حکم تو کیهان بود پایدار
نه عقل کسی سوی تو راه بر | نه داننده داند ز سترت خبر

عجایب لطف پرداختی / که از خاک ره آدمی ساختی

سپاس از تو دارم نه از دیگری / که بخشی گنه کاری هر کسی

تو دادی بما هوش و توش و توان / تو دادی بما رزق و روزی و جان

سپاس از تو ای خالق دستگیر / سپاس از تو ای قادر هر فقیر

خدایا سپاسم ز تو هر نفس / که روزی رسانی و فریادرس

سپاس از تو ای داور کردگار / سپاس از تو دادار پروردگار

سپاس از تو ای یار بیچارگان / سپاس از تو دادار سیارگان

سپاس از تو دارم خدایا بجان / زباران و ریگ بیابان فزون

سپاس از تو دارم الاهم توئی / همی دستگیر و پناهم توئی

توئی دستگیر و پناه همه / توئی خالق و پادشاه همه

توئی دستگیر کس بیکسان / مرا دستگیر و بجائی رسان

تو از لطف خود گشته یار ما / تو آگاهی از کار و کردار ما

یکی بنده پر گناهت منم / که خم گشته از معصیت گردنم

ز عصیان فرو رفته پایم بگل / ز احوال خود شرمسار خجل

نه در عمر خود برده ام نام تو / نکردم یکی کار بر کام تو

نه شکر و نه ذکر تورا گفته ام / نه راهی که فرموده رفته ام

نه گوینده طاعت داورم / نه جوینده راه پیغمبرم

نه دانسته ام راه طاعات را / نه نشناختم من عبادات را

گرفتار نفس و هوا بوده ام / ره داد و دین را نه پیموده ام

نه دم زد بذکر تو گویا شدم / نه وقتی براه تو پویا شدم

مرا دل تبه کرد وسواس دیو / بعصیان بجانم فتاده غریو

زبار گنه قامتم خم شده / زدوران نصیبم همه غم شده

بنسیان مرا نوجوانی گذشت / چه واقف شدم زندگانی گذشت

بحال خود ایندم خبر گشته ام / که بیچاره و زار و سرگشته ام

بروز جوانی و عهد شباب / نشد حاصل ما بغیر از عذاب

نه از کرده خویش دارم امید / نه در نامه ام مانده جای سفید

دریغا که عمرم بغفلت گذشت / چو واقف شدم روز فرصت گذشت

نکردم بغیر از گنه ماه و سال / چه گویم جوابت بوقت سؤال

نه دارم امیدی ز کردار خویش — ز فعل بد افگنده ام سر به پیش

سر افگنده و زار و حیران شدم — ز کردار شومم پشیمان شدم

نه از فعل خویشم امیدی بود — نه نزد توام روسفیدی بود

مگر رحمت تو شود یار ما — وگرنه کسادست بازار ما

شبی خفته در خواب بیدار دل — ز عقلم شده مست و هشیار دل

که ناگه ندائی رسیدم بگوش — که از هیبتش دور گشتم ز هوش

که برخیز بهرام بر کوچه بود — چرا خواب مرگت چنین در ربود

تو در خواب و عمر عزیزت گذشت — چو باد بهاری بر اطراف دشت

چنین خواب غفلت ترا تا کی است — ندانی که خواب عدم در پی است

خیال جوانی ترا در سر است — ندانی که پیک اجل بر در است

مکن تکیه بر نوجوانی چنین — مکن بیش ازین زندگانی چنین

ندانی که عمر است ناپایدار — ندانی که دنیاست بی اختیار

مکن رشته طاعت خویش کم — که بس کوزه بشکست در پای خم

بسا نوجوان مرد و بس پیر ماند — بسا قبضه بشکست و شمشیر ماند

بسا میوهٔ نارسیده فتاد — کهن میوه کم یافت آسیب باد

بدینسان مباش از جوانی دلیر — که بر برّهٔ آهو کند حمله شیر

چو از سال برداشتی سال بیست — ندانم دگر حاصل تو ز چیست

بپایان شد عمرت به حاصلی — تو درمانده در ورطهٔ جاهلی

برآور سر از خواب و بیدار شو — سوی طاعت و حمد دادار شو

چنین چند خوابیده باشی دژم — نگهدار خوابت ز بهر عدم

کنون نوبت ذکر گفتن بود — نه از بهر آرام و خفتن بود

برآر از دل پرگنه آه دود — که رخشنده گردی بروز کبود

دعای سحر طاعت نیم شب — مکن سستی آنگاه مطلب طلب

دعای سحر که بود مستجاب — بکن زانکه فارغ شوی از عذاب

ز کار نکرده نیابی عطا — عمل نیکش ناید ز کشت خطا

تو در خواب جویای وصل بهشت — زهی بیخرد مرد نادان سرشت

نه اندیشهٔ روز محشر کنی — نه توحید و تمجید داور کنی

ندای که آگه دلان در سحر — خریدند خود را ز نار سقر

بجانم در افتاد ازین گفت شور ز جا جستم و گشتم از خواب دور

در اندیشهٔ دل بدم تا سحر که ای از قیامت شده بیخبر

جهان جمله بازیچه پنداشتی کنون بر دهد آنچه خود کاشتی

نه اندیشی هرگز بروز شمار ز هنگام پرسش بر کردگار

که پرسش کنند از خطا و ثواب زبان لال گشته چگوئی جواب

سرافگنده و زار و گریان شده ز کردار شوخت پریشان شده

ز هر سو زده تخت پیغمبرے خلایق شده جمع از هر درے

ز تاجیک و ترک و عجم و عرب در آن روزگار است ایدل عجب

زیکسوی حور و زیک سو پرے فرشته ز هر سوی رو آورے

زیکسو ملایک کشیده رده زیکسوی خورشید سر بر زده

زیکسو ستاره زیکسوی ماه نظاره کنان بر تو شاه و گدا

زیکسوی جنت که خوانی بهشت ز سوی دگر دوزخ تار زشت

زده مالکان عذاب تو صف همه آتشین گرزها شان بکف

همه زشت چهره که از بویشان نیارد نگه کرد بر رویشان

شده آتش دوزخت پر زقهر | بسویت خروشان بکردار زهر

چو اسپی که بر اسپ شحنه زند | و یا مرد با مرد نعره زند

بسویت خروشان که ای پر عذاب | ز بهر تو گشتم چنین تیز تاب

چه گویم ز احوال و از وصف آن | مگر یار گردد خدای جهان

ز یکسوی جنت بسی دلکش است | ز یکسوی دوزخ بسی ناخوش است

نه آنجا بزور و نه با زر بود | ترا شرمساری بداور بود

نه آنجا بصبر و نه آنجا گریز | ز جان آن زمانت برآید نفیر

در آن دم که افعالت آید به پیش | چه داری بگو چاره کار خویش

چه سازی بگو تا چه چاره کنی | بکردار خود چون نظاره کنی

نه راهی که پا در نهی در گریز | نه قوت که رو آوری در ستیز

نه اندر قفا راه جستن بود | نه آنجا مقام نشستن بود

نه چاهی که خود را به چاه افگنی | نه شاهی که خود پیش شاه افگنی

نه خانی نه میری نه گردن کشی | نه شمشیر داری نه خنجر کشی

نه با التماس و نه با التجا | نخواهد شدست کار بر مدعا

دهد مر ترا نامهٔ خود بکف — حساب تو جوید ز روز سلف

که ربّت که بوده است و دینت کدام — پیمبر که بودت بگو زود نام

نمازت کجا و چه شد طاعتت — که از طاعت آید همی راحتت

ره و رهبرت کو شفیع تو کیست — سیه این چنین نامه ات بهر چیست

بدنیا همی فکر عقبی چرا — نکردی که کم باشدت ماجرا

جواب آن زمان چون دهی ای پسر — در آورد ایندم خیالی ببر

ز بهرام بشنو حدیث عیان — که دنیا بود مزرع آن جهان

چه خود کشته خود بباید درود — یقینم که سبزی به است از کبود

خدایا بحقّ خداوندیت — باسمای بیچون و بیچندیت

بارواحِ پیغمبرِ کعبه سای — باکرامت ای ایزد بی نیاز

بحقِّ جمیع رسولان دین — به حقّ زمان و به حقّ زمین

بآه یتیمان بی مام و باب — بسوز غریبانِ سینه کباب

به عشّاقِ عاشقان نیاز — بخلوت نشینان داننده راز

بخونابهٔ هجرِ هر دردمند — بسوز اسیران پا در کمند

بزهد سحر خیز طاعت گذار
برندان سرگشته کوی یار

بیارب کنان سر کوی تو
بجوینده گان ره و ردی تو

بروزی که بر حشریان جا شود
بسی شور و فریاد و غوغا شود

فراوان شود حسرت و درد و غم
گشایند چون نامهٔ ما زهم

بانجم رسد آه جان سوز ما
سیه گردد از آه ما روز ما

پشیمان شویم جمله بگذشتها
سیه روی گردیم چون نامها

نه کس آن زمان دست ما گیردا
نه کس خواهش عذر بپذیردا

در آندم که کس نیست فریاد رس
خدایا تو ما را بفریاد رس

زباران رحمت فرو بار نم
بما خاکیان رحمت آر از کرم

همان تا که گردیم بی آبروی
از آن نامهامان سیاهی بشوی

اگرچه بما رحم دستور نیست
ولی از کرامات تو دور نیست

زرحمت گر اندک پذیری کنی
بما خاکیان دستگیری کنی

در افعال ما آنچه خواهی کم است
در اکرام تو هر چه خواهیم است

ترا لطف بیحد مرا عذر کم
چو اندک پذیری بر آییم ز غم

زین قلزم آزم آور برون ز رحمت بگنج قناعت رسان

خدایا بلطفت که باشد رحیم باسمای اعظم که خوانیم عظیم

تو آسان بکن وقت جان دادنم ز دنیا به عقبی فرستادنم

بآسانیم جان شیرین بگیر بما سهل کن هول منکر نکیر

اگرچند هستم سزای سقر ولی هستم از رحمتت منتظر

یقینم که خشمت سزای من است ولی رحمتت از برای من است

که مستغرق معصیت گشته‌ام بدر رفته از دست سررشته‌ام

همه کس سررشته دارند گم ز رشته با سر و شد بخم

مگر رحمتت یار گردد بما که شب قیرگون است تاریک را

خدایا تو از لطف دستم بگیر اگرچه گنه کارم عذرم پذیر

اگر دستگیری برآیم ز جای وگر دست داری درآیم زپای

برویم در رحمتت باز کن مرا در دو گیتی سرافراز کن

دری چون کشائی که شایدش بست وگر در ببندی که یارد گسست

نخواهم کسی چون تو کس باشیم که در هر دو گیتی تو بس باشیم

نخواهم کسی چون تو کس باشیم — که در هردو گیتی تو بس باشیم

منم غرق دریای جرم و گناه — ولیکن بلطف تو دارم نگاه

که لطفت بما گردد ای پادشاه — که از غم شود فارغ این بینوا

خدایا تو از لطف بنوازیم — دهی در دو گیتی سر افرازیم

اگر سازی از لطف ما را رفیع — شود صاحب کعبه ما را شفیع

تو بپذیر یارب مناجات ما — بده یارب از لطف حاجات ما

بده جای بهرام ای بی نیاز — بر تخت پیغمبر کعبه ساز

نویسنده را ای خدای اله — بیامرز روز قیامت گناه

خدایا تو آن شخص آمرز کن — بهر دو جهانش سر افراز کن

بکاتب رساند خدا مرز یاد
که روح روانش بجنت رساد

وصف شاه ورهرام ایزد از گفته دستور بهرام اسفندیار کرمانی

سرور امشاسپندان شاه ورهرام ایزد است

داد خواه درد مندان شاه ورهرام ایزد است

آذر داردی بهشت وآن سروش پاسبان

تابش آن نور یزدان شاه ورهرام ایزد است

لنگر کشتی و دریا و زورق باد مراد

دستگیر مستمندان شاه ورهرام ایزد است

کوه دریا وزمین سوراخهاے پر شگاف

دادرس از چون وچندان شاه ورهرام ایزد است

آهن وفولاد ومس رامی کند دریای آب

کارساز تنگ سندان شاه ورهرام ایزد است

تیغ وشمشیر وکمند جنگهاے بیکران

قوت بازوے مردان شاه ورهرام ایزد است

رخش واسب وباره وشبدیز وشبرنگ وسمند

روز نبرد روز میدان شاه ورهرام ایزد است

که گلستان گردد کاهے بسورد بدکنش

رهنمای هوشمندان شاه ورهرام ایزداست

آتش سوزاش افلاک روشن می کند

دشمن اہل دمندان شاه ورهرام ایزداست

بروشیرواژدهاودیو وجادو وپلنگ

بردن ایشان بزندان شاه ورهرام ایزداست

باد طوفان ونهنگ وموج گرداب غضب

آن زمان فریاد مردان شاه ورهرام ایزداست

دزدوگرگ ورهزن ورهدار در راه سفر

یاورخو و رایقین دان شاه ورهرام ایزداست

ریشخند کس مکن تامیتوالے درجهان

قاتل آن ریشخندان شاه ورهرام ایزداست

گربه بند دشمنی واگربه بند اژدها

ورگشای پاے بندان شاه ورهرام ایزداست

خاکساری پیشه کن تاہمتت گردد بلند

تاج چهره سربلندان شاه ورهرام ایزد است

باطنت را صاف کن زین دهر گردے ارجمند

پادشاه ارجمندان شاه ورهرام ایزد است

غم مخور بهرام کے رندانه آید بخششت

پادشاه کل رندان شاه ورهرام ایزد است

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر مهربان

این بنده هیچمدان که این کتاب مقدس اوستا با ترجمه آن بچاپ رسانیدم بر آن شدم که در پایان این کتاب یاسای کیش اشو زرتشت را که در ۳ جلد خطی که در نزد بنده موجود است و پانصد سال پیش از گفته دستوران و هیربدان و دین آگاهان و بزرگان دین زرتشتی در ایران و دستوران و هیربدان و موبدان و دین جد شهدان و بهی کیشان زرتشتیان هندوستان جمع آوری گردیده و برای استفاده و بهره‌مند گشتن زرتشتیان شمهٔ از آن سه جلد کتاب برگزین کرده در این کتاب درج نمودم (خاصیح)

دانستنیها

(کتاب مقدّس اوستا پیش از اسکندر مقدونی چنین بوده است) کتاب مقدّس اوستا بیست و یک [۲۱] نسک یا بیست و یک کتاب بخش نموده بدینقرار: (نسک اوّل) نامش ستود یشت است و آن کتاب سی و سه [۳۳] کرده است صفت خدا و فرشتگان در آنست (نسک دوّم) نامش ستودگر است و آن کتاب بیست و دو [۲۲] کرده بوده است صفت آن در نماز و عمل نیکوست (نسک سوّم) نامش وهشت مانتره بوده است و آن بیست و دو [۲۲] کرده بوده است در ایمان و پرهیزگاری (نسک چهارم) نامش بغ بوده است و آن بیست و یک [۲۱] کرده بوده است تفسیرش در دین اینست و آنچه واجب کرده خدای بر مردمان در طاعت و پرهیزگاری و بربستن راه شیطان بر خویش و نزدیک شدن بسرای آخرت (نسک پنجم) نامش دوازده هاماست بوده است و آن سی و دو [۳۲] کرده بوده در ذکر بدی خلق عالم سفلی و عالم علوی و صفت جمع آن و آنچه او رمزد پیدا کرد در آسمان و زمین و آب دارور و آتش و در بهرام و چهارپایے و چرنده و پرنده و آنچه بیافرید در منفعت و علامت آن مثل اینکه رستخیز و صراط

وگردکردن و پراگنده کردن و چگونگی احوال قیامت از نیک کرداران بدکرداران که در نیکی و بدی کنند (نسک ششم) نامش نادر بوده است و آن سی و پنج[۳۵] کرده در علم نجوم و طب و جبوت فلک و صفت کواکب که کدام سعد اند و کدام نحس اند و تربیت علوم و فعل هر یک آنچه سخن گویند و آنچه بدین ماند و این کتاب را جدا کردند از کتابیکه نامش در عرب بوفسطال بوده در علم نجوم و بپارسی نام این کتاب فواسیجان (نسک هفتم) نامش پاچم بوده و آن بیست و دو[۲۲] کرده در تعریف چهارپایان که کدام حلال اند و کدام حرام و طرز کشتن آنان و کنبار خواندن و روش آن و مزد هیربدان و روان و دستوران را چگونه باید پرداخت و تعریف جامهٔ اشو داد که گرفته آن چند و چون است (نسک هشتم) نامش رتشتائی بوده و پنجاه[۵۰] کرده در تعریف از پادشاهان و فرمانبرداری و آفریدن شهرها و عزیز کرده و پرنده و گوسفند و ماهی و آنچه اورمزدیست و آن دام اهرمن و همچنین کوه و دریا و زمین و امثال آن (نسک نهم) نامش برش بوده و شصت[۶۰] کرده در اخبار پادشاهان و قضات و بازپرسی کار ایشان و چگونگی رعیت بر عایا و پادشاه بپادشاهی و قضات بقاضی و آنچه بدین ماند و کارهائیکه هر قومی فرموده اند و اختیار

در صفتها و چگونگی آن و آنچه مردمان دانند و از آن فایده بود بجز گناههای مردمان و خیانت و دروغ گفتن (نسک دهم) نامش گشنیز بوده و آن شصت و شش کرده در فضل و دانائی و عقل طبیعی و عقل اکتسابی یعنی عقل مادرزاد و عقلی که تعلیم بیاموزند و علم در پاکی و راستی و چیزیکه مردم را از بدی به نیکی آورد و از پلیدی بپاکی و راستی و این علم محلی بزرگ دارد و اینکه نزدیک ملوک و رعیت است حرمت و شکوه زیادت شود همچنین چیزهائیکه مردم را از منفعت بود و آنچه دروغ گویند چگونه باشد (نسک یازدهم) نامش وشتاسب بوده و آن شصت کرده بعد از نکبت اسکندر چون باز جستند هشت کرده بیش نیافتند و قبول کردن پادشاهی گشتاسب دین زرتشت را که خواندن و دانستن بجهان روائی گرفت و دین زرتشت همگی پذیرفتند (نسک دوازدهم) نامش خشتت بوده و آن بیست و دو کرده در شش جزو بدینقرار (جزو اول) در معرفت خدای بزرگ و ایمان به پیغمبری اشو زرتشت و کارهائیکه در کتاب دین فرموده بود (جزو دوم) در طاعت سلوک و راستی دین و قبول فرمانها (جزو سوم) در وعده نیکوکاران و ثواب ایشان و جرم بدکاران و عقوبت و رستن از دوزخ

(جزو چهارم) در عمارت دنیا و زراعت و پیراستن درخت و خوراک مردم و چهارپای ازان بود و فرمانبرداری کنند و آنچه بدین و دستوران کار کنند (جزو پنجم) در مرتبت مردم و آن چهار مرتبت است (مرتبت اول) بزرگ داشتن پادشاهان و قضات و علما (مرتبت دوم) نگهداشتن شهرها و نیست کردن دشمن (مرتبت سوم) کتاب است در ثنای برزیگران و عمارت شهرها (مرتبت چهارم) اهل تجارت و پیشه وران و بازرو بازدارندگان که بغیبا قیام نمایند و ده یک بدستوران و پادشاهان بباید دادن و بپای دارند نیایش تا در آخرت مزدهای بزرگ یابند (نسک سیزدهم) نامش سغند بوده و آن شصت کرده در علم مردمان که بدان محتاج اند و بمعرفتهای آن و از کسانیکه حریص بوند و در عمل نیکو بیشتر پیروی علما و اهل دین کنند و از ایشان فایده گیرند و دریا و کردن گردون که فایده و روزگار از ایشانست و از احوال بدی مردم زرتشت پیغمبر و دروغ گفتن خلق عالم و در نکوئی حال مردمان عالم و آنچه بمعجزات زرتشت پدید آمد و در ده سال بهفت آواز خوانند (نسک چهاردهم) نامش جبرشت بوده و آن بیست و دو کرده بدانستن سببهای مردمان که پدید

گرد خلق در شکم مادر و بعد از شکم آنچه آید که برخی پیغمبر و برخی پادشاه و برخی رعیت و آنچه بدین ماند (نسک ۱۵ پانزدهم) نامش بغان یشت بوده و آن هفده ۱۷ کرده در ستایش خداوند بخشنده و ایزدان برگزیده و سپاس نعمتها از آنچه واجب کند در دین و شکر نعمت او باز یابد در آخرت و پیکر فرشتگان و این خواص است بر ذکر ایزد (نسک ۱۶ شانزدهم) نیارم بوده و آن پنجاه و چهار ۵۴ کرده در احکام مالها و بیرون آوردن و آنچه حلال کرد و رستگاری یافتن از دوزخ و خدمت کردن و بندگی و چگونگی راه گذریان و آنچه در منش مردم است و آنچه در تن مردم است. (نسک ۱۷ هفدهم) نامش اسپارم بوده و آن شصت ۶۰ کرده در هر نجات آنکه در کتاب اهل دین امتحان و اهل خرج بدانند و بدرستی عقوبت فرمایند در دنیا تا در آخرت رستگاری یابند و آنچه حلال کنند و آنچه حرام کنند بدانند احکام میراثها و حدود و ایمان در چیزها بکارند و آنچه بروید در تدبیر مولود و آنچه واجب کند در یاد کرد و آنچه در وقت ولادت چون باید کرد و شرایط آن (نسک ۱۸ هجدهم) نامش دواسر نجد بوده و آن شصت و پنج ۶۵ کرده تفسیرش آنکه سخن در باب نیکتودشتی یعنی پیوند کردند بیک

دیگر خویشان مانند عموزادگان و دائی زادگان خاله زادگان عمه زادگان
و نزدیکان و آنچه واجب کند که بدهند و عهد آن در هر یکی از آن واجب کند
از دزدی و ترس و بریدن راهها و ترسیدن رهگذری و آزردن زندانی و آنچه بدین
ماند (**نسک نوزدهم**) نامش اسکارم بوده و آن پنجاه و دو [52] پرگرد در قضاوت
و محکومات و تربیت احکام و جنبش و معرفت اندازه ها و قیاس آن در دیگر
چیزها (**نسک بیستم**) نامش وندیداد و آن بیست و دو [22] پرگرد از دوری کردن
مردمان از کارهای بد و شیطان و سحر و جادو و آنچه پس روی ایشان کنند
گنه کار شوند و در جمله چیزهای پاک و در جمله شرح پلیدی و شرح آن و این کتاب وندیداد از
بیست و یک نسک اوستا از نسک بیستم است که اکنون ما و شما بر آن پرستش
می کنیم و چون بعد از نکبت اسکندر کتابها را باز جستند از هر نسکی جزوی یافتند
هیچ نسک تمامی نیافتند جز وندیداد که تمام یافتند (**نسک بیست و یکم**)
نامش هادخت بوده و آن سی کرده در چگونگی باهم آوردن و بسیار معجزات و
نیکوئیها و نظمها در این کتاب شیطان ملعون لعنت میشود و نیست میشود اکنون
چون نسکها درست در میان نیست زیرا که اسکندر رومی بیست و یک نسک

اوستا و آنچه نجومات و طبابت بود بخط رومی سواد برداشتند و باقی کتابهای اوستا
را بسوختند که روان اسکندر بدوزخ بسوزد بعد از نکبت او دستوران گرد آمدند و
هر کس از اوستا چیزی بخاطر داشت جمع نموده کتاب یشتها و ویسپرد و وندیداد
و فره دشتی و خورده اوستا و درون آفرینگان و حیده و جرگرد و بندهش درست
نموده نوشتند و آنچه ننوشتند از آن سبب بود که بخاطر نداشتند و از میان رفته
بود امیدواری بدرگاه اورمزد و امشاسفندان چنین است که بروی بهرام ورجاوند
و پشوتن و هشیدر پیدائے دین رسند و باز دین بهی از سر نو رونق گیرد و بهان
و بهدینان خرم و خوش حال گردند و بدان نیست و نابود گردند آمین +

چون از بیست و یک نسک اوستا فارغ شدیم بدانستنیهای دیگری می پردازیم

(گهنبار) درون گهنبار در روز از همه گاه شاید خواندن و به شب نشاید نشستن
گهنبار کردن یکے از پرکرفه ترین کارهاست که در هر سال شش بار و در هر بار پنج روز
جشن گهنبار گیرند و خوانند توانگران به بینوایان خوراک خورانند و بخانهای گهنبار
رفته آفرینگان بیاد گذشتگان خوانند ـ شش جشن گهنبار بقرار زیر است نخست
روز خیر اردی بهشت ماه تا پنجم روز نامش میدیوزرم است بآرش آفرینش آسمان

دوم تیر تیر ماه تا پنجروز نامش میدیوشهیم است - بآرش آفرینش آب
سوم از روز اشتاد شهریور ماه تا پنجروز نامش پیته شهیم است
بآرش - آفرینش زمین - چهارم از روز اشتاد مهر ماه تا پنجروز
نامش ایاسرم است بآرش آفرینش روئیدگیها - پنجم از روز مهر دیماه
تا پنجروز نامش میدیارم است بآرش - آفرینش جانوران وجنبندگان
ششم انجام ماه اسفند که پنجروز پنجه باشد نامش همسپتمیدم است بآرش
آفرینش مردم - (زنده روان) یشتن میباید که سه روز در هر روز
یک یشت سروشش بخوانند و درون سروش بیزند و روز سوم که یشت
تمام کنند بگاه اشهن چهار درون بیزند درون اول بخشنومن رشن اشتاد
درون دوم بخشنومن رامش و خارام باید یشتن درون سوم بخشنومن
سروش اشو درون چهارم بخشنومن اشوان فره وهر یزند میوه وتره وجامهٔ
اشوداد بدرون اردافروهر یزند روز چهارم در سر آفتاب یک آفرینگان دهمان
بخوانند روز دهم یشت اشوان فره وهر یزد و درون اشوان فره وهر یزند
و یک آفرینگان دهمان خوانند روز سی ام یشت سی روزه خوانند و درون

سی روزه یزد و یک آفرینگان دهمان خوانند روز سی و یکم که همان روز
باشد که زنده روان ابتدا کرده باشد یشت اشوان فره وهر خوانند و درون
اشوان یزند و آفرینگان دهمان خوانند و یک آفرینگان سروش همه روز
خوانند و آفرینگان بروز و شب هر دو شاید خواندن تا سال هر ماه بروزیکه
آغاز کرده اند یشت اشوان فره وهر خوانند (فروردین یشت) و
روان اشوان فره وهر یزند و آفرینگان بدستوریکه نوشته شد خواندن روز
سر سال یشت سی روزه خوانند و درون سی روزه یزند و یک آفرینگان
دهمان خوانند و همه روز دهمان باید خواندن در کتاب دین نوشته است
که سه روز پیوسته اوستای باید خواندن آرش آن انیست که در این سه روز
پیوسته هر روز یشت سروش باید خواندن و درون سروش باید یشت
و نمی باید گذاشت که از هم بگسلد در باب آتش افروختن می باید که در وقت
یشت خواندن آتش افروخته باشد و در زنده روان یشتن و دو دستور
باید بچهار کس احتیاج نیست و گر دو زنده روان بیک روز آغاز گردد چهار
هیربد باید هر دو و هیربد بنجا نه جدا یزشن کنند. اوستا خواندن پای کار همه

روا نیست می باید که در روی فرش ایستاده باشد خواه نخی یا پشمی باشد
بدون آن شایسته نیست (روان گذشتگان) کودکی که از مادر
بزاید تا هفت سالگی که بمیرد روز سوم یک بشت سروش خوانند و درون سروش
یزند و در شب بگاه اشهن چهار درون بزند و دیگر احتیاج به هیچ وسی روزه و روز
و سال نیست از هفت سالگی که گذشت مانند مردان و زنان همه گونه نیشتها
و آفرینگان یا درون لازم است کفن مردگان از جامهٔ ریسمانی پشمی بر کدام که باشد
رواست اما کهنه و فرسوده می باید نو شایسته نیست (در دین پیداست)
که چون روان از تن برود تن را بجایگاهی نهند که در بلندی و دور آبادی باشد تا مرغان
گوشت آنرا بجوزند و آفتاب و باران همه چیز آنرا از بین ببرد اگر روان گنهکار
باشد یادافراه می بیند خطاب بتن نموده چنین گوید که ای ناجوانمرد در دنیا هیچ
کرفه نکردی که در اینجا مرا بکار آید تمامش خواسته را جمع نمودی و کنون آن خواسته
که برحمت فراهم آوردی پسران و دختران و خویشان ترا برگرفتند و خوردند
هیچ از بهر من که روانم نکردی و هیچ چیز بینند و ختی که اینجا بفریاد من برسد و خواسته
که برنج فراهم آوردی و بنهادی اکنون برافسوس بخورند و در دنیا از بهر من نمی فرستند

یشتن و من از کردار تو در عذاب و پادافراه تارستاخیز تن پسین در آن عذاب و بلاها خواهم ماند این بگوید و زاری کنان از پیش تن دور شود این است عاقبت کار پس بهتر اینکه آدم نیکی کند که بس ارجمند است (در دین گوید) روان چون از تن برود تا سه شبانه روز در جائیکه از تن خارج شده میگردد و امید وار است که یکبار دیگر به تن برگردد بامداد چهارم سروش ایزد فیروزگر بیاید و او را به نزدیک چینود پل میبرد و رشن ایزد حساب او را می کند اگر کرفه افزون شد بخرمی و آسانی و شادی هر چند به تمامتر میگذرد و چینود پل بچشم او چنان فراخ نماید که نه نیزه بالای آن باشد و چون پای بر چینود پل گذارد بادی خوشبو مانند مشک و عنبر از بهشت او را استقبال نماید چون بمیان پل رسد صورتی بیند نیکو که در زندگانی مانند آن ندیده باشد و خندان و گشاده رو به پیش بازش آید و روان چون او را بدین خوبی و پاکیزگی و خندان بیند پرسد که تو کیستی که مانندت ندیده ام آن صورت پاسخ دهد که کردار نیک توام خود نیکو بودم و کردار تو مرا نیکوتر گردانید و دست بگردن او کند با شادی و راحتی بزرگ هر دو داخل بهشت شوند و بسیار خرم و شادمان باشند که وصف آن بتحریر نیاید ـ اگر گناه افزون گردد گذشتن

از چینود پل بسیار سخت و ناگوار است پل به باریکی تیغ و استره گردد
و چون پای بر چینود پل گذارد بادی سخت و گند از دوزخ بیرون جهد بسیار
سخت و سهمگین که هرگز چنین بادی ندیده باشد و از میان آن باد صورتی
پدید آید بسیار زشت و وحشت افزا و بدقواره که هرگز چنین صورت بدین زشتی
و هولناکی ندیده باشد و چنان از وی بترسد که گوسفند از گرگ و خواهد که
از وی بگریزد آن صورت او را گوید که کجا خواهی گریخت روان گوید که تو کیستی
بدین زشتی و هولناکی که من هرگز مانند تو ندیده ام صورت گوید که من کردار بد
توام که زشت بودم و تو هر روز مرا زشت تر کردی و کنون مرا و خویشتن را
در بلا و رنجها افکندی تا رستخیز تن پسین در دوزخ پادافره خواهیم کشید و دست
در گردن او کند و هر دو در میان چینود پل به دوزخ سرنگون شوند (سروش یشت)
و جامه بر روان نهادن چیست و چه سود دارد - بدانند که همچنان کسیکه میزاید
باید که منجم نشسته باشد تا در ساعت که نوزاد بدنیا آید و طالع آنرا بگیرد و نیک و
بد او برسد همچنین چون روان از تن بیرون رود باید که همانساعت هیربد پیشنماز
سروشمن اشوی فیروزگر مشغول شود تا سروش اشو در همانساعت بفریاد آن روان

رسد و او را آگاه دارد و از همه آفتها و جامه بردرون نهادن شب چهارم
سبب آنست که این روان چون از تن بیرون شد برهنه باشد و چون نزدیک
دیگر روانها رسد مانند کسی که در این گیتی برهنه باشد و از مردمان دیگر شرم
دارد و این روان نیز از روانهای دیگر شرم دارد و خویشتن پنهان میکند خجل و شرمسار
باشد پس چون شب چهارم جامه پیشته باشد همچنان بدان گیتی مانند آن جامه
مینوگاهان در وی پوشانند اگر ابریشمی باشد و گر کرباس اگر نو باشد و گر کهنه مانند
آن در وی پوشانند که در درون نهاده باشند اگر یکدست باشد و گر دو دست اگر
کهنه باشد و گر نو اگر پیراهن باشد و گر دستاری در پوشانند و لیکن در درون نهند
فرق اینست که عوض آن در آن ساعت بروان دهند و آن هرگز کهنه نشود
و نپوسد و ندرد و اینکه اینجا پوشند کهنه شود و بروز پیشین دستی جامه سخت
پاکیزه بر درون نهادندی و گفتندی که آنچه در این جهان میداریم کهنه میشود و پاینده
ندارد و آنکه در آن جای میداریم پاینده است پس بهتر که آن پاینده و همیشه باشد
(پل گذار) کسیکه بمیرد و فرزند داشته باشد از سوی پشت پسر تو پل گذار
کرد و اگر پسر نباشد دختر آن پل گذار کرد و اگر از اینها هیچکدام نباشد از سوی پشت

نزدیکترین خویشان را بودن تواند پل گذار گردد اگر دختری نامزد شده باشد و
شوی او بمیرد و شوی دوم کند گواه او را ایوک زن گیرند شاه زن گرفتن روا نیست
و زنی شوهرش مرده باشد و دیگر شوی کند گواه او را چکر زن گیرند چکر زن هر چند
فرزند زاید از آن بخشی از شوی اول باشد مانند اینکه از سه بخش یک بخش شوی
اول باشد و میراث فرزند شاه زن پسر را دو بخش و دختر را یک بخش و اگر فرزند
از شاه زن و چکر زن هر دو باشند فرزند شاه زن را دو بخش و فرزند چکر زن را
یک بخش و هند فرزند ایوک زن را مانند شاه زن توان داد و اگر کسی از دین خارج
شود زن او می باید که تا یک سال شوهر نکند که اگر شوهرش پشیمان شد و باز بدین
خود برگشت مانند پیش باهم زن و شوی باشند و اگر بعد از یک سال باز نیامد
زن میتواند که شوهر کند و گواه او را شاه زن گیرند چکر زن خواستن روا است
اگر چه بسال از مرد بزرگتر باشد یا کوچکتر دختر که بزرگ شد اگر کسی او را بزنی
خواهد و قبول نکند هر بار که دشتان شود یک تنافور گناه بود و پانزده تنافور مرگرزان
شود اگر پدر مانع شود گناه از و بود اگر مادر مانع شود همچنان هر کس مانع گردد گناه او را
بود (اندر دین مهر (و درج) راششر گفته است) بدینقرار

اوّل با کسی پیمان کرده باشند و آنرا بجا نیارند دوم چیزی فروخته یا خریده باشد و از پیمان خرید و فروش برگردد سوم معامله گاو و چهارپایان چهارم معامله زمین و آب پنجم معامله گوسفند ششم پیمان زناشوی از هر یک از پیمانهای بالا که بشکنند گناهای بزرگ دارد باید از آن پرهیز کرده بر پیمان خود استوار باشد (هر کس که اوستا را نداند) بجای هر اوستا چند یتا اهو ویریو واشم وهو بخواند مینویسم خورشید نیایش و مهر نیایش هر یک جداگانه یکصد و سه ۱۰۳ یتا اهو ویریو بخواند اردویسور بانو — (آبان یشت) را یکصد یتا اهو ویریو ماه نیایش شصت و پنج ۶۵ یتا اهو ویریو پنج گاه راهرگاه شصت و پنج یتا اهو ویریو اورمزد یشت را یکصد و سه ۱۰۳ یتا اهو ویریو و یکصد ده ۱۱۰ اشم وهو اردی بهشت یشت را شصت و پنج یتا اهو ویریو ورهرام یشت یکصد و سه ۱۰۳ یتا اهو ویریو خواند سروش یشت هادوخت هفتاد و پنج ۷۵ یتا اهو ویریو سروش یشت سر شب یکصد و سه ۱۰۳ یتا اهو ویریو یشت یکصد و بیست و یک ۱۲۱ یتا اهو ویریو و دوازده ۱۲ اشم وهو اند هر یک آفرینگانها را یکصد و بیست و یک ۱۲۱ یتا اهو ویریو و

دوازده[۱۲] اشم وهو بخوانند چنانکه در بالا ذکر شد کسیکه اوستا نیاموخته باشد ـ
یتا اهو ویریو و اشم وهو که شمارهٔ آن نوشته شد بخواند پذیرفته واداراو مزداست
(زرتشت میفرماید) که از تمام نیکیها که مردمان کنند راستی از همهٔ آن بهتر
و کرفهٔ آن بیشتر است پتت (توبه) از هر گناهی که از دست و زبان جسته
باشد خداوند او را آمرزیده خواهد گردانید بشرطیکه تکرار نشود پس کدام
خواسته پدر انست که فرزندان بگیرند و گنه کار شوند ج چیزیکه پدر بسوی کرفه
(وقف) نامزد کرده باشد و چنانکه او فرموده است نکنند و بمیل خود صرف نمایند
گناهکارند و نباید که از این کرفه برگرفته بکرفهٔ دیگر خرج نمایند که بسیار ناستوده است
(در دین فرماید) که نه تی کار است که باید از آن دوری جست اوّل
غلامبارگی دوم زن خود با زن کسی عوض کردن سوم خیتودت کردن
مانع شدن چهارم مرداشور از دن پنجم ستر شکستن ششم آتش
ورهرام سرد کردن هفتم سگ آبی کشتن هشتم شرویزوخره فستر
پروردن نهم پیروی دین دیگران کردن دهم در امانت خیانت کردن
یازدهم گناه کردن و بهم دروغ گفتن دوازدهم زحمت کم کشیدن و مزد

تمام گرفتن سیزدهم سخن چینی کردن چهاردهم جادوئی کردن پانزدهم گوید دگر و کنند دگر شانزدهم دیوپرستی و بت پرستی کردن هفدهم دزدی کردن هجدهم پیمان شکستن بیستم ستمکاری کردن ـ بیست و یکم مردم آزاری بیست دوم منافقی و دو روئی کردن بیست و سوم مغروری کردن بیست و چهارم روسپی گری کردن بیست و پنجم ناسپاسی کردن بیست و ششم کسیکه درگذشته او را زشت گفتن و دشنام دادن بیست و هفتم بهتان زدن بدیگران تهمت بستن بیست و هشتم افسونگری کردن بیست و نهم گناه همیشه کردن و کرفه گاه گاهی سی ام کرفه کنند و باز پشیمان شود و افسوس خورد (در پنجاه و یکم از کتاب صد در نثر) وظیفهٔ پدر و مادر درباره فرزند فرماید بر همه کس واجب است که کودک را بدبستان فرستادن تا دانش آموزند چه بر کار و کرفه که فرزند کنند همچنان باشد که پدر و مادر بدست خویش کرده بود پس کوشش باید کردن تا چیزے نیکو بیاموزند شان و از کرفه و گناه آگاه کنند شان چه از بهر روان خویشتن میگذرد تا برایشان کرفه کردن دلیر باشند و اگر نیاموخته باشند پس کار کرفه کمتر کنند بروان پدر و مادر

کمتر رسد و همچنان اگر فرزند بدبستان ندهند و چیزے نیاموزند بر گناه کردن
دلیرتر شوند آن گناه بگردن پدر و مادر باشد پس حق فرزند را آنگاه گذارده باشند
که ایشان را چیزهای نیک بیاموزانند ویژه از دین شایسته و ناشایسته چه سرمایهٔ
زیست و گرنه کار این جهان بر نیک و بد بسر می آید (از روایت کامه بهره)
از فرمان بردن فرزند از پدر و مادر نه بردن آن گوید فرزند را همچنین اطاعت پدر
و مادر روا داشتن و فرمان بردارے ایشان کردن چه بدین در گوید که فرزندی که
فرمان پدر و مادر نه برد و هر دو پدر و مادر از وے خوشنود نباشند تنگ روزی
باشد پیوسته او را سختی و دشواری رسد و بے کم و کاست هر چه فرزند با مادر و پدر
بکند فرزند او با وی همچنان کنند و اگر مادر و پدر از آن فرزند خوشنود نباشند و از
این جهان بیرون روند او را بدین گیتی هیچ کاری گشاده نشود پیوسته بکار خویش
درمانده شود و هیچ مراد نرسد و بدان جهان مهر ایزد او را بدست خویشان
یازده فراه کند و هیچ گونه مرادش به نتواند بوختن و آن کسی را که آزار مادر و پدر
جسته باشد کم روزی باشد و هر بلا و بد و رنج که بدو رسد آن را هیچ چاره و درمان
و تدبیر نشاید کردن بیشتر آن بود که مادر و پدر از وی خوشنود نشوند داد او را مزد

میگوید که حق من با حق پدر و مادر نهاده است و نخست خوشنودی و دلجوئی
ایشان باید جستن پس از آن من اگر ایشان خوشنود باشند من خوشنودم
و اگر همه امشاسفندان از آن روان خوشنود باشند و آزادی کنند و مادر و پدر
از وی بحل نکنند و خوشنود نباشند روان آن کس بدوزخ رسد ۔
(و در دین گوید) که اگر پدر از پسر ناخوشنودی باشد و او را هیچ خواسته و خانه
ندهد در دین رواست که بدو هیچ نشاید داد که خدا نیز از و ناخوشنود است
(اندر دین پیداست) که هرگز فرزند حق پدر و مادر نتواند گذاردن و داماد حق
پدر زن از جهت آنکه فرزندی که ناچیز باشد با نبازی پدر و مادر بوجود آید و پس
پروردن و چیزها آموختن و از نیستی نگاه داشتن ببین که چند محنت است
مانند اینکه مردی را خواسته باشد بکشند و دیگری او را از مرگ نجات دهد آنکس باید
تا بوقت مُردن منت آن مرد بدارد و خدمت او بجا آورد پس کسیکه ناچیز باشد
و خداوند او را بهستی آورد و آنکس او را بزرگ کند ببین کش چند حق و منت
است و همچنین اگر کسی ده دینار کم یا بیش بکسی هدیه دهد آن مرد تا زنده باشد
باید که منت آنکس بدارد پس کسیکه دختری چون جان خویش عزیزتر دارد و

با مال و خواسته که او را در خور باشد از خویشتن باز گیرد و بمردی دهد بدین
که چند حق بر آن داماد باشد و هم از آن دختر چند فرزند آید که پیوند آن تا رستاخیز
به پیوندد و هر کرفه که کنند ایشان هم بهره و هم نصیب باشند زراتشت اسفنتمان
از دادار اورمزد پرسید که هر کرفه که فرزند کند پدر را بیشتر بهره باشد یا مادر
دادار اورمزد گفت که هر دو یکسان باشند و همچنین هیربدی که چیزی بکسی آموزد
و او را از کرفه کردن آگاه کند آنکس هرگز حق هیربد نتواند گذاردن سبب آنکه
چنانکه پدر و مادر فرزند را پرورند و بزرگ کنند و از نیکی و بدی نگهدارند هیربد هم
کودک را از کار و کرفه آگاه کند و روان او را بهشتی کند حق آنکس که چیزی آموخته
باشد بیشتر است از حق پدر و مادر چه که پدر و مادر تن پرورند و هیربد روان
پرورند و هیربد روان پرورد چنانکه روان از تن بهتر است همچنان هیربد که
فرهنگ آموزد و روان پرورد و از نیک و بد آگاه کند به بین تا آنکه تن پرورد
بهتر است (در نوزده از کتاب صد در نثر گوید) مردمان می باید
کوشش کنند تا بجوانی زن گیرند و فرزند پدید آرند و زنان همچنین باید شوهر
اختیار کردن اندر دین گوید هر کار و کرفه که فرزند کند همچنان باشد که پدر و مادر بدست

خود کرده باشند آرش پل آنست که چون بدان جهان رسند اگر کسی را
فرزند نباشد بریده پل خوانند یعنی راه آنجهان بروی بسته گردد بدان جهان
نتواند رسیدن و باز نتواند گشت واگرچه بسیار کرفه هم کرده باشند کمینود پل گذر
نتواند کردن وحساب وشمار او نکنند و هر امشاسفندی که آنجا فراز رسد اوّل این
سخن از آن روان پرسد که بدان جهان عوض خویش پدید آورده یا نی چون
نیاورده باشد بروے بگذرند و روان در پای پل با درد و غم بماند مانند اینکه
کسی در بیابانی بود و بیم دد و دام داشته باشد و نزدیک شهری باشد خوش
وخرم واجازهٔ رفتن شهر باو داده نشود و یا آنکه در بین او و شهر پل شکسته
باشد و نتواند شدن و همیشه در آن حسرت باشد که کاشکی پل درست بودے
و همی توانستم که بشهر برسم کار فرزند بر این جمله است پس دادار اورمزد بر
مردمان ببخشود که اگر کسی باشد که او را علت آسمانی بود و فرزند روزی نباشد
او را بفرمود تا کسی روان دوست را بیاری خود کند و بفرزندی بپذیرد چه هرگاه
این کار کرده شد آن بجایگاه فرزند باشد و هر کار و کرفه که او کند همچنان بود که بدست
خویش کرده باشد پس اگر کسی از دنیا بشود و فرزند نداشته باشد بر موبدان

ودستوران وخویشاوندان او واجب است که ستری یعنی پل گذارے
برای او بگمارند تا روان او از عذاب دوزخ بجهد و چه هرگاه که خویشان او
اینکار را نکنند و بدان جهان روند آن روان در ایشان آویزد و گوید که من
اندوخته بچند سال جمع کردم و رنج بردم و بشما گذاشتم و شما برگرفتی و خرج
خود کردی و شفقت بروان من نیاوردی همچنین که من اینجا بازماندم شمارا
راهم نگذارم که بر چینود پل بگذرید تا ایزد داد من از شما بستاند پس رشن
ایزد و مهر ایزد شمار او کنند و هرچه آنکس از مال او گرفته باشد هر یکی دینار
را چهار دینار حساب بکنند و عوض باز ستانند بدانجهان زر و سیم نباشد
گرفته که ایشان کرده باشند از روان ایشان باز گیرند باین روان دهند
ولیکن تا ستر نگمارند بر چینود پل نتواند گذشتن و بجایگاه خویش نتواند رسیدن
بخویشان او هیچ کار فرض تر از این نیست و هرگاه که ستر کسی بگمارند
همچنین باشد که کسی مرده را زنده کرده باشد گرفته آنرا حد و نهایتی نیست
توضیح بر بزرگان و پیشوایان زرتشتی لازم است که این قانون را بداد
گستری داده که کسی که مرد و برای او پل گذاری نامزد شد دارائے او را

بنام آن پل گذار برگزانده واو را مانند فرزند آنکس بشناسد و این قانون چون گفتهٔ دین زرتشتی میباشد رسمیت پیدا کند و از بین نرود (خاضع)

(صد در بندهوش میفرماید) گاه باشد که خواندن یک اشم وهو چندان کرفه دارد که وقتهای دیگر ندارد گاه باشد که یک اشم وهو بخوانند برابر با صد اشم وهو در گاه دیگر گاه باشد که یک اشم وهو که بخوانند برابر باشد با هزار اشم وهو در گاه دیگر گاه باشد که یک اشم وهو بخوانند برابر باشد با ده هزار اشم وهو در گاه دیگر گاه باشد که یک اشم وهو بخوانند برابر باشد با صد هزار اشم وهو در گاه دیگر و گاه باشد که یک اشم وهو بخوانند کرفه و ارجمندی وبلندی آن باززرش این جهان و هرچه در این جهانست - اکنون تفسیر آنرا یادآور میشویم آن اشم وهو که قدرش و کرفه اش برابر ده اشم وهو است آنست که چون نان خواهند خورند بخوانند و آن اشم که بعد از نان خوردن بخوانند چندان کرفه دارد که بگاه دیگر صد اشم وهو بخوانند و آن اشم وهو که در گاه خفتن بخوانند کرفهٔ آن برابر است با یکهزار اشم وهو در گاه دیگر و هر گاه که در خواب پهلو به پهلو شوند یک اشم وهو بخوانند کرفه اش برابر است با ده هزار

اشم وهو درگاه دیگر و در وقت برخواستن از خواب یک اشم وهو که بخوانند.
کرفه اش برابر است با صد هزار اشم وهو درگاه دیگر و آن اشم وهو که
ارجمندی و بلندی و ارزش او بجهان و آنچه دراوست دارد آنست که در
دم جان کندن بخوانند و اگر خویشتن نتوانند که بخوانند دوستان و یاران او
می باید که حاضر باشند که باری اشم وهو در دهان شخص دهند که جان میدهد در آن
هنگام اشم وهو که بگویند اگر دوزخی باشد همستانی شود اگر همستانی بود، بهشتی
شود گروثمانی شود و اگر گروثمانی بود پشم اخوانی گردد و هر چنانکه باشد یک پایه
بلندتر گردد پس ازین کار و کرفه بیدار باید بودن تا روان از بلندی و ارجمندے
باشد و هرچند تمامتر باید کوشیدن بدین کار تا جایگاه و مایه نیکوتر شود.

(از روایت کامه بهره و کتاب صددر نثر در چهل و پنجم)

آنکس که با گناه بسیار پیتتی کرده باشد در پیش روان و موبدان کرفه بگناه باز
انگارند و چند انکه گناه بیشتر باشد بر سر چینود پل عذاب و عقوبت و پاداه فراه دهند
و نگذارند که بدوزخ شود در دین چنان گوید که هرکس پتیت کند و از گناهہاے
کرده پشیمان شود در دوزخ براو بسته گردد و بدوزخ نرسد بر سر چینود پل

عذاب تمامتر بداده باشد درخور دگناه بعد ازان بهشت پایه بهستگان برند (یعنی میان بهشت و دوزخ) وتارستاخیز تن پسین درآنجای باشد چه اندر دین گوید که هرکس که پتت کرده باشد اگرچه گناههائش بسیار باشد هرگز بدوزخ نرسد مگر گناهے که در زن کسی جسته باشد چه آن بهیچ کرفه از وے نشود وچون به چینود پل رسد امشاسفندان گویند که زود درو ند آمده است از و دور باید بودن اندر دین پیداست که پتت چندان ارزش دارد و ارجمند است ـ زرتشت **اسفنتمان** از دادار اورمزد پرسید که روان آنکس را خواهم ببینم که در جهان کسی را بزرگتر وارجمند تر از خود ندانست پس دادار اورمزد روان جمشید را از نیمهٔ دوزخ خواست چون می آمد بزانو راه میرفت مانند کسیکه شل باشد و پای ندارد وجامهٔ کهنه و پاره پوشیده باشد چون امشاسفندان را دید از شرم امشاسفندان دور بگوشهٔ بنشست و اندوهگین و درمانده پس زرتشت اسفنتمان پرسید که این روان کیست که چنین شرمسار و اندهگین و درمانده و بدین دوری و متحیری و بیچارگے است دادار اورمزد گفت که این جمشید و نیکهانست که من درآغاز این دین که تو درجهان رواخواهے کرد

بد و نمودم نه پذیرفت و در خویشتن تکبر آورد و بگفتار دیوان فریفته شد و گفت که
آسمان و زمین و ماه و ستاره و هرچه در گیتی است من داده ام و آفریدگار
همه منم نه آنکه او را این قدرت توانست بودن که اگر از وی به پرسیدی که خداوند
این چیزها چگونه بیافرید پاسخ نتوانست دادن و این سخن ناستوده گفت
و به اندیشید و رج و خوره کیان از وی بشد و بدست ضحاک کویف کشته شد
و روان بدین صفت است که تو می بینی و از همه کارها که در گیتی کرد هیچ بتر
از آن نبود که دین بد و نمودم و گفتم که در گیتی رواکن و نکرد چون جمشید این سخنها
بشنید بزراتشت اسفنتمان گفت که از گفتار دیوان به پرهیز و خویشتن را نگاه دار
و دین بپذیر و در گیتی رواکن چه از همه کارها این بتر است ـ خداوند آغاز
این دین بمن فرستاد و من از فرزانگی و نادانی که بودم نشنیدم و دین نه
پذیرفتم و آنکه می بایست که داناتر باشم بگفتار دیوان فریفته شدم و براه دیوان
ایستادم و گفتم گیتی و مردم و هرچه در گیتی هست من بدادم تا خوره و پادشاهی
از من بشد و تن بهلاک آمد و روان بدست دیوان افتاد و گرفتار شد و گفت ای
زرتشت ترا اندرز می کنم که نه به تنگی و نه فراخی و نه در آن وقت که دربیم و ترس باشی

و نه در آن وقت که بمال و نعمت رسیدی دین از یاد مبر و سخت دار و از دست
مگذار تا درین عذاب نمانی که من مانده ام گیتی که بر پای مانده است از بهر دین
مانده است و گرنه ادمی آدمی را خوردی و راهها منقطع شدی و کشت و زار
آبادانی بر خاستی و اهرمن و دیوان بر گیتی مسلط شدندی و گیتی نیست و ظلم
گردی و پادشاه و دین با هم اند دین بی پادشاه نتواند و پادشاهی دین نتواند
بودن چه هر پادشاهی که دین نداشته باشد بظلم کردن مشغول شود پس
پادشاهی پاینده نبود و دین در قوت پادشاه تواند شدن و این دو قوت است
که اگر یک ساعت گیتی بی یکی باشد زیر و زبر گردد چون جمشید این سخن
بگفت و از گناه جسته بود پتت کرد و تحیر و تشویر و پشیمانی خورد و بر آن
گناههای خویشتن مقر آمد خداوند او را بیامرزید و از آن رنج و بلا برهانید و
و پادشاهی همستان بدو داد از سبب آنکه گناهی که جسته بود پتت کرد -
در دین گوید که اگر کسی هر روز پتت نتواند کردن و بدیگری بسپارد که از بهر من
هر روز پتت کن و آنکس از برای او پتت کند همچنان باشد که بزبان خود پتت
کرده است و در وی هیچ تفاوتی نیست و خود آنکس باید که هر روز این چند

سخن بخواند از هر تا هر که گفته ام کرده ام جسته ام منیداو خشم و پشیمان به پتت هم (مقصود پتت کردن اینست که شخص هر روز بزبان خودش پتت کردن را بخواند و امروز در بین زرتشتیان ایران چنین مرسوم است که پس از مردن شخصی سه شب تا الی ده شب چند نفر بهدین در خانه آن گذشته بیکر دهم جمع آمده و برای او پتت درد گان میخوانند - و بروان او میرسانند و او را از تمام کارهای ناشایسته که در زندگی کرده توبه میدهند که داوار او مزد او را آمرزیده گرداند این روش بسیار ستوده و بر جاست (خاصع)

(از کتاب صد در نثر در شصت و دویم)

بدانکه راستی گفتن و راستی پیروی کردن و راستی پسندیدن و همیشه باید که راست گفتار و راست کردار و راست منش بود زیرا که بهتر از راستی در جهان چیزی نیست این جهان و آن اورمزد از راستی آفرید و از راستی بجایگاه مانده است و اهریمن گجسته از هیچ چیز نترسد جز از راستی و رستخیز و راستی را باید پیشه خود ساخت و هر بنائی که از راستی استوار گردید پاینده و خوره در آن راه یافت و هر خاندانی که بیشتر دوام کرده از بهر آن

بوده که براستی بیشتر توجه نموده اند و اهریمن در آن جایگاه راه نیابد و
در دین گوید که یک مردم راست گو بهتر از عالم دروغگوست کاوهٔ
آهنگر که پای بر راستی داشت و سخن راست می گفت بر ضحاک شورید و چیره
شد و اهریمن و دیوان از او گریزان بودند برای اینکه راستی را اختیار نموده
بود و اهریمن گجسته چون مینوی راستی بدید سه هزار سال بیهوش افتاد از
بیم راستی سر نتوانست برداشت و از بیم راستی در این دنیا نتوانست آمدن
و چیزی تو در آن نظر کن که بر جای مانده است چون تحقیق آن باز جوئی براستی
مانده باشد و در زند اشم وهو راستی راستوده از بهر آن اشم یاد
خوانند (از کتاب صد در نثر در شصت و یکم) بدانکه سخت
می باید پرهیختن از دروغ گفتن که آغاز همه گناهها دروغ است زرتشت از
اهورمزد پرسید که دروغگو مانند کیست اهورمزد به افزونی گفت که دروغگو
با اهریمن همکار است و در دین گوید که دروغگو یار آخرت نباشد و در میان
مردم حقیر باشند و اگر مردی محتشم باشد او را بنزد مردمان حرمت نباشد
و حرمتی ندارد و فرجام دروغگو بد باشد اگرچه بسیار مالدار باشد همه از دست وی

برو و عاقبت بمردم نیازمند گردد و نیز تخمگان او کم باشد ـ

(درباره نسا گوید) بدانکه نباید که بآب رسد و اگر آب بنسا رسید گناه دارد و نسا باید که بدخمه گذارد که بر آن باران بارد و آفتاب و مهتاب تابد و آنرا فرموده از زمین ببرد و همچنان نسا باید که درخان ومان و از جای نشست مردمان و ره گذر مردمان و از زمین کشتمند و ره گذر آب دور برد و در زیر خاک هم نباید کرد که مینوی زمین ازان سخت ناخوشنود گردد و چنان باید نمود که تمام اندام نسا جامه پوشیده نشود زیراکه تمام جامه پوشیده شود پلیدی زیادتر گردد و اگر آب بنسا رسد مینوی آب ازان ناخوشنود شود و نباید که نسای برهنه بزمین رسد جز در دخمه و اگر نسای برهنه بزمین رسد و پلیدی بزمین فرو ریزد زمین ناخشنود میشود و نیز فرموده که اگر بزیر زمین نهان کنند زمین را بسیاری رنج زیادت شود از زیرا که زیر زمین هم نم و آب است پس هر دو آب و زمین ناخشنود و رنجور باشند چنین روا داشته اند که دور از آبادی و کشت زار و در بلندی باید نهاد که آفتاب و ماهتاب بر آن بتابند و بدان آگاه باش که در اوستا چنین فرموده است که نسا نباید بآب و آتش رسانید و در زیر زمین

نهان کرد و در میان آبادانی و کشت و کار نباید گذارد و هرگاه نسا آن نزدیک
با آب و آتش و در زیر خاک دیده برگیرد و آنرا بجا بجای بلندی دور از اینها برید
ثواب عظیم دارد و همچنان نسای زندگان هم با آب و آتش نباید رسانید
هرچه که از تن جدا شد ریمن است و با آب و آتش نباید رسانید باید پرهیز نمود

(زناشوئی بر پنج گونه میباشد) اوّل پادشاه زن دوم
ایوک زن سوم ستر زن چهارم چکر زن پنجم خودشرای زن
پادشاه زن آنست که دختر باشد چون بخانهٔ شوهر رود این جهان و آن جهان
از آن شوهر است و آنچه فرزند از وی بوجود آید و هر کرفه که کند همچنان باشد که
پدر بدست خود کرده است بهرهٔ دارد **ایوک زن** آنست
که پدری باشد پسر نداشته باشد دختر خود را بایوک زنی بکسی دهد و این زن را
فرزند که زاید پدر و مادر (یعنی باسن و مس) از آن بهره باشد و آن دختر را
خواسته پدر را به سه بهری باید داد و باقی خواسته از آن فرزند باشد.
ستر زن آنست که مردی مرده باشد بپانزده سالگی و زن نداشته باشد بر
خویشاوندان وی لازم است که بروان غمخوارگی کرده دختری را خواسته دهند

وبستر زنی بشوهر دهند تا در آنجهان اورا هم زن باشد و هم فرزند و آنکس که اورا
بزنی اختیار نموده هرچند که فرزند آورد بهری ازان او و بهری ازان گذشته است
چاکر زن آنست زنی که شوی داشته و شوی او درگذشته چون این زن
بشوی دیگر دهند بچاکری شوی پیشین بشوی باید داد و این زن در آنجهان
ازان شوهر پیشین باشد و فرزندان را هر یک شوی بهره باشد خودشرای زن
آنست که دختر باشد پدر ویرا نامزد مردی کند دختر قبول نکند خود از برای خود شوهر
برگزیند و پدر بر آن همداستان نباشد پس دستوران باید که ویرا بخودشرای
زن آن مرد دهند آن زن را خودشرای یعنی خود شوی پیدا کرده نامند و ویرا در نزد
یزدان ارجی نباشد و از میراث پدر و ماد[ر] باو هیچ نرسد و پسر که بزرگ شد
میتواند مادر را بشاه زنی بپذیرد همکه فرزندان بپادشاه فرزندی برسند
میراث و فرزندان پادشاه زن پسر و دختر چون مادر و پدر بمینو رفته باشند
پسر هر یک یک بخش و دختران هر یک نیم بخش اگر پسر کور یا شل یا ناقص الاعضا
باشد که روزگار بسختی بگذراند اورا دو بخش باید داد و اگر مادر زنده باشد اورا
نیز بخش باید داد (زن گذاشتن و رها کردن شاید یا نه) هر کس که زنی

بزنی خویش قبول کرد او را نتواند رها کردن اگر آن زن فرزند نزاید زن دیگر تواند گرفت امّا آنرا نتواند رها کرد هر زنی که چهار بار شوهر خویش گوید که من ترا نخواهم و زن تو نباشم و یک شبانه روز هم بدین سخن باشد مرگرزان باشد و دوزخی و هر زنیکه فرمان شوهر نبرد و آنچه شوهر فرماید نکند آن زن را بدان شوهر هیچ حق و بهره نرسد و اگر شوهر نان و نفقه بزن ندهد گناهش نباشد چون زن مستور و کم سخن باشد و فرزند نرینه بیشتر زاید باید که شوهر او را ماننده فرزند نگهدار د و بین خود و او فرقی نگذارد زن که زائید تا هشتاد روز نباید باو نزدیکی کرد بعد از آن که نزدیکی کردند اگر حامله شد دیگر فرزند پیش باید آن داو که شیر دهد و اگر خود او شیر دهد و آن تا چهار سالگی که بمیرد پدر و مادر مرگرزان شوند زود تر از هشتاد و کم از کم چهل روز که زاده باشد اگر کسی نزدیکی کند هر بار دو تنافور گناه باشد کسی با زن کسی ناسامانی کند بهیچ کرفه آن گناه از وی رو نشود الّا که بدین گیتی شوهر وی آگاه کند و تن بدو سپارد تا اگر خواهد آمرزش دهد و گر نخواهد کینهٔ خویش از وی بستاند و او را بدان جهان رستگاری باشد و گر نه روان او را پس چینود پل باز دارند تا شوهر آن زن بدو رسد و داد خویش از و

باز خواهد و بهر یک بار که با آن زن گرد آمده باشد هزار و دویست درم کرفه از روان
وی باز گیرند و در روان شوهر آن زن افزایند و بهر یک بار که آن زن تن بدیگر
مرد داده باشد هزار و دویست درم پاده فراه بروان وی کنند پس شمار و حساب
ایشان کنند چه در دین گوید که هر کس که بسیار گناه کرده باشد و پتت کند هرگز روان
او بدوزخ نرسد مگر گناهی که در زن کسی جسته باشد چه آن گناه بهیچ کرفه
از وی به نشود چون بچینود پل رسد امشاسفندان او را بینند و گویند که دزد دروند
آمده از و دور باید بودن و امشاسفندان به نزدیک او نیایند و روان او بچینود پل
بود و راه نه دهند تا آنگاه که شوهر آن زن رسد گویند که تو چه فرمائی این دزد دروند
را و روان شوهر آن زن گوید آنچه پاداه فراه درخور اوست عقوبت کنید و آنچه
کرفه من هست بمن دهید پس آن مرد را بدانجای آورند و بهر ناشایستی
که با زن آن مرد کرده باشد یک باره روی گداخته بر سینه وی ریزند و کرفه
از روان وی باز گیرند بروان شوهر زن دهند تا شوهر خوشنود نکرد و پاداه
فراه و عقوبت بکنند و شوهر گوید چنانکه این مرد پاداه فراه گرفت باید که
درو ند زن من هم آنچه درخور و سزای اوست بدو دهند چه تا او عقوبت خویشتن

نشستاد من بدینجای نروم چون روان آن زن در رسد امشاسفندان گویند که ای
چه زینهار مرگ زان دروند چرا بدان گیتی بشوهر خویش زینهار خوردی و مهر دروغ
کردی اکنون عقوبت خویشتن بیابی چون زن شوهر خویش بیند بانگ بردارد
وگوید دل بر من خوش کن چه جاهلی کردم واین از یاد باز کردم و شوهر پیش
اورمزد بنالد و گوید هرچه او در آن گیتی با من کرده است تو جزای وے
بده پس آن زن را هر چار بار که تن بمردی دیگر داده باشد یکبار سر ببرند
و دیگر باره باز زنده کنند تا آنگاه که شوهر دل خوش کند و بخشش داورا اورمزد
بگوید آخر چندین سال با من زندگانی کرده است دلم بیش ازین نمی خواهد که
اورا عذاب نمایند و پادافراه کنند پس شوهر را به بهشت فرستند و آن
زن را در دوزخ آویزند و اگر بگیتی شوهر زن را حلال کرده باشد این عقوبت نبود
کسی که در گیتی زنا کرده باشد و زنی را فریب داده از راه برد آن گناه همی مال
خوانند چون بمیرد روانش بچینود پل رسد شمارش کنند اگرچه بسیار نیکوکار
باشد تا همی مال رسد و عقوبت آن کارها را دهند پس شمارش بکنند اگر کرفه
افزون شد اورا به بهشت رسانند و گر گناه زیادتر باشد اورا بدوزخ برند ولیکن

روان مرد تا همی مال او زرسد در بهٔ جینود پل باز داشته باشد و دشخواری
دوزخ بدو رسد و داند که عقوبت این کار ها باید بگیرد و این ترس از همهٔ
عذابها بدتر باشد و همیشه غمی و اندوهی بدو رسد و مانند کسی بود که بروی
رسد و در آنجانب رود جایگاهی خوشش باشد و از دور بیند و لیکن بدان
رود گذر نتواند کرد بدین جانب که او باشد جای گاهی ناخوشش بود و او را حسرت
پریشانی بود و او را بریده پول خوانند تا همی مال زرسد و عقوبت بکنندی بدینجا باید کند

(پایان)

نام دانشمندانیکه این کتاب مقدس اوستا را پیش از چاپ خریداری نموده اند

دانشمندان محلتی	نسخه	روانشاد رشید بهرام ایدون	نسخه ۵
خدابخش و رستم فرزندان شاه بهرام		اسفندیار شهریار شاه بهرام	
رستم مهر رستمی بنامگانهٔ روانشاد		بنامگانهٔ پدرش شهریار شاه بهرام	۱۵
پدرشان شاه بهرام رستم	۲۵	رشید کیقباد قبادی	۵
روانشاد جمشید گودرز مهربان	۲۵	روانشاد خدایار اسفندیار عطائی	۵
رشید بهرام و برادران بمبئی	۲۰	کیخسرو و مهربان فرزندان اردشیر کیخسرو و دینیار رستم جم	۵

نام	تعداد جلد
کیخسرو خدارحم همایونی بنامگانهٔ	
پدر پل گذار نامگاش خدارحم	
خسرو دینیار	۲
کیخسرو همایونی بنامگانهٔ مادر کاوش	
استاد همایون مهربان خداداد خسرو گیو	۳
بنامگانهٔ بهرام خسرو رستم گار	۵
بنامگانهٔ مادرش سرور خسرو	۲
بنامگانهٔ پدرش اردشیر کیخسرو	
دینیار رستم جم	۲
بنامگانهٔ خاله اش پاینده بنت خسرو دینیار	۲
بنامگانهٔ عمواش رستم خداداد	
رستم جم خراشه	۲
بنامگانهٔ عمه اش فرنگیس بنت کیخسرو	
دینیار رستم جم	۱

نام	تعداد جلد
بنامگانهٔ پسرعمه اش جمشید اسفندیار	
محله تل یزد	۲
بنامگانهٔ اسفندیار جمشید محله تل یزد	۱
بنامگانهٔ داراب جمشید محله تل یزد	۱
بنامگانهٔ بانو اردشیر شهریار رستم	۱
بنامگانهٔ مهربان خداداد خسرو گیو	۱
بنامگانهٔ بمانت اردشیر	۱
گشتاسب شهمردان بهرنیه	۲
کاوس رستم کیخسرو کاوس	۱
هرمزدیار جمشید گشت	۱
بنامگانهٔ پدرش جمشید گشت	۱
خسرو خداداد کیانشاهی	۱
دهشمندان نرسی آبادی	
دولت بهمرد نامدار هوشنگی	

	تمه دجلد
بنامگانه همسرش روانشاد	
خداداد مهربان منشی جمله	۱۰۱
نیازنگاهای زرتشتیان یزد نمود بنقره‌آ	
نیاز ماکار آباد	۱۵
نیاز دبستان دخترانه نصرآباد	۱۰
نیاز پیر سبز	۵
نیاز پیر هریشت	۵
نیاز پیر نارستانه	۵
نیاز درمهر کسنویه	۳
نیاز درمهر اله‌آباد	۴
نیاز دبستان پسرانه نرسی‌آباد	۱۰
نیاز درمهر نرسی‌آباد	۱۰
نیاز پیر نارکی	۵
نیاز پیر بانو	۵

	تمه دجلد
نیاز پیر پرسته پیر	۵
نیاز درمهر نصرت‌آباد	۳
فریدون بهرمزدیار گشتاسب	۱۱
روانشاد اردشیر خدابخش بهجت	۵
رستم شهریار نیری بنامگانه روانشاد فرزندش همایون رستم که در سن ۱۶ سالگی یوم دی بمهر ایزد و تیرماه قدیم ۱۳۱۰ یزدگردی برحمت ایزدی پیوست	
برابر آبانماه ۱۳۱۹ خورشیدی	۲
بهمن فریدون خدامرادی	۲
پدرش فریدون خدامرادی	۲
مادرش مروارید مهربان بهرام	۲
همسرش شیرین دولت شهریار	۲
بنامگانه همسرش مهربان بهرام مهربان	۲

	تعداد جلد		تعداد جلد
بنامگانهٔ زن دائی اس شیرین		کیخسرو مهربان خداداد فرامرز یزدآباد	۱
مهربان رستم	۲	خسرو مهربان خداداد فرود	۲
بنامگانهٔ خرمن بهمرد شهریار	۲	رستم بهرام نوشیروان	۱
بهرام خداداد بهرام بختیار	۲	خدابخش شهریار رئیس	۱
بنامگانهٔ پدرش خداداد بهرام بختیار	۲	بنامگانه مادرش فیروزه رستم	۱
بنامگانهٔ برادرش هرمزدیار خداداد		بنامگانه پدرش شهریار خدابخش	۱
بهرام بختیار	۲	فرامرز خداداد آبادان	۱
بنامگانهٔ برادرزادگی رستم خداداد بهرام بختیار بنامگانه دخترش همایون	۴	بنامگانهٔ پدرش خداداد آبادان	۱
بهرام خداداد بهرام بختیار	۲	نیاز پیرنارکی	۲
۵ جلد کتاب بالا نیاز در نرسی آباد		اسفندیار اردشیر روزبه	۱
رستم دینیار مهربان منوچهری	۲	پدرش اردشیر روزبه	۱
خدابخش مهربان خدابخش	۲	مادرش گوهر رستم فرود	۱
بهرام رستم کیومرث	۲	شیرین بنامگانه پدرش بهمن مهربان	۱
مهربان خداداد فرامرز یزدآبادی	۲	فیروز کشمیری فرزند رستم	۱

نام	جلد	نام	جلد
همسرش مروارید مهربان مهری	۱	بنامگانه مادرش فیروزه خدامراد	۱
فرزندانش رستم و سیمندخت		بنامگانه پدرش خدابخش نامدار	۱
پوراندخت فریدون کشمیری	۱ر	بنامگانه نامدار خدامراد خدابخش	۱
مادرش گوهر تیرانداز	۱	اردشیر تاج بخش فرزند جمشید باغ گلستانی	۲
زن عمواش فیروزه نوشیروان	۱	جمشید بهرام جمشیدیان	۱
دانشمندان تفتی		بنامگانه همشیره اش دولت	
خدامراد نامدار مهربان	۵	بهرام جمشیدیان	۱
روانشاد نامدار مهربان سلامت	۵	هرمزدیار جمشید جمشیدیان	۱
روانشاد خدارحم مرزبان سلامت	۵	بنامگانه مادرش همایون شهریاری	۱
روانشاد خورشید بهرام هرمزدیار	۵	دینیار بهرام جمشیدیان	۱
خسرو اردشیر سرخابی	۲	بهرام دینیار جمشید	۲
رستم صداقت فرزند خدارحم	۲	خداداد رستم هرمزدیار گلستانی	۱
سروش خدابخش نظرابی	۱	همسرش بانو بهرام بنداری	۱
برادرش کیخسرو خدابخش نامداریان	۱	فرزندش مهربان خداداد رستم گلستانی	۱

نام	جلد
همسرش شیرین فریدون	۱ جلد
بنامگانه پدرش رستم هرمزدیار	۱
مندگار رهبان مندگار یزدگرد	۱
همسرش گلستان الله یار	۱
فرزندش شیرین و پروین	۱
پدرش رهبان مندگار یزدگرد بنامگانه	۱
مادرش شیرین اردشیر جعفرآبادی	۱
بنامگانه همشیره اش گوهر بانو مندگار یزدگرد	۱
اردشیر کیخسرو مزدیسنی سروه‌ای	۱
بنامگانه پدرش کیخسرو اردشیر مهربان	۱
بنامگانه عموهاش فریدون اردشیر [illegible]	۱
بنامگانه عموهاش خسرو اردشیر سروه‌ای	۱
بنامگانه عموش بهرام اردشیر مهربان	۱
اسفندیار مرزبان استواری	۲

نام	جلد
رستم فریدون خسرو رستم مندگار باغ گلستانی	۱ جلد
همسرش شیرین اردشیر ظهراب بسی آبادی	۱
بنامگانه پدرش فریدون خسرو رستم	۱
بنامگانه مادرش دولت یزدگرد	۱
خدابخش نرسی آبادی	۱
بنامگانه همسرش شیرین خدابخش	
ماهیار زمین آبادی	۱
بنامگانه باهمسش یزدگرد خدابخش	
لعل مندی نرسی آبادی	۱
بنامگانه باهمسش خسرو رستم	
مندگار باغ گلستانی	۱
بنامگانه همسرش گوهر شهروین کسنویه	۱
بنامگانه پدرش اردشیر ظهراب بسی آبادی	۱
بنامگانه دختر عموهاش فیروزه بانو خدابخش	۱

نام	جلد	نام	جلد
هرمزدیار اردشیر بنامگانهٔ روانشاد	جلد	خداراحم رستم دینیار ریان راحت آباد	جلد
همسرش خورشید بانو نمیر		همسرش ماهرخ اردشیر دینیار	۱
میزانیان باغ گلستانے	۵	شهمردان رشید	۱
خسرو گشتاسب بنامگانهٔ برادرش		خداراحم رشید خسرو خسروی	۱
رستم گشتاسب جوبیانی	۱	نیمز میزانیان گشتاسب باغ گلستانے	۱
بنامگانهٔ پدرش گشتاسب بهمرد	۱	اردشیر میزانیان فرزند نمیر گشتاسب	۱
بنامگانهٔ مادرش مروارید خداداد	۱	شاهرخ میزانیان فرزند نمیر گشتاسب	۱
بهرام فریدون جوبیانی سرذبی	۱	خداراحم خداداد دهموبد	۱
فرزندش رشید بهرام فریدون	۱	روانشاد نوشیروان مهربان خداابخش	۱
همسرش مخمل گشتاسب جوبیانے	۱	رستم افتخاری	۱
بنامگانهٔ پدرش فریدون بهرام اردشیر	۱	گل گلزاری	۱
بنامگانهٔ مادرش سلطان هرمزدیار	۱	شهریار فرامرز باغ گلستانے	۱
شهریار بهرام طوسی راحت آباد	۱	گشتاسب دینیار	۱
منیجر اردشیر بهرام بابا خندانے	۱	جمشید دینیار گلستانے	۱

دانشمندان مریاباوی	جلد	بنامگانهٔ رشید شهریار	جلد
جمشید مهربان جمشید	۳	اردشیر خداداد ترک	۱
بنامگانه پدرش مهربان جمشید	۳	بنامگانهٔ پدرش خداداد ترک	۱
بنامگانه مادرش گوهر کیخسرو	۳	بنامگانهٔ مادرش دولت مهربان اردشیر	۱
۵ جلد بالا نیاز دبستان مریاباد		بنامگانهٔ همسرش بانو خدابخش ترک	۱
رستم آدرشیر مرد	۱	بنامگانهٔ همسرش مروارید مهربان خسرو	۱
همسرش صنم خدابخش مهربان	۱	روانشاد بهرام خداداد فرخانی	۱
فرزندش فریدون رستم آدرشیر مرد	۱	شهریار خدابخش شهریار	۱
بنامگانه پدرش آدرشیر مرد	۱	پدرش خدابخش شهریار و مادرش	۰
بنامگانه مادرش سرور اردشیر اسفندیار	۱	دولت خداداد کله استانی	۱
بهرام شهریار نوشیروان	۱	رستم بهرام جاماسبیان با بهرام خدابخش شهریار	۱ / ۰
بنامگانهٔ مادرش دولت ظهراب	۱	همسرش و فرزندانش	۲
بنامگانهٔ نوشیروان شهریار	۱	روانشاد سهراب اسفندیار شهریار درگذشت	۰
بنامگانهٔ شهریار نوشیروان	۱	ماه ایزد اسفندماه ۱۳۱۱ ایزد گردی	۱

	جلد		جلد
کیخسرو سروش و مادرش دولت شهریار	۱	مادرش فیروزه مال بیان خورشیدی	۱
برادرش منوچهر سروش بنامگانه	۰	پدرش خداداد شهریار سروش بخمی	۱
پدرش شروش منوچهر	۱	اردشیر خدابخش نوشیتن	۱
فریدون بهرام بخمی	۱	همسرش لعل خسرو مهربرزو	۱
همسرش خورشید خداداد بخمی	۱	جهانگیر خداداد شهریار بخمی	۱
بهرام سروش هرمزدیار فرود	۱	پدرش خداداد شهریار بخمی	۱
بنامگانه روانشاد تیرانداز		جمشید خداداد شهریار بخمی	۱
هرمزدیار فرود	۱	شهریار خدابخش آتشبند با	۰
جمشید رستم رشید رشیدی	۱	همسرش و فرزندان	۱
رستم رشید رشیدی	۱	بنامگانه عمواش خسرو مهربان	
بهرام خسرو دینداد	۱	یزه میده درگذشت دی مهر	
بنامگانه پدرش خسرو جمشید	۱	ایزد و تیرماه ۱۳۲۷ شمسی	۱
بنامگانه مادرش سرور شهریار	۱	خدابخش مهرترک بنامگانه همسرش مخمل	
رستم خداداد شهریار بخمی	۱	مهربان و دخترش بانو خدابخش آتشبند	۱

نام	جلد
بهداد و خدایار فرزندان رستم	جلد
شهریار پور دشیسی	۱
فریدون بمان بنامگانه پدرش	۰
بمان فرود	۱
روح انگیز جهانگیر دینیار	۰
پیدایش انارام ایزد بهمن	۰
ماه ۱۲۱۷ شمسی	۱
بهرام خدابخش کیخسرو	۱

دانشمندان شریف آبادی

نام	جلد
پسران نوشیروان بدرالدین	۲
روانشاد جوان ناکام الله یار	۰
نوشیروان بدرالدین	۵
رستم سیاوخش نوشیروان	۲
بنامگانه پدرش سیاوخش	

نام	جلد
نوشیروان گشتاسب	۲ جلد
بنامگانه مادرش سرافراز مهربان	۲
بنامگانه همشیره اش خرمن سیاوخش	۱
چهار جلد کتاب بالا نیاز دهمهر شریف آباد	
مهربان خدابخش ترکی	۱ جلد
همسرش شیرین خداداد کی زادے	۱
فرزندش بهرام مهربان خدابخش ترکی	۱
پدرش خدابخش رستم و مادرش	۰
وجمشید تیران	۱
بنامگانه برادرش جمشید خدابخش رستم	۱
بنامگانه برادرش اردشیر خدابخش رستم	۱
بهرام هرمزدیار منوچهر	۱
بنامگانه پدرش هرمزدیار منوچهر	۱
بنامگانه برادرش اسفندیار هرمزدیار منوچهر	۱

	جلد		جلد
بنامگانه همشیره اش شیرین		اردشیر هرمزدیار خدادادی	۱
هرمزدیار منوچهر	۱	پدرش هرمزدیار خدادادی	۱
بنامگانه همشیره اش دولت هرمزدیار	۱	برادرش رستم هرمزدیار خدادادی	۱
		برادرش هرمزدیار خدامراد خدادادی	۱
بنامگانه همشیره اش مروارید هرمزدیار منوچهر	۱	همشیره اش همایون هرمزدیار خدادادی	۱
بنامگانه همشیره اش قی تک هرمزدیار	۱	همشیره اش سرور هرمزدیار خدادادی	۱
بهرام خدامراد بدری	۱	شهریار خسرو با برادران	۱
فرزندش شاپور بهرام خدامراد بدری	۱	بنامگانه پدرش خسرو آبادان	۱
پدرش خدامراد بهرام رستم	۱	بنامگانه برادرش جهانگیر خسرو آبادان	۱
مادرش صنم اردشیر سلامت	۱	بنامگانه مادرش عنبر گنجخسرو	۱
بنامگانه همشیره اش دولت خدامراد بدری	۱	بنامگانه همشیره اش شیرین خسرو آبادان	۱
رستم بهمرد شهمردانی	۱	خسرو خدابخش فرودین	۱
فرزندش افلاطون رستم شهمردانی	۱	فریدون خسرو فرودین	۱
مادرش فیروزه خدامراد خدادادی	۱	هرمزدیار خسرو فرودین	۱
همشیره اش فرنگیس خدابنده بهمردی	۱	بهمن اسفندیار بهمردی	۱

	جلد
پدرش اسفندیار بهمرد بهمردی	۱
برادرش بهرام اسفندیار بهمردی	۱
برادرش کیخسرو اسفندیار بهمردی	۱
بهمن مهربان اردشیریان	۱
پدرش مهربان آبادان دینیار	۱
مادرش بی بی بهمرد دینیار	۱
بنامگانه برادرش رشید مهربان آبادان	۱
همشیره اش دولت و خورشید	۰
فرزندان مهربان آبادان	۱
همشیره اش همایون و کتایون	۱
فرزندان مهربان آبادان	۱
عمواش خسرو آبادان دینیار	۱
بهرام رستم کاوسی و همسرش گلبانو بهرام	۱

	جلد
برادرش مهربان رستم کاوسی	
و همسرش خورشید بانو مهربان	۱
پدرش رستم بهرام کاوسی و مادرش	۰
دولت خدابخش کاوسی	۱
دینیار خدامراد کیزادی	۱
فرزندش دولت دینیار خدامراد کیزادی	۱
همسرش خورشید خدابنده سیاوخشی	۱
کیخسرو یادگار با برادران	۱
خدامراد رستم خوشنودی	۱
بهرام اردشیر خیری	۱
شهریار یادگار و وفاداری برادران	۱
کیخسرو و تیرانداز شادیر	۱

دانشمندان اله آبادی

سندگار جهانگیر رستم بهمرد نیاز دهمر اله آبادی	۱۵

نام	جلد	نام	جلد
رستم فریدون گشتاسب	۵ جلد	اردشیر اسفندار	۱ جلد
اردشیر رستم باستانی	۵	فرزندش دولت خدارحم	۰
فریدون گشتاسب نوشیروان		اردشیر اسفندیار	۱
تیر انداز	۵	مادرش دولت مهربان	۱
نیاز در مهر اله آباد	۰	بنامگانهٔ پدرش اسفندیار مهربان	۱
هرمزدیار خدامراد بمان	۰	بنامگانه روانشاد جوان ناکام	۰
نیاز دبستان پسرانه اله آباد	۵	اردشیر اسفندیار	۱
کیخسرو رستم بهرز سروش	۳	۵ جلد بالا نیاز در مهر اله آباد	
هرمزدیار بهرام فریدون کیقباد	۳	بمان خدامراد بمان اردشیر	۱
خدابخش بهمرد بهمردی	۳	همسرش شیرین بهرام نوشیروان	۰
خدارحم اردشیر اسفندیار مهربان	۱	نرسی آبادی	۱
همسرش کتایون هرمزدیار		فرزندش ماهروی بمان خدامراد	۱
بهرام فریدون	۱	فرزندش اسفندیار بمان خدامراد	۱
فرزندش اردشیر خدارحم		پدرش خدامراد بمان اردشیر	۱

نام	جلد	نام	جلد
فریدون گشتاسب بهرام و همسرش	جلد	بنامگانه پدرش گشتاسب خدابخش	۱ جلد
مروارید خدابخش زین آبادی	۱	مهربان خسرو آبادان	۱
پدرش گشتاسب بهرام و مادرش		همسرش شیرین بهرام گشتاسب	۱
فیروزه خسرو نصر آبادی	۱	فرزندش خسرو مهربان خسرو آبادان	۱
برادرش خدابخش گشتاسب و		بنامگانهٔ مادرش نمانت خدابخش	۱
همشیره‌اش دولت گشتاسب بهرام	۱	بنامگانهٔ همشیره‌اش شیرین خسرو آبادان	۱
فریدون اردشیر رستم برزو	۱	بهرام گشتاسب رستم جاماسب	۱
بنامگانهٔ پدرش اردشیر رستم برزو	۱	اسفندیار گشتاسب رستم جاماسب	۱
بنامگانهٔ برادرش مهربان اردشیر	۱	رستم گشتاسب رستم جاماسب	۱
		جمشید گشتاسب رستم جاماسب	۱
رستم برزو	۱	خدابخش رستم بهمرد فلاف معروف بارسنی	۱
		مادرش و بهیدانش شهریار	
بنامگانهٔ عمواش شهریار رستم برزو	۱	بنامگانه پدرش رستم بهمرد ارسنی	۱
بنامگانهٔ پسر عمواش هرمزدیار شهریار رستم	۱	مهربان رسماوند نوشیروان خدارحم	۱
رسماوند گشتاسب خدابخش	۱	تیرانداز اسفندیار مهر برزو	۱
مادرش گوهر بهرام گشتاسب	۱	همسرش مخمل رشید بهرام	۱

نام	جلد	نام	جلد
اسفندیار خدارحم مرزبان	۱ جلد	اسفندیار فرزانه و همایون	جلد
گشتاسب رشید مهربان	۱	خداداديان و مرحوم خسرو اردشیر	
سرور خدابخش کابلی	۱	و مرحوم مهربان خدادیان و	
یزدانیار اردشیر خدارحم مرزبان	۱	مرحومه گلرخ اسفندیار	۱۰
فرهنگ اردشیر خدارحم مرزبان	۱	اسفندیار رومن تن فرزند رستم	۱
خدارحم اردشیر خدارحم مرزبان	۱	همسرش زربانو دینیار	۱
بنامگانه دینیار اردشیر خدارحم	۱	فرزندش شیرین اسفندیار رومن تن	۱
بنامگانه خدارحم مرزبان	۱	فرزندش خورشید اسفندیار رومن تن	۱
بنامگانه خرمن خدابخش	۱	فرزندش رستم اسفندیار رومن تن	۱
بنامگانه سرور خدارحم مرزبان	۱	فرزندش بانو اسفندیار رومن تن	۱
بنامگانه شیرین خدارحم مرزبان	۱	فرزندش دولت اسفندیار رومن تن	۱
		فرزندش خسرو اسفندیار رومن تن	۱
		فرزندش کتایون اسفندیار رومن تن	۱
دانشمندان خرمشاهی		فرزندش فریدون اسفندیار رومن تن	۱

نام	جلد	نام	جلد
فرزندش روئین دخت اسفندیار روئین تن	۱	بنامگانهٔ همسرش پروین نامدار استقامت	۳ جلد
		روانشاد جمشید مهربان زرو دروش	۲
		روانشاد کیقباد و مهر اردشیر چغوری	۱
بنامگانهٔ فرزندش اردشیر		روانشاد مهر اردشیر چغوری	۱
اسفندیار روئین تن	۱	روانشاد گوهر اردشیر بهرام	۱
بنامگانهٔ پدرش رستم خسرو معروف بجمع	۱	روانشاد اردشیر و مهر اردشیر چغوری	۱
بنامگانهٔ مادرش شیرین مهربان	۱	شاه پور خدابخش کیان مستغنی	۱
بنامگانهٔ همشیره اش آبنهیر رستم خسرو	۱	هرمزدیار خدابخش کیان مستغنی	۱
بنامگانهٔ همشیره اش فرنگیس رستم خسرو	۱	جمشید اردشیر رستم کیخسرو ایزدیان	۱
بنامگانهٔ پدر زنش دینیار شهریار	۱	نمیر رستم نیریان	۱
بنامگانهٔ مادر زنش شیرین بهرام	۱	شهریار رستم نیریان	۱
بنامگانهٔ همشیره زاده اش فریدون بهرام مهربان	۱	خسرو مهربان شکرک	۱
بنامگانهٔ صندل اسفندیار	۱	**دانشمندان کوچه بیکلی**	
بنامگانهٔ جمشید مهربان پشوتن	۱	مهربان جهانگیر جمشید	۳
جمشید نوشیروان اخی	۲	رستم کیخسرو دلگشا	۲

نام	جلد	نام	جلد
فرزندش اسفندیار رستم دلگشا	۱ جلد	رستم اردشیر رشید شستری	۱ جلد
مادرش گل رستم بهرام	۱	بنامگانهٔ فریدون جمشید خیرآبادی	۲
بنامگانه پدرش کیخسرو اردشیر بابان	۱	بمان بهرام بهمرد دل کشا	۱
هرمزدیار اردشیر رستم	۱	همسرش همایون رستم نیریزی خورشیدشاهی	۱
پدرش اردشیر رستم بهرام	۱	مادرش سروربانان خرمشاهی	۱
مادرش آنبهیر خدامراد	۱	بنامگانهٔ پدرش بهرام بهمرد دلکشا	۱
برادرش بهمن اردشیر رستم	۱	رستم جهانگیر جمشید	۱
برادرش بهرام اردشیر رستم	۱	بنامگانهٔ دائی‌اش رشید بمانان رستم بخت	۱
برادرش شاهپور اردشیر رستم	۱	بنامگانهٔ پدرش جهانگیر جمشید	۱
همشیرزاده‌اش رستم گشتاسپ	۱	شهریار جهانگیر و همسرش روشن	۰
همشیره‌اش فیروزه اردشیر رستم	۱	خداداد بختیاری	۱
همشیره‌اش شیرین اردشیر رستم	۱	بنامگانهٔ همشیره‌اش شاربانو	
همشیره‌اش مروارید اردشیر بهرام	۱	جهانگیر جمشید	۱
همشیره‌اش کتایون اردشیر رستم	۱	بنامگانهٔ فرزندش سهراب او گشتاسب	۱

	جلد		با جلد
وخداداد شهریار جهانگیر	جلد	هرمزدیار ماهیار لهراسپی	با جلد
سهراب رستم خداداد	۱	همسرش نرگس کیخسرو مهرجم	۲
بنامگانه پدرش رستم خداداد	۲	پدرش ماهیار لهراسپی	۲
بمان رستم باستانی	۱	فرزندش پروین هرمزدیار	۲
سهراب رستم عزتی	۱	مادرش گوهر بهمرد	۲
روانشاد اسفندیار رستم بیوکی	۱	بنامگانه باهمش بهمرد بهرام جمشید	۲
اردشیر شاهپور بختیاری	۱	بنامگانه همسرش شیرین تیرانداز	۲
بنامگانه مادرش خرمن مهربان	۱	خداداد خدابخش	۲
بهرام آفرین فرزند شهریار خداپرست	۱	مهربان سعادت	۱
دهشمندان زین آبادی		بمان ماهیار کاوسی	۱
وفادار مهربان وفادار نیاز و مهر زین‌آبادی	۵	مادرش فیروزه مهربان	۱
بنامگانه پدرش مهربان وفادار	۰	بنامگانه پدرش ماهیار شهریار	۱
نیاز پیر نارکی	۵	بنامگانه برادرش کیخسرو ماهیار	۱
بنامگانه مادرش گوهر بهمرد و نیاز پیر سبز	۵	بنامگانه عموش گشتاسب شهریار	۱

نام	جلد
ماهیار شهمردان پور بهرامی	۱ جلد
رشید فریدون مهربان	۱
بنامگانهٔ فریدون مهربان	۱
سهراب رضا ذوالفقار	۱

دهشمندان اهرستان

نام	جلد
داراب رستم دارابیان	۳
مهربان خسرو خاوریان پیران	۲
جمشید زنج فرامرز	۱
خداداد مهربان کله	۱
بنامگانهٔ پدرش مهربان کله	۱
بنامگانهٔ مادرش ماه‌ستی رستم نوشیان	۱
بنامگانهٔ عموهاش شهریار خداداد کله	۱
خسرو فریدون کاجیان	۱
بنامگانهٔ پدرش فریدون کاجیان	۱
بنامگانهٔ همشیره‌اش هما فریدون کاجیان	۱ جلد
رستم خداداد سرخاب عمویان	۱
بنامگانهٔ پدرش خداداد سرخاب عمویان	۱
رستم بهرام کاوسیه	۱
بنامگانهٔ بهرام و اسفندیار و کیخسرو و کاوسیه فرزندان رستم	۱
بنامگانهٔ گل رستم و مروارید دختر اردشیر و پریدخت اردشیر مبارکه	۱
رستم خداداد جاماسب خاوریان	۱
مادرش مروارید اردشیر	۱
بنامگانهٔ پدرش خداداد جاماسب	۱
رستم بهرام اردشیر یزدگرد	۱
پدرش بهرام اردشیر یزدگرد	۱
مادرش ماه‌ستی رستم	۱

جمشید خداداد نوشیان	جلد
بنامگانه پدرش خداداد رستم خدابخش	۱
رستم خداداد نوشیان	۱
روشناد بهرام خداداد جویبانی	۱
اسفندیار اسکندر فرهادیه	۱
شاهپور خاوریان فرزند مهربان	۱
مهربان پرستانی پور دهموبد	۱
شهریار بهرام شهریاریان برادران	۱
اسفندیار اردشیر جهانگیر پور دهموبد	۱
اردشیر بهرام اردشیریان	۱
بمان الله وردی بهمردی	۱
مهربان خداداد جویبانی	۱
بنامگانهٔ برادرش بهرام	
خداداد جویبانی	۱

دانشمندان رحمت آباد	
رشید اسفندیار رستم درست	۱ جلد
مادرش بانو هرمزدیار درست	۱
بنامگانهٔ پدرش اسفندیار رستم	۱
بنامگانهٔ ثمواتش هرمزدیار رستم	۱
بنامگاه دائی اش شهریار هرمزدیار جهانی	۱
بنامگاه عمش لعل هرمزدیار جهانی	۱
بنامگاه پدرزنش شهریار رستم اختری	۱
خدابنده بهمرد بهمردیان	۱
بنامگانهٔ پدرش بهمرد رستم	۱
بنامگانهٔ مادرش مهربانو مهربان مبارکه	۱
بنامگاه همشیره اش دولت بهمرد	۱
بنامگانهٔ همشیره اش زربانو بهمرد	۱
خدامراد اردشیر مهربان آذرین باد ساکن رحمت آبادی	۱

نام	جلد
مادرش گوهر خدامراد وفادار	۱ جلد
رستم گشتاسب خسرویانی	۱
بنامگانهٔ برادرش بهرام گشتاسب	
بهرام نیاز درمهر رحمت آباد	۲
بهرام شهریار وفادار خسرویانی	۱
رستم اردشیر گشتاسب	۱
مهربان اردشیر گشتاسب	۱
گودرز اسفندیار درست	۱
فریدون گشتاسب خسرویانی	۱
اسفندیار گشتاسب وشتی	۱
دهشمندان مبارکه	
کرم الله شکرالله	۲
مادرش صاحب جان فرج الله	۲
بنامگانهٔ همشیره اش شیرین جان بهم شکرالله	۲

نام	جلد
بنامگانهٔ همسرش فیروزه مندگار (مهرصانی)	۲ جلد
خدایار بهرام بمان	۱ رر
همسرش ایران خانم نامدار	۱ رر
رستم بهرام بمان	۱
همسرش فرنگیس کیخسرو گشتاسب	۱
بنامگانهٔ پدرش بهرام بمان	۱
مهربان گشتاسب نوشیروان تیرانداز الهابادی	۱
همسرش خورشید بانو مهربان	۱
مادرش نرگس شیرین کیخسرو	۱
رشید گشتاسب بمان	۱
همسرش پریدخت خدامراد سیمرغ	۱
فرزندش روشن خانم رشید	۱
بنامگانهٔ فرزندش هوشنگ رشید گشتاسب	۱
خدامراد فریدون هوشنگی	۱

نام	شمار
روانشاد بهرام فریدون هوشنگی	۱ جلد
الله یار کرم الله	۱
خاله‌اش زربانو حسین	۱
مادرش خانم جان حسین	۱
پدرش کرم الله الله یار	۱
جمشید مهربان جاماسبیان	۱
خدابخش بهمرد خدامراد مزدیار	۱
فریدون تیرانداز اردشیر	۱

دانشمندان حسن آباد میبد

نام	شمار
کیخسرو گشتاسب مهری	۳
همسرش فیروزه مهربان خداداد	.
مزرعه کاتری	۳
خدابخش مهربان کیانی	
شیرین نوشیروان خدارحم کیانی	

نام	شمار
رستم خدابخش مهربان کیانی	۱ جلد
مهربان بمان خدابخش مهران	۱
خدایار خدابخش مهربان کیانی	۱
بنامگانه بمان خدابخش مهربان	۱
بنامگانه اردشیر خدابخش مهربان	۱
بنامگانه مهربان بیابانکی	۱
اردشیر اسفندیار مهربان بیابانکی	۱
همسرش منیژه دینیار	۱
فرزندش کیخسرو اردشیر اسفندیار	۱

دانشمندان مهدی آباد بلوک و حومه

نام	شمار
خدابخش شهریار جاوید	۱ جلد
پدرش شهریار جاوید روشنی	۱
برادرش جاوید شهریار جاوید روشنی	۱
دائی‌اش خدارحم بهرام روشنی	۱

نام	تعداد
دائی اش اردشیر بهرام اردشیر روشنی	۱ جلد
بنامگانهٔ بهرام اردشیر روشنی	۱
بنامگانهٔ شیرین مهربان	۱
بنامگانهٔ بمانت بهمرد خداداد	۱
بنامگانهٔ مروارید بهرام اردشیر روشنی	۱
بنامگانهٔ دولت بهرام اردشیر روشنی	۱
گلستان بهرام اردشیر روشنی	۱
دائی اش فریدون بهرام اردشیر روشنی	۱
جهانگیر خداداد دهموبد مهدی آباد و حومه	۱
همسرش شیرین بهرام شهمردان نصرت آباد	۱
پدرش خداداد بهرام دهموبد	۱
مادرش خورشید خدابخش	۱
دهشمندان نصرت آباد	
اردشیر رستم مرزبان	۱

نام	تعداد
همسرش دولت بهرام مرزبان	۱ جلد
پسرش بهرام اردشیر رستم	۱
پسرش هوشنگ اردشیر رستم	۱
خدابخش کیخسرو مهربان	۱
نیازور مهر نصرت آباد	۲
دهشمندان حسین آباد و عصر آباد	
جمشید خدابخش رستمی	۱ جلد
همایون خدابخش رستمی	۱
فریدون خدابخش رستمی	۱
شیرین جمشید شهریار	۱
گوهر مهر نوشش	۱
خدایار خدابخش رستمی	۱
رستم خدابخش رستمی	۱
سیمین دخت خدابخش رستمی	۱

نام	جلد
خدابخش مهربان اسفندیار رستمی	۱ جلد
خدابخش جمشید شهریار حقانی	۱
روانشاد جمشید شهریار رستم	۱
خدایار فرامرز	۲
جمشید خدارحم رستم	۱
بنامگانهٔ پدرش خدارحم رستم	۱
بنامگانهٔ مادرش دولت مهربان لوک	۱
بنامگانهٔ برادرش کیخسرو خدارحم رستم	۱
سهراب خدارحم رستم بهروزی	۱
هرمزدیار جمشید خدارحم رستم	۱
سهراب اسفندیار شهریاری	۱

دهشمندان مزرعه کلانتری

نام	جلد
بهرام خداداد منوچهری	۳
روانشاد مهربان رستم	۳

نام	جلد
کیخسرو رشید	۱ جلد
بنامگانهٔ عمو اش بهرام سهراب	۱
مهربان سروش جدیدی	۱
همسرش نرگس بهمن خلیلی	
جعفرآبادی	۱
بنامگانهٔ پدرش سروش	
شهریار جدیدی	۱

دهشمندان جعفرآبادی

نام	جلد
رستم بهزاد جوانمردی نیاز درمهر جعفرآباد	۵
کیخسرو اردشیر کیخسرو	۳
رستم اردشیر خسرو استاد مهربان	
دبستان جعفرآباد	۳
بمان اسفندیار بهمنی	

نام	جلد
همسرش شیرین جمشید نصرآبادی	۱ جلد
فرزندش جمشید بمان بهمن	۱
فرزندش پوراندخت جان بهمنی	۱
فرزندش کیخسرو بمان بهمن	۱
فرزندش بهرام بمان بهمن	۱
شاه بهرام اردشیر کیخسرو	۱
بنامگان همشیره‌اش دولت اردشیر کیخسرو	۱
بنامگان مادرش بمانت اردشیر	۱
مهربان اردشیر کیخسرو	۱
نیازدر مهراله آباد	۲

دهشمندان خیرآباد

نام	جلد
شهریار رستم کدخدایان	۲
داراب جمشید داراب	۱

نام	جلد
مادرش پریدخت اسفندیار سنگ	۱ جلد
بنامگان برادرش فریدون جمشید داراب	۱
بنامگانه پدرش جمشید داراب	۱
پریبرز فریدون مندگار	۱
مادرش مروارید رستم	۱
پدرش فریدون مندیان	۱
مندگار خسرو مندگار	۲
مهربان رشید گشتاسب	۱
بنامگانه مادرش کشور اسفندیار سنگ	۱

دهشمندان علی آباد

نام	جلد
بهمرد شهریار خسرو	۱
بنامگانه برادرش خدایار شهریار	۱
بنامگانه پدرش شهریار خسرو	۱
رستم شهریار بهمرد	۱